

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۲۶ جلد ۲۶

۲۶

با نظارت: حضرت آیه الله مکارم شیرازی

با اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بِضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلْسِبُطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدِّمْنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرَّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنُّنَا بِبِضَاعَةِ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیة حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.
آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع‌الثانی ۱۴۲۵

۲۱ خرداد ۱۳۸۳

ابوالقاسم خزعلی

✱ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

سورة احقاف

فضیلت تلاوت سورة « احقاف »

پیرامون فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام آمده که فرمودند : « هرکس سورة " احقاف " را بخواند ، به ازاء هر دانه شن که در این دنیا است ، ده حسنه به او داده می شود و ده سیئه از او محو می گردد و ده درجه بر درجات او افزوده می شود » . (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است : « هرکس سورة " احقاف " را هر شب یا هر جمعه بخواند ، خداوند وحشت دنیا را از او برمی دارد و از وحشت روز قیامت نیز در امان می دارد » . (۲)

بدیهی است این حسنات و درجات ، بر تلاوتی که سازنده و بیدارگر در مسیر ایمان و تقوا باشد ، تعلق می گیرد و به راستی که محتوای سورة احقاف نیز چنین اثری دارد .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ حم
 حم

«أَحْقَاف» جمع «حَقْف» به معنی شن‌های روان است که بر اثر وزش باد در بیابان‌ها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می‌شود و سرزمین قوم عاد را از این جهت «أَحْقَاف» می‌گفتند، که ریگستانی به این صورت بود.

این سوره، آخرین سوره از سوره‌های هفت‌گانه «حم» است که مجموعاً «حوامیم» نام دارد. در تفسیر «حروف مقطعه» عموماً و «حم» خصوصاً، مطالب زیادی در سوره‌های گذشته «حم» داشتیم که نیازی به تکرار ندارد.

همین قدر می‌گوییم که این آیات تکان‌دهنده و حرکت‌آفرین و پرمحتوای قرآن از حروف ساده الفبا، از حاء و میم و مانند آن، ترکیب یافته و در عظمت خداوند، همین بس

که چنان ترکیب عظیمی را از چنین مفردات ساده‌ای به وجود آورده که اگر تا دامنۀ قیامت در اسرار آن اندیشه کنند ، باز هم مطالب ناگفته بسیار دارد .

﴿ ۲ ﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .

قدرتی شکست‌ناپذیر و حکمتی بی‌کران لازم است تا چنین کتابی را نازل کند .
﴿ ۳ ﴾ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ
كَفَرُوا عَمَّا أَنْذَرُوا مُعْرِضُونَ

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان این دو است ، جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم، اما کافران از آنچه انذار می‌شوند ، روی‌گردان هستند .

آفرینش این جهان ، بر اساس حق است

نه در کتاب آسمانیش ، کلمه‌ای بر خلاف حق است و نه در مجموعه عالم خلقتش چیزی ناموزون و مخالف حق یافت می‌شود، همه موزون، سنجیده و همراه و توأم باحق است.

اما این آفرینش همان‌گونه که سرآغازی داشته ، سرانجامی نیز دارد و لذا در دنباله آیه می‌افزاید : « ما برای آن سرآمد معینی قرار دادیم » (وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى) که بافرارسیدن آن ، دنیا فانی می‌شود و چون این جهان توأم با حق و دارای هدف است ، طبعاً باید به دنبال آن ، جهانی دیگر که نتایج اعمال در آن بررسی می‌شود ، وجود داشته باشد ، بنابراین حقانیت این جهان ، خود دلیل بوجود معاد است و گرنه پوچ و بیهوده و توأم با ظلم و ستم فراوان بود. تعبیر به « مُعْرِضُونَ » از ماده « اِعْرَضَ » اشاره به این است که اگر با آیات تکوین و تدوین ، روبرو شوند ، حقایق را درک می‌کنند ، اما آن‌ها صورت خود را برمی‌گردانند و از حق گریزانند ، مبادا در روند تقلید و تخیلات و هوی و هوس آن‌ها دگرگونی ایجاد کند . ﴿ ٤ 〉 قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ انْتُؤْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

به آن‌ها بگو: به‌من خبر دهید معبودهایی را که غیر از خداپرستش می‌کنید ، نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا شرکی در آفرینش آسمان‌ها دارند؟ کتابی آسمانی

پیش از این ، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق گفتار شما باشد)
اگر راست می گوید .

« أَثَارَةٌ » به معنی اثری است که از چیزی باقی می ماند و دلیل بر وجود آن است .
هنگامی که شما قبول دارید بت ها هیچ گونه دخالتی نه در آفرینش موجودات زمینی دارند و نه در آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و موجودات عالم بالا و خودتان باصراحت می گوید: « خالق همه این ها ، الله است » ، با این حال چگونه برای حل مشکلات یا جلب برکات ، دست به دامن « بت ها » این موجودات بی خاصیت و فاقد عقل و شعور می زنید ؟

و اگر فرضاً می گوید : آن ها شرکتی در امر خلقت و آفرینش داشته اند ، دلیلی بیاورید .
جمله « أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ ... » اشاره به "دلیل عقلی" و جمله « إِنْ تُؤْنِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا » اشاره به "وحی آسمانی" و تعبیر به « أَثَارَةٌ مِنْ عِلْمٍ » اشاره به سنت انبیای گذشته و اوصیای آنان یا آثار دانشمندان پیشین است که "دلیل نقلی" می باشد .

﴿ ۵ ﴾ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ

چه کسی گمراه‌تر است از آن‌ها که غیر خدا را پرستش می‌کنند که اگر قیامت هم آن‌ها را بخوانند، پاسخشان نمی‌گویند و اصلاً صدای آن‌ها را نمی‌شنوند.

گمراه‌ترین مردم

این‌که می‌گوید: «تا روز قیامت، به سخن آن‌ها پاسخ نمی‌گویند»، مفهومی این نیست که در قیامت جوابشان را می‌دهند، بلکه این یک تعبیر رایج است که برای نفی ابد به کار می‌رود، مثلاً می‌گوییم: «اگر تا روز قیامت هم به فلان‌کس اصرار کنی، به تو وام نمی‌دهد» یعنی هرگز چنین کاری انجام نخواهد شد، نه این‌که در قیامت خواسته‌تو را عملی می‌کند.

نکته آن نیز معلوم است، زیرا هرگونه فعالیت و تلاش و کوشش و اجابت دعوت در این دنیا مفید است، هنگامی که دنیا پایان می‌گیرد، زمینه همه این امور کلاً برچیده می‌شود.

﴿ ٦ ﴾ **وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ**
و هنگامی که مردم محشور می شوند، معبودهای آن ها دشمنانشان خواهند بود، حتی عبادت آن ها را انکار می کنند.

معبودهایی که عقل دارند، رسماً به دشمنی برمی خیزند، حضرت مسیح علیه السلام از عابدان خود بیزاری می جوید و فرشتگان نیز تبرّی می جویند، حتی شیاطین و جن نیز اظهار تنفر می کنند و آن ها که بی عقل بودند، خداوند حیات و عقل به آن ها می بخشد تا به سخن در آیند و مراتب دشمنی و نفرت خود را از این عابدان اظهار کنند.

﴿ ٧ ﴾ **وَإِذَا تَنَزَّلْنَا عَلَىٰ هِمِّهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ**

هنگامی که آیات بیّنات ما بر آن ها خوانده می شود، کافران در برابر حقی که برای آن ها آمده، می گویند: این سحر آشکار است.

«حق» در آیه فوق، اشاره به "آیات قرآن" است، آن ها از یک سو نمی توانند نفوذ سریع

و عمیق و جاذبه عجیب قرآن را در اعماق دلها انکار کنند و از سوی دیگر حاضر نیستند در برابر حقانیت و عظمت آن سرفروداورند، لذا این نفوذ را بایک تفسیر انحرافی به عنوان «سحر آشکار» مطرح می‌کنند که خود اعتراف ضمنی روشنی است به تأثیر فوق‌العاده قرآن در قلوب انسان‌ها.

﴿۸﴾ **أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيَهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ**

بلکه می‌گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته، بگو: اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم (لازم است مرا سوا کند و) شما نمی‌توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید، او کارهایی را که شما در آن وارد می‌شوید، بهتر می‌داند، همین بس که خداوند، گواه میان من و شما باشد و او غفور و رحیم است. چگونه ممکن است خداوند این «آیات بینات» و این معجزه جاودانی را بر دست دروغگویی ظاهر سازد؟ این از حکمت و لطف خداوند دور است.

بنابر این چگونه ممکن است من به خاطر شما دست به چنین کار خطرناکی بزنم ؟ و چگونه باور می کنید من چنین دروغی را بگویم و خدا مرا زنده بگذارد و معجزات بزرگی در اختیارم قرار دهد ؟ آری او این نسبت های ناروا را که به من می دهید و در برابر فرستاده او قیام کرده اید و با سمپاشی ، مردم را از ایمان به حق باز می دارید ، همه را می داند . او صدق دعوت من و تلاش و کوشش هایم در ابلاغ رسالت را می داند و دروغ و افترا و کارشکنی شما را نیز می بیند و همین برای من و شما کافی است . ﴿ ۹ 〉 قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

بگو : من پیامبر نوظهوری نیستم و نمی دانم خداوند با من و شما چه خواهد کرد ؟ من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود و جز بیم دهنده آشکاری نیستم .
بگو من پیامبر نوظهوری نیستم

این جمله های کوتاه و پرمعنی ، پاسخی است به بسیاری از ایرادات مشرکان ، از جمله

این که گاه از بعثت پیامبر به عنوان این که یک بشر چگونه ممکن است با خدا ارتباط پیدا کند ، تعجب می کردند .

گاه می گفتند : چرا او غذا می خورد و در کوچه و بازار راه می رود ؟
گاه تقاضای معجزات عجیب و غریب داشتند و هریک تمنایی می نمودند .
گاه انتظار داشتند که پیامبر کانونی از علم غیب باشد و همه حوادث آینده را برای آنها بازگو کند .

و بالاخره گاه از این که او دعوت به توحید و یگانگی معبود می کند ، تعجب می کردند .
می گوید : من نخستین پیامبری نیستم که دعوت به توحید کرده ام ، پیش از من پیامبران زیادی آمدند که همه آنها از جنس بشر بودند ، لباس می پوشیدند و غذا می خوردند ، هیچ یک از آنها مدعی علم غیب مطلق نبودند ، بلکه می گفتند : ما از حوادث غیب ، آن مقدار می دانیم که خدا به ما تعلیم داده است و هیچ یک از آنها در برابر « معجزات اقتراحى » و پیشنهادهای هوس آلود مردم تسلیم نشدند .

تا همگان بدانند پیامبر نیز بنده‌ای است از بندگان خدا، علم و قدرت او نیز محدود است به آنچه خدا می‌خواهد، علم و قدرت مطلق تنها از آن پروردگار است، این‌ها واقعیت‌هایی است که می‌بایست مردم بدانند تا به ایرادهای نابه‌جا پایان دهند. از این‌جا روشن می‌شود که مفاد این آیه با آیات دیگری که نشان می‌دهد پیامبر از غیب، آگاهی دارد، مانند آنچه در سورة فتح درباره فتح مکه و ورود در مسجد الحرام (۲۷ / فتح) آمده و یا آنچه در مورد مسیح عليه السلام آمده که می‌فرمود: «أَنْبَأَكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَذَخَّرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ» من شمار اینه آنچه می‌خورید و در خانه‌ها ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم (۴۹ / آل عمران) و امثال این‌ها منافات ندارد، چراکه آیه مورد بحث، نفی «علم غیب مطلق» می‌کند نه «مطلق علم غیب»، به تعبیر دیگر این آیه، نفی علم غیب استقلالی می‌کند، ولی آن آیات از علم غیب به برکت تعلیم الهی سخن می‌گویند.

شاهد این گفتار، آیات ۲۶ و ۲۷ سورة جن است: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ: خدا، عالم الغیب است و هیچ‌کس را بر مکنون علم خود آگاه

نمی‌کند، مگر رسولانی که مورد رضایت اویند.»

﴿۱۰﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
 بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید، در حالی که شاهدی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد و او ایمان آورد و شما استکبار کنید (چه کسی از شما گمراه‌تر خواهد بود) خداوند، قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. در این که این شاهد بنی اسرائیلی، چه کسی بوده است که بر حقانیت قرآن مجید گواهی داده، در میان مفسران گفتگو است، اما تفسیری که از سوی اکثر مفسران پذیرفته شده، این است که این شاهد، دانشمند معروف یهود، «عبدالله بن سلام» بود که در مدینه ایمان آورد و به مسلمین پیوست.

﴿۱۱﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكَ قَدِيمٌ

کافران درباره مؤمنان چنین گفتند: اگر (اسلام) چیز خوبی بود، هرگز آن‌ها بر ما پیشی

نمی گرفتند و چون خودشان به وسیله آن هدایت نشدند، می گویند: این یک دروغ قدیمی است .

اسلام از طرف قشرهای فقیر و بادیه نشین و تهی دست ، به سرعت مورد استقبال قرار گرفت ، چراکه هم منافع نامشروعی نداشتند که به خطر بیفتد و هم مغز آن ها از باد غرور انباشته نبود و هم قلب هایی پاک تر از قشر مرفه عیاش و هوس باز داشتند . این استقبال گرم ، از ناحیه این گروه که یکی از بزرگ ترین نقطه های قوت این آیین الهی بود ، از سوی مغروران مستکبر ، به عنوان یک نقطه ضعف بزرگ شمرده شد و گفتند : این چه آیینی است که پیروانش انبوهی بادیه نشین فقیر و تهی دست و کنیزان و بردگانند ؟ اگر مکتب معقولی بود ، هرگز نباید افراد سطح پایین و منحط اجتماع از آن استقبال کنند ، اما ماکه در سطح بالا قرار داریم و چشم و چراغ جامعه هستیم ، عقب بمانیم . جالب این که این طرز تفکر انحرافی امروز هم از رایج ترین طرز تفکرها در میان ثروتمندان مغرور و هوسبازان مرفه در مورد مذهب است که می گویند : مذهب به درد فقرا و

پابره‌ها می‌خورد و هردو برای هم خوبند و ما در سطحی بالاتر و بالاتر قرار داریم . غافل از این‌که عیب در خود آن‌ها بوده‌است نه در آیین اسلام ، اگر پرده‌های کبر و غرور بر قلب آن‌ها نیفتاده بود ، اگر مست مال و مقام و شهوت نبودند ، اگر خودبرتربینی و خودمحموری اجازه تحقیق حق را به آن‌ها می‌داد و همانند تهی‌دستان ، پاکدل ، حق‌جو و حق‌طلب بودند ، آن‌ها نیز به سرعت جذب اسلام می‌شدند .

لذا در پایان آیه باین تعبیر لطیف به آن‌ها پاسخ می‌گوید: «وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَمَنْ قَوْلُنَا إِفْكٌ قَدِيمٌ» یعنی آن‌ها نخواستند به وسیله قرآن هدایت شوند نه این‌که هدایت قرآن، کمبودی داشت .

تعبیر « إِفْكٌ قَدِيمٌ » شبیه تهمت دیگری است که از زبان آن‌ها در آیات قرآن آمده که می‌گفتند: « اِسْنِهَا "أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ" (افسانه‌های پیشینیان) است » (۵ / فرقان) .

﴿ ۱۲ ﴾ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّنَذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ

و پیش از آن ، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (شانه‌های آن را بیان کرده) و این کتاب

هماهنگ با نشانه‌های تورات است ، در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویا است تا ظالمان را انذار کند و نیکوکاران را بشارت دهد .
 کراراً در آیات قرآن روی این نکته تکیه شده است که قرآن ، تصدیق‌کننده تورات و انجیل است ، یعنی هماهنگ با نشانه‌هایی است که در این دو کتاب آسمانی درباره پیامبر اسلام و کتاب آسمانی او آمده است ، به قدری این نشانه‌ها دقیق بوده که قرآن می‌گوید :
 «الَّذِينَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ غَيْرَ مُنَافِقِينَ أُولَئِكَ يَكُونُونَ أَوْلَىٰ بِاللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ» (سوره احقاف / ۱۴۶) .
 که فرزندان خود را می‌شناسند

در پایان آیه، هدف نهایی از نزول قرآن، را در دو جمله کوتاه به این صورت شرح می‌دهد:
 «لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ يُبَشِّرَ الْمُحْسِنِينَ» .

و با توجه به جمله «يُنْذِرَ» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، روشن می‌شود که انذار قرآن ، همچون بشارت آن ، دایمی و مستمر است ، ظالمان و ستمگران را در سراسر تاریخ بیم می‌دهد و انذار می‌کند و به نیکوکاران همواره بشارت می‌دهد .

قابل توجه این که نقطه مقابل «ظالمان» را «نیکوکاران» قرار داده ، چراکه «ظلم» در این جا معنی وسیعی دارد که هرگونه بدکاری و خلافکاری را شامل می شود که طبعاً یا ظلم به دیگران است ، یا ظلم بر نفس .
 ﴿۱۳﴾ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
 کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است ، سپس استقامت به خرج دادند ، نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند .

شرط پیروزی ، ایمان و استقامت است

این آیه در حقیقت تفسیری است برای «مُحْسِنِينَ» (نیکوکاران) که در آیه قبل آمده بود . درواقع تمام مراتب ایمان و همه اعمال صالح در این دو جمله آیه است ، چراکه «توحید» اساس همه اعتقادات صحیح است و تمام اصول عقاید ، به ریشه توحید بازمی گردد و «استقامت» و صبر و شکیبایی نیز ریشه همه اعمال صالح است ، زیرا می دانیم تمام اعمال نیک را می توان در سه عنوان «صبر بر اطاعت» ، «صبر بر معصیت» و «صبر بر مصیبت» خلاصه کرد .

بنابراین «مُحْسِنِينَ» کسانی هستند که از نظر اعتقادی در خط توحید و از نظر عملی ، در خط استقامت و صبرند .

بدیهی است این گونه افراد نه ترسی از حوادث آینده دارند و نه غمی از گذشته .
 ﴿۱۴﴾ **أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**
 آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند، این پاداش اعمالی است که انجام می دادند .
 ظاهر آیه چنان که بعضی استفاده کرده اند ، مفهوم حصر را می رساند ، یعنی بهشتیان تنها کسانی هستند که در خط توحید و استقامت گام برمی دارند ، طبیعی است افراد دیگر که آلوده به گناهای شده اند ، گرچه سرانجام به خاطر ایمانشان بهشتی می شوند ، ولی در آغاز «اصحاب جَنَّت» نیستند .

تعبیر به « أَصْحَابُ » (یاران) اشاره به همنشینی دائم آنها با نعمت های بهشتی است .
 و تعبیر به « جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » از یک سو دلیل بر این است که « بهشت را به بها می دهند و به بهانه نمی دهند » و از سوی دیگر اشاره به اصل آزادی اراده و اختیار انسان است .



وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي دُرِّيَّتِي إِنَّي أَنَبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد و دوران حمل و از شیر بازگفتنش، سی ماه است، نازمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی وارد گردد، می‌گوید: پروردگار! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی، به جا آورم و عمل صالحی انجام دهم که از آن خوشنود باشی و فرزندان مرا صالح کن، من به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم و من از مسلمینم.

ای انسان به پدر و مادر نیکی کن!

«وَصِيَّة» و «توصیة» به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به

سفارش‌های مربوط به بعد از مرگ نیست ، لذا جمعی در این جا آن را به معنی " امر و دستور و فرمان " تفسیر کرده‌اند .

«أَوْزَغْنِي» از ماده « ایزاع » است که به چند معنی آمده ؛ توفیق ، الهام کردن ، ایجاد عشق و علاقه و بازداشتن از انحراف .

«مادر» در طول این سی ماه ، بزرگ‌ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می‌دهد . از نخستین روزهای انعقاد نطفه ، حالت مادر دگرگون می‌شود و ناراحتی‌ها پشت سر یکدیگر می‌آید ، حالتی که به حالت « و یار » نامیده می‌شود و یکی از سخت‌ترین حالات مادر است ، روی می‌دهد و پزشکان می‌گویند : بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می‌دهد .

هر قدر جنین رشد و نمو بیشتری می‌کند ، مواد بیشتری از شیرۀ جان مادر می‌گیرد و حتی روی استخوان‌ها و اعصاب او اثر می‌گذارد ، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می‌گیرد و در آخر دوران حمل ، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او

مشکل می‌شود اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می‌گشاید و بر روی مادر لبخند می‌زند ، تمام این ناملایمات را تحمل می‌کند . دوران وضع حمل که یکی از سخت‌ترین لحظات زندگی مادر است ، فرامی‌رسد تا آن‌جا که گاه مادر، جانش را بر سر فرزند می‌نهد .

به هر حال بار سنگینی را بر زمین گذارده ، دوران سخت دیگری شروع می‌شود ، دوران مراقبت دائم و شبانه‌روزی از فرزند ، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچ‌گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد ، اگر دردی دارد ، نمی‌تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گر سنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد، قادر به بیان آن نیست ، جز این‌که ناله سردهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصله تمام ، یک‌یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند .

نظافت فرزند در این دوران ، مشکلی طاقت‌فرسا است و تأمین غذای او که از شیرۀ جان مادر گرفته می‌شود ، ایشاری بزرگ است .

بیماری‌های مختلفی که در این دوران دامن نوزاد را می‌گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق‌العاده به مقابله با آن‌ها برخیزد، مشکل دیگری است. این‌که قرآن در این جا تنها از ناراحتی‌های مادر سخن به میان آورده و از پدر، سخنی نگفته، به خاطر عدم اهمیت آن نیست، چراکه پدر نیز در بسیاری از این مشکلات، شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد، بیشتر روی او تکیه شده است. در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا آمد و عرض کرد: «مَنْ أَبْرَأُ؟ قَالَ: أُمُّكَ، ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمُّكَ، ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمُّكَ، ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أَبَاكَ: ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت، عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت» (۱).

در حدیث دیگری آمده که مردی، مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر رسید، عرض کرد: «هَلْ أَدَّيْتُ حَقَّهَا: آیا حق مادرم را این‌سان ادا کرده‌ام؟» پیامبر در جواب فرمود: «لَا وَ لَا بِزَفْرَةٍ وَاحِدَةٍ: نه حتی یک نفس او را جبران نکردی.» (۱)

در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره، دوران شیرخوارگی، دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده است: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِيَ الرِّضَاعَةَ: مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند، آن‌ها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند.»

در حالی که مجموع «دوران حمل و شیرخوارگی» در آیه مورد بحث، فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟

۱- «فی ظلال القرآن»، جلد ۷، صفحه ۴۱۵.

فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته‌اند: آری حداقل دوران حمل، ۶ ماه و حداکثر دوران مفید رضاع، ۲۴ ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون «جالینوس» و «ابن سینا» نقل شده که گفته‌اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده‌اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است.

ضمناً از این تعبیر قرآنی می‌توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود، باید بر مقدار دوران شیرخوارگی افزود، به گونه‌ای که مجموعاً ۳۰ ماه تمام را شامل گردد. از «ابن عباس» نیز نقل شده که: «هرگاه دوران بارداری زن، ۹ ماه باشد، باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد و اگر مدت حمل، ۶ ماه باشد، باید ۲۴ ماه شیر دهد. قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می‌کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد.

سپس می‌افزاید: «حیات انسان همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد و به مرز چهل سالگی وارد گردد» (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً).

بعضی از مفسران ، « بُلُوغُ أَشَدُّ » (رسیدن به مرحله توانایی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ و برای تأکید می‌دانند ، ولی ظاهر این است که « بُلُوغُ أَشَدُّ » ، اشاره به "بلوغ جسمانی" و رسیدن به « اَرْبَعِينَ سَنَةً » (چهل سالگی) اشاره به "بلوغ فکری و عقلانی" است ، چراکه معروف است که انسان غالباً در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می‌رسد و گفته‌اند که : غالب انبیاء در چهل سالگی به نبوت ، مبعوث شدند .

ضمناً در این‌که سن بلوغ قدرت جسمانی ، چه سنی است ؟ در آن نیز گفتگو است ، بعضی همان سن معروف بلوغ را می‌دانند که در آیه ۳۴ سورة اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده ، درحالی‌که در بعضی از روایات تصریح شده که سن هیجده سالگی می‌باشد . البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف ، معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می‌شود . در حدیثی آمده است : « إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرُ يَدَهُ عَلَى وَجْهِ مَنْ زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ وَلَمْ يَتُبْ وَ يَقُولُ بِأَبِي وَجْهٌ لَا يُفْلَحُ : شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند ، می‌کشد و می‌گوید : پدرم فدای چهره‌ای باد که هرگز رستگار نمی‌شود » (و در جبین

این انسان ، نور رستگاری نیست .^(۱)

به هر حال قرآن در ادامه این سخن می افزاید : این انسان لایق و باایمان ، هنگامی که به چهل سالگی رسید ، سه چیز را از خدا تقاضا می کند ؛ نخست می گوید : « پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی، به جا آورم » (قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ) . این تعبیر نشان می دهد که انسان باایمان در چنین سن و سالی ، هم از عمق و وسعت نعمت های خدا بر او آگاه می گردد و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده ، چراکه در این سن و سال ، معمولاً خودش پدر یا مادر می شود و زحمات طاقت فرسا و ایثارگرانه آن دو را باچشم خود می بیند و بی اختیار به یاد آنها می افتد و به جای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند .

۱- «روح المعانی» ، جلد ۲۶ ، صفحه ۱۷ .

در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح به‌جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» (وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ). و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می‌کند: «خداوندا! صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش» (وَ أَصْلِحْ لِي ذُرِّيَّتِي). تعبیر به «لی» (برای من) ضمناً اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود.

و تعبیر به «فی ذُرِّيَّتِي» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است.

جالب این‌که در دعای اول، پدر و مادر را شریک می‌کند و در دعای سوم، فرزندان را، ولی در دعای دوم، برای خود دعا می‌کند و این‌گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خوشتن می‌نگرد، با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند، نگاه می‌کند. در پایان‌آیه دومطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است، می‌گوید:

«پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم» (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ).
 به مرحله‌ای رسیده‌ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان
 ادامه یابد، آری من به مرز چهل سالگی رسیده‌ام و برای بنده‌ای چون من چقدر
 زشت و نازیبا است که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم.
 و دیگر این‌که می‌گوید: «من از مسلمین هستم» (وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ).
 در حقیقت این دو جمله پشتوانه‌ای است برای آن دعاها ی سه‌گانه و مفهومی این است
 که: «چون من توبه کرده‌ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان تو هستم، تو نیز بزرگواری کن و
 مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما».

﴿١٦﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ
 الْجَنَّةِ وَعْدَ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ
 آن‌ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم و از گناهانشان می‌گذریم و در
 میان بهشتیان جای دارند، این وعده صدقی است که وعده داده می‌شدند.

این آیه ، بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح‌العمل و توبه‌کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است . نخست می‌فرماید : « آن‌ها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم » . با این‌که خداوند همه اعمال نیک را می‌پذیرد ، چرا می‌گوید : « بهترین اعمال آن‌ها را پذیرا می‌شود » ؟

در پاسخ این سؤال ، جمعی از مفسران گفته‌اند : منظور از بهترین اعمال ، واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است ، اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد .^(۱) پاسخ دیگر این‌که خداوند ، بهترین اعمال آن‌ها را معیار پذیرش قرار می‌دهد و حتی اعمال درجه دو و کم‌اهمیت آن‌ها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش

۱- « مجمع‌البیان » ، « المیزان » و غیره ، ذیل آیات مورد بحث .

می‌گذارد، این درست به آن می‌ماند که خریداری به عنوان فضل و کرم ، اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده‌ای عرضه شده است، به بهای جنس اعلاء محاسبه کند و از فضل و لطف خداوند، هر چه گفته شود ، عجیب نیست .

موهبت دوم ، پاکسازی آن‌ها است ، می‌گوید: « ما از گناهانشان می‌گذریم » .
 « درحالی‌که در میان بهشتیان جای دارند » و این سومین موهبت الهی نسبت به آن‌ها است که آنان را با این‌که لغزش‌هایی داشته‌اند ، شستشو داده ، در کنار نیکان و پاکانی جای می‌دهد که از مقربان درگاه اویند .

انسان بهشتی از دیدگاه قرآن

دو آیه مورد بحث ، ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی که هفت مرحله به شرح زیر را در زندگی طی می‌کند ؛

- ۱- رشد جسمانی .
- ۲- کمال عقلی .

- ۳- شکرگزاری در برابر نعمت‌های پروردگار .
- ۴- شکر زحمات طاقت‌فرسای پدر و مادر .
- ۵- به موقع از لغزش‌ها و خطاها توبه کردن .
- ۶- به انجام اعمال صالح از جمله تربیت فرزندان اهتمام ورزیدن .
- ۷- و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی ، صعود کردن و همین امر سبب می‌شود که غرق در رحمت و غفران و نعمت‌های گوناگون خداوند شود .
- آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت .
- ﴿ ۱۷ ﴾ وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمْمَا اتَّعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي
وَهُمَا يَسْتَنْغِثَانِ اللَّهَ وَإِلَيْكَ أَمِنُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا
إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که روز قیامت
مبعوث می‌شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آنها

پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که وای بر تو ، ایمان بیاور که وعده خدا ، حق است ، اما او پیوسته می‌گوید : این‌ها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست .

پایمال‌کنندگان حقوق پدر و مادر

در آیات قبل ، سخن از مؤمنانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمت‌های حق و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان ، به مقام قرب الهی راه می‌یابند و مشمول الطاف خاص او می‌شوند .

اما در آیات ۱۷ تا ۱۹ ، سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آن‌ها قرار دارند ، افرادی بی‌ایمان و حق‌شناس و عاق پدر و مادر .

اوصافی که از این‌آیه درباره آن‌گروه استفاده می‌شود ، چندوصف است ؛ بی‌احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر ، زیرا « اُف » در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است و در مقام توهین و تحقیر گفته می‌شود .

دیگر این‌که نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند ، بلکه آن‌را

به باد مسخره گرفته ، جزء افسانه ها و پندارهای خرافی می شمروند .
 وصف دیگرشان این است که گوش شنو ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور
 و جهل و خودخواهی انباشته است .

آری پدر و مادر دلسوز او هرچه تلاش و کوشش می کنند که او را از گرداب جهل و
 بی خبری نجات دهند ، تا این فرزند دلبند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود ، او همچنان در
 کفر خود پافشاری می کند و اصرار می ورزد و سرانجام ناچار او را رها می کنند .
 ﴿۱۸﴾ **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنسِ
 إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ**

آن ها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافی) که قبل از آن ها از جن و انس
 بودند ، درباره آن ها مسجل شده ، چرا که همگی زیانکار بودند .
 همان طور که در آیات گذشته پاداش مؤمنان صالح العمل بیان شد، در
 این جا سرانجام کار کافران جسور و خیره سر را نیز بیان کرده است .

در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی ، در این آیات به این امور برخورد می کنیم .
 آن ها مدارج رشد و تکامل خود را طی می کنند ، درحالی که این ها همه سرمایه های
 خویش را از دست می دهند و زیانکارند .
 آن ها حق شناسند و شکرگزار ، حتی در برابر پدر و مادر ، اما این ها حق شناسند و
 جسور و بی ادب ، حتی نسبت به والدینشان .
 آن ها « همراه مقربان خداوند » در بهشتند و این ها در « زمره اقوام بی ایمان » در دوزخند و
 هریک به گروه همجنس خود ملحق می شوند .
 آن ها از لغزش های خود توبه می کنند و در برابر حق ، تسلیم هستند اما این ها طغیانگر و
 سرکش و خودخواه و متکبر هستند .

﴿ ۱۹ ﴾ وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفَيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
 و برای هر کدام از آن ها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند، تا خداوند کارهای
 آن ها را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد و به آن ها هیچ ستمی نخواهد شد .

«درجات» جمع «درجه» معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به سمت بالا می‌روند و «درکات» جمع «درک» به پله‌هایی گفته می‌شود که از آن به طرف پایین حرکت می‌کنند، لذا در مورد بهشت، «درجات» و در مورد دوزخ، «درکات» گفته می‌شود، ولی در آیه مورد بحث، که هردو باهم ذکر شده، با توجه به اهمیت مقام بهشتیان، هر دو به عنوان «درجات» آمده و به اصطلاح از باب «تغلیب» است.

چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان، همه در یک درجه باشند، بلکه آن‌ها نیز به تفاوت اعمالشان و به تناسب خلوص نیت و میزان معرفتشان، مقامات متفاوتی دارند و اصل عدالت، دقیقاً در این جا حاکم است.

سپس می‌افزاید: «وَلْيُؤْفَقِيَهُمْ أَعْمَالُهُمْ»، این تعبیر اشاره دیگری است به مسأله «تجسم اعمال» که در آن جا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش، مایه رحمت و آرامش او است و اعمال زشتش، مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب او. ﴿٢٠﴾ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ

اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ
بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ

آن روز که کافران را بر آتش عرضه می کنند ، به آنها گفته می شود : از طیبات و لذات
در زندگی دنیای خود استفاده کردید و از آن بهره گرفتید ، اما امروز عذاب ذلت بار
به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید و به خاطر گناهانی که انجام
می دادید ، جزای شما خواهد بود .

آری شما غرق در لذات بودید و جز تمتع از مواهب مادی این جهان ، چیزی
نمی فهمیدید و به خاطر آزادی بی قید و شرط در این قسمت ، « معاد » را انکار کردید تا
دستتان کاملاً باز باشد و هرگونه ظلم و ستم برای به دست آوردن این مواهب بر دیگران روا
داشتید ، امروز کیفر آن همه هوس بازی ها ، هواپرستی ها ، استکبار و فسق خود را می بینید .
این آیه می گوید : « روز قیامت ، " کفار " بر آتش ، عرضه می شوند » ، درحالی که در
بعضی دیگر از آیات قرآن از جمله آیه ۱۰۰ سورة کهف می خوانیم : « وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ

يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا: در آن روز "جهنم" را به کافران عرضه می‌داریم. حقیقت عرضه داشتن به معنی رفع موانع میان دو چیز است، تا آن‌جا که یکی در اختیار دیگری قرار گیرد و در مورد کافران و دوزخ، مطلب چنان است که موانع در میان آن‌دو برطرف می‌شود و در این صورت هم می‌توان گفت: آن‌ها بر آتش عرضه می‌شوند و هم آتش بر آن‌ها و هر دو تعبیر صحیح است.

این عرضه داشتن، خود یک‌نوع عذاب دردناک و هولناک است که دوزخیان قبل از ورود در آتش، تمام قسمت‌های جهنم را از بیرون با چشم خود می‌بینند و سرنوشت شوم خویش را مشاهده می‌کنند و زجر می‌کشند.

جمله «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ» به معنی بهره‌گیری از لذایذ دنیا است و تعبیر به «أَذْهَبْتُمْ» (بردید) به خاطر آن است که این لذایذ و مواهب با بهره‌گیری نابود می‌شوند و از بین می‌روند. مسلماً تمتع از مواهب الهی در این جهان، کار نکوهیده‌ای نیست، آن‌چه نکوهیده است، غرق شدن در لذات مادی و فراموش کردن یاد خدا و قیامت، یا

بهره‌گیری گناه‌آلود و بی‌قید و شرط از این لذات و غصب حقوق دیگران در این رابطه است . قابل توجه این‌که این تعبیر تنها در این آیه از قرآن مجید دیده می‌شود ، اشاره به این است که گاه انسان از لذات دنیا چشم می‌پوشد ، یا جز به مقدار لازم برای نیروگرفتن در کارهای الهی ، از آن‌ها بهره نمی‌گیرد ، در این صورت گویی این طیبات را ذخیره برای آخرتش کرده است .

ولی بسیار می‌شود که همچون چهارپایان ، بدون قید و شرط از آن‌ها بهره می‌گیرد و همه را به نابودی می‌کشانند و نه تنها چیزی برای آخرت ذخیره نمی‌کند ، بلکه کوله‌باری از گناه نیز برای خود فراهم می‌سازد، قرآن درباره این گروه می‌گوید: «أَذْهَبْنُم طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا». تعبیر به «عَذَابُ الْهُوْنِ» (مجازات توهین‌آمیز و تحقیرکننده) عکس‌العملی است درمقابل استکبار آن‌ها در زمین ، چراکه مجازات الهی کاملاً متناسب با نوع گناه است ، آن‌ها که بر خلق خدا و حتی بر انبیاء ، کبر فروختند و در برابر هیچ قانونی ، خضوع نکردند ، باید با ذلت و حقارت تمام کیفر ببینند .

تعبیر به «غَيْرِ الْحَقِّ» به این معنی نیست که استکبار دو گونه است ؛ «حق» و «ناحق» ، بلکه این تعبیرات معمولاً برای تأکید گفته می‌شود و نظایر فراوان دارد .

زهد پیشوایان بزرگ

در منابع مختلف حدیث و تفسیر ، روایات فراوانی از زهد پیشوایان بزرگ اسلام آمده که مخصوصاً به آیه مورد بحث در آن استناد شده است ، از جمله : در حدیثی آمده است که روزی عمر در « مشربه اُمّ ابراهیم » (محلی در نزدیکی مدینه) خدمت پیامبر آمد ، درحالی که بر حصیری از برگ خرما خوابیده بود و قسمتی از بدن مبارک او روی خاک قرار داشت و متکایی از الیاف درخت خرما زیر سر داشت ، سلام کرد و نشست ، گفت : « تو پیامبر خدا و بهترین خلق خدا هستی ، کسری و قیصر بر تخت‌های طلا و فرش‌های ابریشمین می‌خوانند، ولی شما این چنین » ، پیامبر فرمود : « أُولَئِكَ قَوْمٌ أَجَلَتْ طَيِّبَاتُهُمْ وَهِيَ وَشِبْكَةُ الْإِنْقِطَاعِ وَ إِنَّمَا أَخَرَتْ لَنَا طَيِّبَاتُنَا : آن‌ها گروهی هستند که طیباتشان در این دنیا به آن‌ها داده شده و به زودی

قطع می‌شود، ولی طیبات ما برای قیامت ذخیره شده است» (۱).

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که: روزی مقداری حلواي مخصوص خدمتش آوردند، حضرت از خوردن آن امتناع فرمود، عرض کردند: «آیا آن را حرام می‌دانی؟» فرمود: «من از این می‌ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد و پیوسته به دنبال آن باشم، سپس این آیه را تلاوت فرمود: "أَذْهَبْتُكُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ..."» (۲).

﴿ ۲۱ ﴾ **وَ اذْكُرْ اٰخَا عَادٍ اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْاَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اِلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ اِنِّىْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ**

(سرگذشت هود) برادر قوم عاد را به آن‌ها یادآوری کن، آن زمان که قومش را در سرزمین «احقاف» انذار کرد، در حالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته‌های دور و

۱- «مجمع البیان»، جلد ۹، صفحه ۸۸.

۲- «تفسیر برهان»، جلد ۴، صفحه ۱۷۵، ذیل آیه مورد بحث.

نزدیک آمده بودند که جز خداوند یگانه را نپرسید ، من بر شما از عذاب روز بزرگی

می ترسم .

تعبیر به « اَخْ » (برادر) برای بیان نهایت دلسوزی و صفای این پیامبر بزرگ ، نسبت به قوم خویش است ، این تعبیر چنانکه می دانیم ، در مورد عده ای از پیامبران بزرگ در قرآن مجید آمده است ، آن ها برادری دلسوز و مهربان برای اقوام خویش بودند که از هیچ نوع فداکاری مضایقه نکردند .

« أَخْفَافٌ » به معنی شن های روانی است که بر اثر وزش باد در بیابان ها به صورت مستطیل و کج و معوج روی هم انباشته می گردد و از این تعبیر روشن می شود که سرزمین قوم عاد ، ریگستان بزرگی بوده و با توجه به این که سرزمین آن ها در عین مصون نبودن از شن های روان ، دارای آب و درخت بوده ، به نظر می رسد این منطقه در جنوب جزیره عربستان و نزدیکی سرزمین یمن بوده است . جمله « وَ قَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ » (پیامبران اندازکننده ای از پیش رو و پشت سر

«هود» آمده بودند) اشاره به پیامبرانی است که قبل از او مبعوث شدند، گروهی با فاصله کم که قرآن از آنها تعبیر به «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ» کرده و گروهی با فاصله زیاد که از آنها تعبیر به «مِنْ خَلْفِهِ» شده است.

سپس آنها را تهدید کرده، گفت: «من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم» (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ).

گرچه تعبیر به «يَوْمٍ عَظِيمٍ» غالباً به معنی روز قیامت آمده است، ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی که بر امت‌ها گذشته نیز اطلاق شده است و در این جا نیز منظور همین معنی است، چراکه در دنباله همین آیات می‌خوانیم: «سرانجام قوم عاد در روز سخت و وحشتناکی گرفتار عذاب الهی شدند و بر باد رفتند».

﴿۲۲﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَا عَنِ الْهَتَنِ فَأَتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
آنها گفتند: تو آمده‌ای که ما را (با دروغ‌هایت) از خدایانمان برگردانی، اگر راست می‌گویی، عذابی را که به ما وعده می‌دهی، بیاور.

«لَيَأْفِكُنَا» از ماده «إَفَكَ» به معنی دروغ و انحراف از حق است .
این دو جمله به خوبی بیانگر انحراف و لجاجت این قوم سرکش است ، چراکه در جمله
اول می‌گویند: چون دعوت تو برخلاف معبودانی است که ما به آن خو گرفته‌ایم و از نیاکانمان
به ارث برده‌ایم ، دروغ و افترا است .

و در جمله دوم تقاضای عذاب می‌کنند ، عذابی که اگر رخ دهد ، مطلقاً در آن راه
بازگشتی نیست، کدام عاقل تمنای چنین عذابی را می‌کند ، هرچند به آن یقین نداشته باشد؟!
﴿۲۳﴾ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ
گفت : آگاهی تنها نزد خدا است (و او می‌داند چه زمانی شمارامجازات کند) من آنچه را
به آن فرستاده شده‌ام ، به شما ابلاغ می‌کنم (وظيفه من همین است) ولی شما را قومی
می‌بینم که دائماً در جهل هستید .

ولی «هود» در پاسخ این تقاضای نابردانه ، چنین گفت : «علم و آگاهی تنها
نزد خدا است» (قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ) .

او است که می‌داند در چه زمان و با چه شرایطی عذاب ، نازل می‌گردد ، نه به تقاضای شما مربوط است و نه به میل و اراده من ، باید هدف که اتمام حجت است ، حاصل گردد ، چراکه حکمتش چنین اقتضا می‌کند .

سپس افزود : « ولی من شما را گروهی می‌بینم که پیوسته در جهل و نادانی اصرار دارید » (وَ لَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ) .

ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است ، جهلی توأم بالجاجت و کبر و غرور که به شما اجازه مطالعة دعوت فرستادگان خدا را نمی‌دهد ، جهلی که شما را وادار به اصرار بر نزول عذاب الهی و نابودیتان می‌کند ، اگر مختصر آگاهی داشتید ، حداقل احتمال می‌دادید که باید در برابر تمام احتمالات نفی ، یک احتمال اثبات نیز باشد که اگر صورت پذیرد ، چیزی از شما باقی نخواهد ماند .

﴿ ۲۴ ﴾ فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ

هنگامی که آنرا به صورت ابر گسترده‌ای دیدند که به‌سوی دره‌ها و آبگیرهای آنان در

حرکت است (خوشحال شدند) گفتند : این ابری است باران‌زا (ولی به آن‌ها گفته شد :)
این همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می‌کردید ، تندبادی است (وحشتناک) که
عذاب دردناکی در آن است .

قوم عاد و تندباد مرگبار

« غَارِضٌ » از ماده « عرض » در این‌جا به معنی ابری است که در عرض
آسمان گسترده می‌شود و شاید این یکی از نشانه‌های ابرهای باران‌زا است که در همان افق
پهن می‌شود و سپس بالا می‌رود .

« أَوْدِيَّةٌ » جمع « وادی » به معنی دره و محل جریان سیلاب‌ها است .
سرانجام نصایح مؤثر و رهبری‌های برادرانه « هود » در آن سنگدلان تأثیر نگذاشت و
به‌جای پذیرش حق ، سخت در عقیده باطل خود لجاجت کردند و پافشاری نمودند و حتی
هود را با این سخن تکذیب می‌کردند که اگر راست می‌گویی ، عذاب موعودت چه شد ؟
ناگهان مشاهده کردند که ابری در افق ظاهر گشت و در آسمان به سرعت گسترده شد .

مفسران گفته‌اند : مدتی باران برای قوم عاد نازل نشد ، هوا گرم و خشک و خفه‌کننده شده بود ، هنگامی که چشم قوم عاد به ابرهای تیره و تار و گسترده‌ای که از افق‌های دوردست به سوی آسمان آن‌ها در حرکت بود ، افتاد ، بسیار مسرور شدند و به استقبال آن شتافتند و در کنار دره‌ها و سیل‌گیرها آمدند تا منظره نزول باران پربرکت را ببینند و روحی تازه کنند .

ولی به زودی به آن‌ها گفته شد : این ابر باران‌زا نیست ، این تندباد شدیدی است که در آن عذاب دردناکی است .

ظاهراً گوینده این سخن ، خداوند بزرگ است یا حضرت هود به هنگامی که فریادهای شوق و شادی آن‌ها را شنید ، این سخن را به آن‌ها گفت .
 ﴿٢٥﴾ تَدْمَرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ

همه چیز را به فرمان پروردگار درهم می‌کوبد و نابود می‌کند، آن‌ها صبح کردند در حالی که

چیزی جز خانه‌های آنها به چشم نمی‌خورد، این گونه مجرمان را کیفر می‌دهیم.

مرگی برخاسته از عوامل حیات در انتظار همه مجرمین

«تَذَمَّرُ» از ماده «تدمیر» به معنی هلاک کردن و نابود ساختن است. بعضی از مفسران گفته‌اند: منظور از «همه چیز» انسان‌ها و چهارپایان و اموال آنها است. زیرا در فراز دوم آیه می‌افزاید: «آنها صبح کردند درحالی‌که چیزی جز مساکن و خانه‌های آنها به چشم نمی‌خورد».

و این نشان می‌دهد که مساکن آنها سالم بودند، اما خودشان هلاک شدند و اجساد و اموالشان نیز به وسیله تندباد به بیابان‌های دوردست و یا در دریا افکنده شد. بعضی گفته‌اند: نخستین بار که متوجه شدند این ابر سیاه، تندباد پرگرد و غباری است، زمانی بود که به نزدیک سرزمین آنها رسید و چهارپایان و چوپان‌های آنها را که در بیابان‌های اطراف بودند، از زمین برداشت و به هوا برد، خیمه‌ها را از جا می‌کند و چنان بالا می‌برد که به صورت ملخی دیده می‌شد.

هنگامی که این صحنه‌ها را دیدند ، فرار کردند و به خانه‌های خود پناه بردند و درها را به روی خود بستند ، اما باد ، درها را از جا می‌کند و آن‌ها را بر زمین می‌کوبید (یا با خود می‌برد) و « احقاف » همان شن‌های روان را بر پیکر آن‌ها گسترده .

در آیه ۷ سورة حاقه آمده است : « این تندباد ، هفت شب و هشت روز ادامه یافت » ، آن‌ها مرتباً زیر تلی از شن و ماسه ناله می‌کردند ، سپس تندباد شن‌ها را با خود می‌برد و بار دیگر بدن‌هایشان نمایان گشت و آن‌ها را برگرفت و به دریا ریخت .^(۱)

و در پایان آیه به این حقیقت اشاره می‌کند که این سرنوشت ، مخصوص این قوم گمراه نبود ، بلکه « ما این‌گونه قوم مجرم را کیفر می‌دهیم » (كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ) . این هشدار است به همه مجرمان و گنهکاران و کافران لجوج و خودخواه که شما نیز اگر همین مسیر را طی کنید ، سرنوشتی بهتر از آنان نخواهید داشت ، گاه بادهایی را که به

۱- « تفسیر فخر رازی » ، جلد ۲۸ ، صفحه ۲۸ .

گفته قرآن : « مُبَشِّرَاتٌ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ : پیش‌قراولان باران رحمت او هستند » و کار آن‌ها زنده کردن زمین‌های مرده است ، مأموریت مرگ‌آفرینی می‌دهد . گاه زمین را که مهد آرامش انسان است ، با یک زلزله شدید تبدیل به گورستان اومی‌کند . و گاه بارانی را که مایه حیات همه موجودات زنده است ، مبدل به سیلابی می‌گرداند و همه‌چیز را با آن غرق می‌کند .

آری مأموران حیات او را ، عاملان مرگ او می‌سازد و چه دردناک‌است چنین مرگی که از دل عامل حیات برخیزد ، به خصوص این‌که همانند قوم هود ، نشاط و سروری در آغاز بیافریند تا عذابش دردناک‌تر باشد .

و جالب این‌که می‌گوید : این باد ، این امواج لطیف هوا ، به فرمان پروردگار همه‌چیز را درهم می‌کوبید .

﴿ ۲۶ ﴾ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ

بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ

ما به آنها (قوم عاد) قدرتی دادیم که به شما ندادیم و برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم (اما به هنگام نزول عذاب) نه گوش ها و چشم ها و نه عقل هایشان برای آنها سودی نداشت ، چرا که آیات خدا را انکار می کردند و سرانجام آنچه را استهزاء می کردند ، بر آنها وارد شد .

شما هرگز از قوم عاد قوی تر نیستید

آیات ۲۶ تا ۲۸ ، مشرکان مکه را مخاطب ساخته ، می فرماید : « ما قوم عاد را قوت و قدرتی دادیم که به شما ندادیم » .

هم از نظر قدرت جسمانی از شما نیرومندتر بودند و هم از نظر مال و ثروت و امکانات مادی از شما تواناتر ، اگر بنا بود قدرت جسمانی ، مال و ثروت و تمدن مادی ، بتواند کسانی را از چنگال کیفر الهی رهایی بخشد ، نباید قوم عاد همچون خار و خاشاک در برابر تندباد به هرسو پرتاب شوند و از آنها جز مسکن های درهم ریخته چیزی باقی نماند .

آری آن‌ها هم مجهزه وسایل مادی بودند و هم به وسایل درک حقیقت ، اما چون از طریق لجاجت و استکبار با آیات الهی برخورد می‌کردند و سخنان پیامبران را مورد سخریه قرار می‌دادند، نور حق به قلوب آن‌ها نفوذ نکرد و همین کبر و غرور و دشمنی با حق ، سبب شد که از وسایل و ابزار هدایت و شناخت ، همچون چشم و گوش و عقل ، نتوانند بهره گیرند و راه نجات را باز یابند و عاقبت به همان سرنوشت شومی که در آیات گذشته اشاره شد، گرفتار شدند .

جایی که آن‌ها با آن همه قدرت و امکانات، کاری از پیش نبردند و پیکرهای بی‌جان‌شان همچون پر کاه بر امواج تندباد قرار گرفت و با کمال حقارت به هرسو پرتاب شدند ، شما که از آن‌ها ضعیف‌تر و ناتوان‌ترید .

برای خداوند مشکل نیست که شما را نیز به جرم اعمالتان به سخت‌ترین عذاب گرفتار کند و عوامل حیاتتان را مأمور مرگ و نابودیتان سازد ، این خطابی است به مشرکان مکه و به همه انسان‌های مغرور و ظالم و لجوج در طول همه قرون و اعصار.

به راستی همان‌گونه که قرآن می‌گوید ، ما اولین انسان‌هایی نیستیم که قدم روی زمین گذارده‌ایم ، قبل از ما اقوام بسیار دیگری زندگی می‌کردند که دارای امکانات و قدرت زیادی بودند ، چه خوب است از تاریخ آن‌ها آینه عبرتی بسازیم و آینده و سرنوشت خویش را در آن تماشا کنیم .

﴿ ۲۷ ﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

ما اقوامی را که در اطراف شما بودند ، هلاک کردیم و آیات خود را به صورت‌های گوناگون برای آن‌ها بیان نمودیم ، شاید بازگردند .
 اقوامی که سرزمین آن‌ها از شما چندان دور نیست و تقریباً در گirdاگرد جزیره عرب ، جایگاهشان بود ، اگر قوم « عاد » در سرزمین « احقاف » در جنوب جزیره ، زندگی می‌کردند ، قوم « ثمود » در سرزمینی به نام « حِجْر » در شمال جزیره ، قوم « سبا » با آن سرنوشت دردناکشان در سرزمین « یمن » ، قوم « شعیب » در سرزمین « مَدَّین » در مسیر شما به سوی شام و همچنین قوم « لوط » در همین منطقه زندگی داشتند و بر اثر کثرت گناه و عصیان و کفر ،

به عذاب‌های گوناگون گرفتار شدند .

هریک از این‌ها آینه عبرتی بودند و هرکدام شاهد و گواه گویایی ، چگونه با این‌همه وسایل بیداری باز بیدار نمی‌شوند ؟

﴿ ۲۸ ﴾ فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ أَفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْقَهُونَ

پس چرا معبودانی را که غیر از خدا برگزیدند ، به گمان این‌که آن‌ها را به خدا نزدیک می‌کند ، آن‌ها را یاری نکردند ؟ بلکه از میان آن‌ها گم شدند . این بود نتیجه دروغ آن‌ها و آنچه را افترا می‌بستند .

راستی اگر این معبودان برحق بودند ، پس چرا پیروان خود را در آن مواقع حساس ، یاری نکردند و از چنگال عذاب‌های هولناک نجاتشان ندادند ؟ این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیده آن‌ها است که این معبودان ساختگی را پناهگاه روز بدبختی خود می‌پنداشتند . موجوداتی این چنین بی‌عرضه و بی‌ارزش که مبدأ هیچ اثر و مفید هیچ

فایده‌ای نیستند و به هنگام بروز حادثه ، گم و گور می شوند (بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ) ، چگونه شایسته پرستش و عبودیت هستند ؟!

﴿ ۲۹ ﴾ **وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُّنْذِرِينَ**

به یاد آور هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را استماع کنند، وقتی حضور یافتند، به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و بشنوید و هنگامی که پایان گرفت ، به سوی قوم خود بازگشتند و آنهارا انذار کردند .

طایفه جن ایمان می آورند

تعبیر به « صَرَفْنَا » از ماده « صَرَفَ » که به معنی منتقل ساختن چیزی از حالتی به حالت دیگر است ، ممکن است اشاره به این معنی باشد که طایفه جن قبلاً از طریق « استراق سمع » به اخبار آسمان ها گوش فرامی دادند ، با ظهور پیامبر اسلام از آن بازگردانده شدند و به سوی قرآن روی آوردند .

«فَقَرَّ» به معنی گروهی از مردان است که می‌توانند به اتفاق یکدیگر کوچ کنند. مشهور در میان ارباب لغت، جماعتی است از سه تا ده نفر و بعضی تا چهل نفر را نیز گفته‌اند (هرچند این تعبیر در زبان فارسی، بر یک فرد نیز اطلاق می‌شود). «أَنْصِتُوا» از ماده «انصات» به معنی سکوت توأم با استماع و توجه است. در فراز پایانی آیه آمده است که: سرانجام نور ایمان در دل آن‌ها تابیدن گرفت و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا «هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت، همچون مبلغانی به سوی قوم خود رفتند و آن‌ها را انذار کردند و از حقیقتی که نصیبشان شده بود، آگاه ساختند» (فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ). و این چنین است راه و رسم افراد باایمان که پیوسته طالب آنند که دیگران را از حقایقی که خود آگاه شده‌اند، آگاه سازند و منابع ایمان خود را در اختیار آن‌ها قرار دهند. در آیات ۲۹ تا ۳۲، بحث فشرده‌ای پیرامون ایمان آوردن گروهی از طایفه جن به پیامبر اسلام و کتاب آسمانی او آمده است، تا این حقیقت را بر مشرکان مکه بازگو کند که

چگونه طایفه به ظاهر دورافتاده جن، به این پیامبری که از انس است و در میان شما برخاسته، ایمان آوردند ولی شما همچنان بر کفر اصرار می ورزید و به مخالفت خود ادامه می دهید .
 ﴿۳۰﴾ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ

گفتند : ای قوم ! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی نازل شده ، هماهنگ با نشانه های کتب قبل از آن ، که به سوی حق هدایت می کند و به سوی راه راست . این آیه بیانگر چگونگی دعوت این گروه ، از قوم خود در بازگشت به سوی آنها است ، دعوتی منسجم ، حساب شده ، کوتاه و پرمعنا ، «گفتند : ای قوم ! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی ، از آسمان نازل شده است» .

این کتاب اوصافی دارد ؛ نخست این که «کتاب های آسمانی قبل از خود را تصدیق می کند و محتوای آن هماهنگ با محتوای آنها است و نشانه هایی که در کتب پیشین آمده

است ، در آن به خوبی دیده می شود» . (۱)

وصف دیگر این که «همگان را به سوی حق ، هدایت می کند» ، به گونه ای که هر کس عقل و فطرت خویش را به کار گیرد، نشانه های حقانیت را به روشنی در آن می یابد .
 آخرین وصف این که «به سوی راه مستقیم دعوت می کند» .
 تفاوت دعوت به حق با دعوت به راه مستقیم ، ظاهراً در این است که اولی اشاره به اعتقادات حق و دومی اشاره به برنامه های عملی مستقیم و صحیح می باشد .
 ﴿۳۱﴾ **يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجْزِكُمْ مِنْ عَذَابِ آلِيمٍ**
 ای قوم ما ! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهانتان را ببخشد و شمارا از عذاب الیم پناه دهد .

۱- توضیح بیشتر در جلد ۱ ، «تفسیر نمونه» ، ذیل ۴۱ / بقره آمده است .

منظور از « دَاعِيَ اللَّهِ » (دعوت‌کننده الهی) ، پیامبر اسلام است که آن‌ها را به سوی « الله » رهنمون می‌شد و از آن‌جا که بیشترین ترس و وحشت انسان از همه گناهان و عذاب دردناک قیامت است، امنیت در برابر این دو امر را مطرح کردند تا بیش از همه جلب توجه کند. « يُجِزُّكُمْ » از ماده « ایجار » به معنی به فریاد رسیدن ، نجات دادن از عذاب ، پناه‌دادن و حفظ کردن می‌باشد .

﴿ ۳۲ ﴾ وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ
أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

و هرکس به دعوت‌کننده الهی پاسخ نگوید ، هرگز نمی‌تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند و غیر از خدایار و یاورى برای او نیست و چنین‌کسان در گمراهی آشکارند. «مُعْجِز» در این‌گونه موارد به معنی عاجز نمودن از تعقیب و کیفر است و یا به تعبیر دیگر فرار کردن از چنگال مجازات .

تعبیر به « فِي الْأَرْضِ » (در زمین) اشاره به این‌است که هر جای زمین بروید ، ملک خدا

است و از حیطة قدرت او خارج نخواهد بود و اگر سخنی از آسمان نمی‌گوید ، به خاطر این است که به هر حال جایگاه جن و انس ، هر دو روی زمین است .

روش تبلیغی مؤثر

آنچه از آیات مورد بحث استفاده می‌شود ، این است که آن‌ها موجوداتی عاقل و صاحب شعورند و مکلف به تکلیف‌های الهی و دارای دو گروه مؤمن و کافرند و آگاهی کافی از دعوت‌های الهی دارند .

مسأله جالب در این آیات مورد بحث ، روشی است که آن‌ها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود در پیش گرفتند .

آن‌ها پس از حضور در محضر پیامبر و شنیدن آیات قرآن و پی بردن به محتوای آن، به سرعت به سراغ طایفه خود آمدند و به تبلیغ آن‌ها پرداختند . آن‌ها نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند و با سه دلیل ، این مطلب را اثبات کردند ، سپس به تشویق آن‌ها پرداخته ، نجات و رهایی از چنگال عذاب آخرت را در سایه ایمان به

این کتاب آسمانی ، به آنها بشارت دادند ، که هم تأکیدی بود بر مسأله « معاد » و هم توجهی به ارزش‌های اصیل آخرت در برابر ارزش‌های ناپایدار دنیا . در سومین مرحله ، خطرات ترک ایمان رابه آنها گوشزد کردند و هشدارى توأم با استدلال و دلسوزى به آنها دادند و سرانجام و عاقبت انحراف از این مسیر راکه « ضلال مُبین » و گمراهی آشکار است ، گوشزد کردند .

این شیوه تبلیغ ، شیوه‌ای است مؤثر برای هرکس و هر گروه .
بهترین دلیل عظمت قرآن ، محتوای آن است

از آیات فوق و همچنین از آیات سورة جن به‌خوبی برمی‌آید که این گروه از طایفه جن ، تنها با شنیدن آیات قرآن ، مجذوب آن شدند و هیچ نشانه‌ای بر این‌که آنها تقاضای معجزه دیگری از پیامبر اسلام کرده باشند ، در دست نیست . آنها همین‌اندازه راکه قرآن مجید هماهنگ با نشانه‌های کتب پیشین است و از سوی دیگر دعوت به‌حق می‌کند و از سوی سوم برنامه‌ریزی عملی آن بر صراط‌مستقیم است ، برای حقانیت

آن کافی دانسته‌اند .

و به راستی مطلب همین است که بررسی محتوای قرآن ما را از هرگونه دلیل دیگر بی‌نیاز می‌کند .

کتابی که از سوی انسانی درس‌نخوانده و در محیطی مملو از جهل و خرافات ، عرضه شده ، دارای چنین محتوایی بلند ، معارف و عقایدی پاک ، توحیدی خالص ، قوانینی محکم و منسجم ، استدلال‌هایی قوی و نیرومند ، برنامه‌هایی متین و سازنده و مواعظ و اندرزهایی روشنگر و عالی باشد ، آن‌هم با چنین جاذبه‌ی نیرومند و زیبایی خیره‌کننده ، خود بهترین دلیل بر حقانیت این کتاب آسمانی است که «آفتاب آمد دلیل آفتاب» .^(۱)

﴿۳۳﴾ **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَغَيِّ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ**

۱- در جلد ۱ ، «تفسیر نمونه» ، ذیل ۲۳ / بقره پیرامون "اعجاز قرآن" بحث مشروحی مطرح شده است .

أَنْ يُخَيِّىَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
 آیا آن‌ها نمی‌دانند خداوندی که آسمان‌ها و زمین را آفریده و از آفرینش آن‌ها ناتوان
 نشده ، قادر است مردگان را زنده کند؟ آری او بر هرچیز توانا است .
 آفرینش آسمان‌ها و زمین با موجودات رنگارنگ و مختلفش ، نشانه قدرت او بر هرچیز
 است ، چراکه هرچیز به تصور آید ، او در این عالم آفریده است ، با این حال چگونه ممکن است
 از تجدید حیات انسان‌ها عاجز باشد ؟ این دلیلی است دندان‌شکن بر مسأله « امکان معاد » .
 اصولاً بهترین دلیل بر امکان هرچیز ، وقوع آن است ، ما که این همه پیدایش موجود
 زنده و جاندار را از موجودات بی‌جان می‌بینیم ، چگونه می‌توانیم در قدرت مطلقه
 او بر مسأله معاد تردید به خود راه دهیم ؟!

﴿ ۳۴ ﴾ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبَّنَا
 قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

روزی را به یاد آور که کافران را بر آتش عرضه می‌دارند (و به آن‌ها گفته می‌شود :) آیا

این حق نیست؟ می‌گویند: آری، به پروردگار ما سوگند (که حق است، در این هنگام) می‌گوید: پس عذاب را به خاطر کفرتان بپخشید.

آری گاه دوزخ را بر کافران عرضه می‌کنند و گاه کافران را بر دوزخ و هر کدام هدفی دارد که در چند آیه قبل به آن اشاره شد.

هنگامی که کافران را بر آتش عرضه می‌کنند و شعله‌های سوزان و کوه‌پیکر و وحشتناک آن را می‌بینند، به آن‌ها گفته می‌شود: «آیا این حق نیست؟» (الْيَسَّ هَذَا بِالْحَقِّ). آیا امروز هم می‌توانید رستاخیز و دادگاه عدل خدا و پاداش و کیفر او را انکار کنید و بگویید این از افسانه‌های خرافی پیشینیان است؟! و به این ترتیب در آن روز همه حقایق را با چشم خود می‌بینند و اعتراف می‌کنند، اعتراف و اقراری که سودی به حال آن‌ها ندارد و جز اندوه و حسرت و شکست و جدان و آزار روحی، نتیجه‌ای نخواهد داشت.

﴿۳۵﴾ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ

مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ

بنابر این صبر کن ، آن گونه که پیامبران اولوالعزم شکیبایی کردند و برای (عذاب) آنها شتاب ممکن ، هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده شد ، می بینند ، احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از یک روز در دنیا توقف داشتند ، این ابلاغی است برای همگان ، آیا جز قوم فاسق ، هلاک می شوند ؟

همچون پیامبران اولوالعزم شکیبا باش

تنها تو نیستی که بامخالفت و عداوت این قوم مواجه شده ای ، همه پیامبران اولوالعزم با این مشکلات روبرو بودند و استقامت کردند ؛ «نوح» علیه السلام پیامبر بزرگ خدا ، ۹۵۰ سال دعوت کرد ، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند ، پیوسته آزارش می دادند و به سخریه اش می گرفتند . «ابراهیم» علیه السلام را به میان آتش افکندند و «موسی» علیه السلام را تهدید به مرگ نمودند و قلبش از نافرمانی های قومش پر خون بود و «عیسی مسیح» علیه السلام را بعد از آزار بسیار می خواستند به قتل برسانند که خداوند نجاتش داد ، خلاصه تا بوده ، دنیا چنین

بوده است و جز با نیروی صبر و استقامت ، نمی توان بر مشکلات پیروز شد .

پیامبران اولوالعزم چه کسانی بودند ؟

در این که منظور از پیامبران اولوالعزم چه کسانی هستند ، در میان مفسران گفتگو بسیار است و پیش از آن که در این باره تحقیق کنیم ، باید معنی «عَزَمَ» را بررسی کرد ، زیرا «اولوالعزم» به معنی "صاحبان عزم" است.

«عَزَمَ» به معنی اراده محکم و استوار است ، «راغب» در «مفردات» می گوید : «عزم» به معنی تصمیم گرفتن بر انجام کاری است (عَقَّدُ الْقَلْبِ عَلَى إِمْضَاءِ الْأَمْرِ) . در قرآن مجید ، گاهی «عزم» در مورد "صبر" به کار رفته ، مانند : «وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» کسی که صبر کند و عفو نماید ، این از عزم امور است «(۴۳ / شوری) . و گاه به معنی "وفای به عهد" آمده ، مانند : «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِیْ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» ما به آدم از قبل ، عهد کردیم ، اما او فراموش کرد و بر سر عهد خود نایستاد «(۱۱۵ / طه) . ولی با توجه به این که پیامبران صاحب شریعت جدید و آیین تازه با مشکلات و

گرفتاری‌های بیشتری روبرو بودند و برای مقابله با آن ، عزم و اراده محکم‌تری لازم داشتند، به این دسته از پیامبران ، «اولوالعزم» اطلاق شده است و آیه مورد بحث نیز ظاهراً اشاره به همین معنا است .

در ضمن اشاره‌ای است به این‌که پیغمبر اسلام نیز از همان پیامبران است ، زیرا می‌گوید : « تو هم شکیبایی کن ، آن‌گونه که پیامبران اولوالعزم شکیبایی کردند » . در آیه ۱۳ سورة شوری از آن‌ها سخن می‌گوید : « شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى : آیینی برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و بر ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم » . روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده است که پیامبران اولوالعزم ، همین پنج تن بودند ، چنان‌که در حدیثی از امام باقر و امام صادق آمده :

« مِنْهُمْ خَمْسَةٌ: أَوْلَهُمْ نُوحٌ، ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ، ثُمَّ مُوسَى، ثُمَّ عِيسَى، ثُمَّ مُحَمَّدٌ » (۱).
 در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است: « مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أَوْلُوا الْعَزْمَ مِنْ الْمُرْسَلِينَ: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ » ، راوی می پرسد: « لِمَ سُمُّوا أَوْلُوا الْعَزْمَ: چرا آنها اولوا العزم نامیده شدند ؟ امام در پاسخ فرمود: « لِأَنَّهُمْ بُعِثُوا إِلَى شَرْقِهَا وَ غَرْبِهَا وَ جَنَّتْهَا وَ انْسَبَتْهَا: زیرا آنها مبعوث به شرق و غرب و جن و انس شدند » (۲).
 در ادامه آیه می فرماید: « لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ... » .

این احساس کمی عمر دنیا در برابر آخرت ، یا به خاطر آن است که واقعاً این زندگی در برابر آن حیات جاویدان ، ساعتی بیش نیست و یا به خاطر این است که دنیا چنان با سرعت بر آنها می گذرد که گویی ساعتی بیش نبوده است و یا از این جهت که آنها محصول تمام

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۹۴ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۱۱ ، صفحه ۵۸ ، حدیث ۶۱ .

عمر خود را که از آن بهره‌برداری صحیح نکردند ، بیش از یک ساعت نمی‌بینند .
این جا است که سیلاب حسرت بر قلب آن‌ها جاری می‌شود ، اما چه سود که
راه بازگشت وجود ندارد .

لذا می‌بینیم هنگامی که از پیامبر می‌پرسند : « كَمْ مَا بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ : فاصلة بین
دنیا و آخرت چه قدر است ؟ » در پاسخ می‌فرماید : « عَمَضَةُ عَيْنٍ : یک چشم . برهم زدن » سپس
می‌گوید : « خداوند فرموده : "كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ" .^(۱)
این نشان می‌دهد که تعبیر به « سَاعَة » به معنی مقدار ساعت معمولی نیست ، بلکه اشاره
به زمان کم و کوتاه است .

بعد به عنوان هشدار به همه انسان‌ها می‌افزاید : « این ابلاغی است برای همه » (بَلَاغٌ) .
برای تمام کسانی که از خط‌عبودیت پروردگار خارج شدند ، برای کسانی که غرق در زندگی

زودگذرد دنیا و شهوات آن گشتند و بالاخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپایدار .

پیامبر اسلام، اسطوره صبر و استقامت بود

زندگی پیامبران بزرگ خدا، مخصوصاً پیامبر اسلام بیانگر مقاومت بی حد و حصر آنها در برابر حوادث سخت و طوفانهای شدید و مشکلات طاقت فرسا است و با توجه به این که مسیر حق همیشه دارای این گونه مشکلات است، رهروان راه حق باید از آنها در این مسیر الهام بگیرند .

ما معمولاً از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می نگریم و این نگرش که «از آینده به گذشته» است، واقعیتها را طور دیگری مجسم می کند، ما باید خود را در آن روز تصور کنیم که پیامبر تک و تنها بود، هیچ نشانه ای از پیروزی در افق زندگی او به چشم نمی خورد .

دشمنان لجوج برای نابودی او، کمر بسته بودند و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند .

روزهایی بر پیامبر گذشت که توصیف آن با بیان و قلم ، مشکل است . هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به « طائف » آمد ، نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند ، بلکه آنقدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد . گاه ساحرش خواندند و گاه دیوانه‌اش خطاب کردند . گاه خاکستر بر سرش ریختند و گاه کمر به قتلش بستند و خانه‌اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند . اما باتمام این احوال ، همچنان به صبر و شکیبایی و استقامت ادامه داد .

و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید ، آیین او نه تنها جزیره عربستان ، که شرق و غرب عالم را دربر گرفت و امروز بانگ اذان که فریاد پیروزی او است ، هر صبح و شام ، از چهارگوشه دنیا و در تمام پنج قاره جهان ، به گوش می‌رسد . و این است معنی « فَاَضْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ » . و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی .

با این حال چگونه عافیت طلبان می خواهند بدون شکیبایی و تحمل رنج و درد ، به اهداف بزرگ خود نایل شوند ؟ چگونه مسلمانان امروز در برابر این همه دشمنانی که کمر به نابودی آن ها بسته اند ، می خواهند بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام پیروز شوند ؟

مخصوصاً رهبران اسلامی ، بیش از همه مأمور به این برنامه هستند ، چنان که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است : « إِنَّ الصَّبْرَ عَلَى وُلاةِ الْأَمْرِ مَفْرُوضٌ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ : " فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ " وَ إِجَابِهِ مِثْلَ ذَلِكَ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ أَهْلِ طَاعَتِهِ ، يَقُولُهُ : " لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ " : صبر و استقامت بر رهبران و زمامداران ، فریضه است ، زیرا خداوند به پیامبرش فرموده : " فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ " و همین معنی را بردوستان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است ، چرا که می گوید : برای شما در زندگی پیامبر ، تأسی نیکی بود (و شما نیز باید همگی به او اقتدا کنید) . (۱)

پایان سورة احقاف

سورة محمد

فضیلت تلاوت سورة «محمد»

در فضیلت تلاوت این سوره ، پیغمبر اکرم فرموده‌اند : « کسی که سورة "محمد" را تلاوت کند ، بر خدا حق است که او را از نهرهای بهشت سیراب سازد » . (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است : « هر کس بخواند حال ما و دشمنان ما را بنگرد ، سورة "محمد" را بخواند که آیه‌ای درباره ما است و آیه‌ای درباره آنها » . (۲)

این سخنان ، بیانگر این واقعیت است که نمونه اتم ایمان ، اهل بیت پیامبر بودند و نمونه بارز کفر و نفاق ، بنی امیه . درست است که صراحتاً این دو عنوان بیان نگردیده ، اما با توجه به ویژگی‌های دو گروه مؤمن و منافق ، می‌توان به آن پی برد .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿١﴾ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ

کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند، اعمالشان را نابود می‌کند. این آیه اشاره به سردمداران کفر و مشرکان مکه دارد که آتش افروزان جنگ‌های ضداسلامی بودند، نه تنها خودشان کافر بودند، بلکه دیگران را نیز با انواع حیل و نقشه‌ها از راه خدا بازمی‌داشتند.

منظور از «أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» این است که آن را نابود و حبط می‌کند، زیرا گم کردن، کنایه از بی‌سرپرست ماندن چیزی است که لازمه آن، از بین رفتن است. این جمله در واقع اشاره به کسانی است که برای محو اسلام و درهم شکستن مسلمین، اعمال مختلفی نظیر کمک به مستمندان، میهمان‌نوازی و یاغی این‌ها را انجام می‌دادند، در حالی که خداوند همه آن‌ها را گم و نابود کرد و از رسیدن به هدف، بازداشت.

﴿ ۲ ﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ

و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ، به آنچه بر محمد نازل شده و همه حق است و از سوی پروردگار ، نیز ایمان آوردند ، خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را اصلاح می کند .

ذکر «ایمان به آنچه بر پیامبر نازل شده» ، بعد از ذکر «ایمان به طور مطلق» تأکیدی است بر برنامه های این پیامبر بزرگ و از قبیل ذکر خاص بعد از عام است و بیانگر این واقعیت است که بدون ایمان به آنچه بر پیامبر نازل شده ، هرگز ایمان به خدا تکمیل نمی شود .

قابل توجه این است که بعد از ذکر این جمله می گوید: «وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» (در حالی که آنچه بر او نازل شده ، حق است ، از سوی پروردگارشان) .

یعنی ایمان آنها ، بی حساب و بی دلیل نیست ، چون حق را در آن تشخیص داده اند ،

ایمان آورده‌اند .

« بَال » به معانی مختلفی آمده است به معنی حال ، کار ، قلب و به گفته « راغب » در « مفردات » به معنی "حالات پراهمیت" است ، بنابراین « اصلاح بال » ، به معنی سر و سامان دادن به تمام شؤون زندگی و امور سرنوشت‌ساز می‌باشد که طبعاً هم پیروزی در دنیا را شامل می‌شود و هم نجات در آخرت را ، به عکس سرنوشتی که کفار دارند که به حکم « أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ » تلاش‌ها و کوشش‌هایشان به جایی نمی‌رسد و به جز شکست ، نصیب و بهره‌ای ندارند .

و می‌توان گفت : آمرزش گناهان ، نتیجه ایمان آن‌ها و اصلاح بال ، نتیجه اعمال صالح آن‌ها است .

مؤمنان هم دارای آرامش فکرنند و هم پیروزی در برنامه‌های عملی که "اصلاح بال" دامنه گسترده‌ای دارد و همه این‌ها را شامل است و چه نعمتی از این بالاتر که انسان ، روحی آرام و قلبی مطمئن و برنامه‌هایی مفید و سازنده داشته باشد .

ذٰلِكَ بِاَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اتَّبَعُوْا الْبَاطِلَ وَاَنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّبَعُوْا الْحَقَّ مِنْ رَّبِّهِمْ
كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ اَمْثَالَهُمْ

این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از حقّی که از سوی پروردگارشان بود، این گونه خداوند برای مردم، زندگیشان را توصیف می کند.

مؤمنان، پیرو حقند و کافران، پیرو باطل

جان مطلب این است که دو خط «ایمان» و «کفر»، از دو خط «حق» و «باطل»، منشعب می شود. «حق» یعنی واقعیت های عینی که از همه بالاتر، ذات پاک پروردگار است و به دنبال آن حقایق مربوط به زندگی انسان و قوانین حاکم بر رابطه او با خدا و روابط آنها با یکدیگر. «باطل» یعنی پندارها، خیالها، نیرنگها، افسانه های خرافی، کارهای بیهوده و بی هدف و هرگونه انحراف از قوانین حاکم بر عالم هستی. آری مؤمنان، پیروی از حق می کنند، به همان معنی که گفته شد و کفار از باطل، و همین موضوع دلیل پیروزی آنها و شکست اینها است. و در پایان آیه می افزاید: «كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ لِلنَّاسِ اَمْثَالَهُمْ».

« مثل » به معنی مشابهت و گاه به معنی توصیف به کار می رود و ظاهراً در آیه مورد بحث ، منظور ، معنی دوم است ، یعنی خداوند این گونه توصیف حال مردم می کند ، همان گونه که در آیه ۱۵ سوره محمد آمده: « مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ: توصیف بهشتی که به پرهیزکاران، وعده داده شده ، چنین است ... » .

از این آیه به خوبی استفاده می شود که هر اندازه به حق نزدیک تر باشیم ، به ایمان نزدیک تریم و هر اندازه اعتقاد و عمل ما گرایش به باطل داشته باشد ، از حقیقت ایمان دور تریم و به کفر ، نزدیک تر ، که خط ایمان و کفر همان خط حق و باطل است .

﴿ ۲ ﴾ فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخِنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَاِمَامَةً بَعْدَ وَاِمَافِدَاءٍ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَا نُنْصِرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِنْ لِّيَبْلُوَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ

هنگامی که با کافران در میدان جنگ، روبرو می شوید، گردن هایشان را بزنید و همچنان

ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید ، در این هنگام اسیران را محکم ببندید ، سپس یا بر آنها منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنها فدیة بگیریید و این وضع همچنان ادامه یابد تا جنگ ، بار سنگین خود را بر زمین نهد، برنامه این است و هرگاه خدا می خواست ، خودش آنها را مجازات می کرد ، اما می خواهد بعضی از شمارا بابعضی دیگر بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی کند .

در میدان نبرد ، قاطعیت لازم است

« اَتَّخَنْتُمُوهُمْ » از ماده « تَخَن » (بر وزن شَکَن) به معنی غلظت و صلابت است و به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و تسلط کامل بر دشمن اطلاق می شود . « وَثَاقٌ » به معنی طناب یا هر چیزی است که با آن می بندند و اشاره به محکم کاری در بستن اسیران است ، مبدا اسیر از فرصت استفاده کند و خود را آزاد ساخته و ضربه کاری وارد سازد .

« أَؤْزَارُ » جمع « وَزْر » به معنی بار سنگین است و گاه بر گناهان نیز اطلاق می شود ، چراکه آن هم بار سنگینی بر دوش صاحبش می باشد . بدیهی است گردن زدن ، کنایه از قتل است ، بنابراین ضرورتی ندارد که جنگجویان کوشش خود را برای انجام خصوص این امر ، به کار برند ، هدف این است که دشمن از پای درآید ، ولی چون گردن زدن ، روشن ترین مصداق قتل بوده ، روی آن تکیه شده است . این حکم ، مربوط به میدان نبرد است ، زیرا واژه « لَقِیْتُمْ » از ماده « لقاء » در این گونه موارد به معنی جنگ است ، قرائن متعددی در خود این آیه مانند مسأله « اسارت اسیران » و واژه « حَرْب » (جنگ) و « شهادت در راه خدا » که در ذیل آیه آمده است ، گواه بر این معنی است .

خلاصه این که « لقاء » گاه به معنی هرگونه ملاقات استعمال می شود و گاه به معنی روبرو شدن در میدان جنگ است و در قرآن مجید نیز در هر دو معنی به کار رفته و در آیه مورد بحث ، ناظر به معنی دوم است .

و از این جا روشن می شود افرادی که به منظور تبلیغات ضد اسلامی ، آیه را طوری معنی کرده اند که اسلام می گوید : « با هر کافری روبرو شدی ، گردنش را بزن » ، چیزی جز اعمال غرض و سوء نیت نیست و گرنه خود این آیه صراحت در مسأله روبرو شدن در میدان جنگ دارد .

بدیهی است هنگامی که انسان با دشمنی خونخوار در میدان نبرد ، روبرو می شود ، اگر با قاطعیت هرچه بیشتر حملات سخت و ضربات کوبنده بر دشمن وارد نکند ، خودش نابود خواهد شد و این دستور ، یک دستور کاملاً منطقی است . آیه فوق ، بیانگر یک دستور حساب شده جنگی است که پیش از درهم شکستن قطعی مقاومت دشمن ، نباید اقدام به گرفتن اسیران کرد ، چراکه پرداختن به این امر ، گاهی سبب تزلزل موقعیت مسلمانان در جنگ خواهد شد و پرداختن به امر اسیران و تخلیه آن ها در پشت جبهه ، آن ها را از وظیفه اصلی باز می دارد . در جمله بعد حکم اسیران جنگی را بیان می کند : « فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّا فِدَاءٌ » .

و به این ترتیب اسیر جنگی را نمی‌توان بعد از پایان جنگ به قتل رسانید ، بلکه رهبر مسلمین طبق مصالحی که در نظر می‌گیرد ، آن‌ها را گاه بدون عوض و گاه با عوض آزاد می‌سازد و این عوض ، در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است که دشمن باید بپردازد . البته حکم سومی در این رابطه نیز در اسلام هست که اسیران را به صورت بردگان درآورند ، ولی آن یک دستور الزامی نمی‌باشد بلکه در صورتی است که رهبر مسلمین در شرایط و ظروف خاصی آن را لازم ببیند و شاید به همین دلیل صریحاً در متن قرآن نیامده و تنها در روایات اسلامی منعکس است .

فقیه معروف ما «فاضل مقداد» در «کنز العرفان» می‌گوید : «آنچه از مکتب اهل بیت نقل شده ، این است که اگر اسیر بعد از پایان جنگ ، گرفته شود ، امام مسلمین مخیر در میان سه کار است: آزاد ساختن بی‌قید و شرط، گرفتن فدیة و آزاد کردن ، و برده ساختن آن‌ها، و در هر صورت قتل آن‌ها جایز نیست» .

در بحث «بردگی» که ذیل این آیات خواهد آمد ، باز به این بحث اشاره خواهیم کرد .

تنها وقتی باید دست از جنگ کشید که توان مقابله دشمن را درهم شکسته باشید و آتش جنگ خاموش گردد.

اما کی جنگ میان اسلام و کفر، پایان می‌گیرد؟ در حقیقت اسلام با کفر، دو نوع پیکار دارد؛ یکی پیکارهای مقطعی است مانند غزواتی که پیامبر با دشمنان داشت که بعد از پایان هر جنگ، شمشیرها به غلاف می‌رفت، و دیگر پیکار مستمری است که با «شُرک و کفر و ظلم و فساد» دارد و این امری است مستمر تا زمان گسترش حکومت عدل جهانی به وسیله حضرت مهدی علیه السلام. سپس می‌افزاید: «ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ». اگر خدا می‌خواست، از طریق صاعقه‌های آسمانی، زلزله‌ها، تندبادها و بلاهای دیگر از آنها انتقام می‌گرفت ولی در این صورت میدان آزمایش تعطیل می‌شد؛ «اما خدای خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید».

این در حقیقت فلسفه جنگ و نکته اصلی درگیری حق و باطل است، در این پیکارها

صفوف مؤمنان واقعی و آن‌ها که اهل عملند، از اهل سخن جدا می‌شوند. استعدادها شکوفا می‌گردد و نیروی استقامت و پایداری زنده می‌شود و هدف اصلی زندگی دنیا که آزمودگی و پرورش قدرت ایمان و ارزش‌های دیگر انسانی است، تأمین می‌گردد. اگر مؤمنان کناری می‌نشستند و سرگرم زندگی تکراری روزانه بودند و هر موقع گروه ظالم و مشرکی قیام می‌کرد، خداوند با نیروی غیبی و از طریق اعجاز، آن‌ها را درهم می‌کوبید، جامعه‌ای بی‌ارزش، خمود، سست، ضعیف و ناتوان به وجود می‌آمد که از ایمان و اسلام، نامی بیش نداشت.

خلاصه این‌که خداوند برای استقرار آیینش نیازی به پیکار ما ندارد، این ما هستیم که در میدان مبارزه با دشمن پرورش می‌یابیم و نیازمند به این پیکار مقدسیم. در آخرین جمله آیه مورد بحث می‌گوید: «وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ». زحمات و رنج‌ها و ایثارگری‌های شهدا از میان نمی‌رود، همه در پیشگاه خدا محفوظ است، در این دنیا نیز آثار فداکاری‌های آن‌ها باقی می‌ماند، هر بنگ «لا اله الا الله» به گوش

می‌رسد ، محصول زحمات آنها است و هر مسلمانی در پیشگاه خدا سر به سجده می‌نهد ، از برکت فداکاری آنان است ، زنجیرهای اسارت با زحمات آنها درهم شکسته شده و آبرو و عزت مسلمین مرهون آنها است .
این یکی از مواهب الهی در مورد شهیدان است .

اهداف جنگ در اسلام

جنگ در اسلام، هیچ‌گاه به‌عنوان یک «ارزش» تلقی نمی‌شود ، بلکه از این‌نظر که مایهٔ ویرانی و اتلاف نفوس و نیروها و امکانات است ، یک «ضد ارزش» محسوب می‌شود، لذا در بعضی از آیات قرآن در ردیف عذاب‌های الهی قرار گرفته ، در آیهٔ ۶۵ سورة انعام آمده است : « قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ: بگو خداوند قادر است عذابی از طرف بالا (همچون صاعقه) یا از زیر پای شما (همچون زلزله) بر شما بفرستد یا شما را به صورت دسته‌های پراکنده قرار دهد و طعم جنگ و خونریزی را به گروهی از شما به وسیلهٔ گروه دیگر بچشاند » .

در این جا جنگ ، چیزی در ردیف «صاعقه» و «زلزله» و بلاهای آسمانی و زمینی شمرده شده است و به همین دلیل در اسلام تا آن جا که امکان دارد از جنگ پرهیز می شود . ولی آن جا که موجودیت امتی به خطر می افتد ، یا اهداف والای مقدسش در معرض سقوط قرار می گیرد ، در این جا جنگ یک ارزش می شود و عنوان «جهاد فی سبیل الله» به خود می گیرد .

به همین دلیل در اسلام انواعی از جهاد وجود دارد ؛ «جهاد ابتدایی آزادی بخش» ، «جهاد دفاعی» و «جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه و شرک و بت پرستی» که در جلد ۲ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۱۹۳ سوره بقره ، به طور مبسوط به آن پرداخته شده است . بنابراین جهاد اسلامی برخلاف آنچه دشمنان معاند تبلیغ می کنند ، هرگز به معنی تحمیل عقیده نیست و اصولاً عقیده تحمیلی در اسلام ، ارزشی ندارد ، بلکه جهاد مربوط به مواردی است که دشمن جنگ را بر امت اسلامی تحمیل می کند ، یا آزادی های خداداد را از او می گیرد ، یا می خواهد حقوق او را پایمال کند و یا ظالمی گلوی مظلومی را می فشارد

که بر مسلمانان فرض است به یاری مظلوم بشتابند، هرچند منجر به درگیری باقوم ظالم شود. این نکته قابل توجه است که در اسلام مسأله همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان آسمانی دیگر مورد تأکید قرار داده شده و در آیات و روایات و فقه اسلامی، بحث‌های مشروحی در این زمینه تحت عنوان «احکام اهل ذمه» آمده است. اگر اسلام طرفدار تحمیل عقیده و توسل به زور و شمشیر برای پیشرفت اهدافش بود، قانون اهل ذمه و همزیستی چه معنی داشت؟

احکام آسرای جنگی

مسلمانان هیچ‌گاه پیش از شکست کامل دشمن در میدان نبرد نباید به فکر گرفتن اسیران باشند، کاری که به هر حال خطرات سنگینی در بر دارد، ولی لحن آیات مورد بحث، گواهی می‌دهد که بعد از پیروزی بر دشمن، باید به جای کشتن آن‌ها، اقدام به اسارت آنان کرد، لذا می‌گوید: «هنگامی که با دشمن روبرو شدید، ضربات سنگین خود را بر آن‌ها وارد کنید».

سپس می‌افزاید: « هنگامی که به قدر کافی نیروهای آن‌ها را درهم کوبیدید ، به گرفتن و بستن آن‌ها پردازید » .

به این ترتیب بعد از غلبه ، باید به جای کشتن ، آن‌ها را اسیر کرد ، کاری که گریزی از آن نیست، چراکه اگر دشمن رهاشود، باز ممکن است نیروی خود را تجدید سازمان دهد و حمله مجددی را آغاز نماید .

اما بعد از اسارت ، صحنه دگرگون می‌شود و اسیر با تمام جنایاتی که مرتکب شده است ، به صورت یک امانت الهی در دست مسلمین درمی‌آید که باید حقوق بسیاری را درباره او رعایت کرد .

قرآن مجید از کسانی که ایتار کردند و غذای خود را به اسیری دادند ، تجلیل و احترام به عمل می‌آورد و می‌گوید: « وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا : (برادر و نیکان، غذای خود را با آن‌که به آن علاقه و نیاز دارند، به فقیر و یتیم و اسیری دهند) (این آیه طبق روایت معروف ، در مورد حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده که روزه دار بودند

و غذای افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند) .
 حتی در مورد اسیرانی که استثنائاً به خاطر خطرناک بودنشان ، یا به علل ارتکاب جرایم خاصی ، اعدام می شوند ، دستور داده شده قبل از اجرای حکم با آن ها نیکی شود . چنان که در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم : « إِطْعَامُ الْأَسِيرِ وَ الْإِحْسَانُ إِلَيْهِ حَقٌّ وَاجِبٌ وَ إِنْ قَتَلْتَهُ مِنْ الْغَدِ : غَذَا دَادِنَ بِهِ اسِيرٌ وَ نِيكِي نَسَبَتْ بِهِ أَوْ حَقٌّ وَاجِبٌ اسْت ، هر چند بنا باشد که فردا او را اعدام کنی » . (۱)
 حتی در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که فرمود : « إِذَا أَخَذْتَ أَسِيرًا فَعَجَزَ عَنِ الْمَشْيِ وَ لَيْسَ مَعَكَ مَحْمِلٌ فَأَرْسِلْهُ وَ لَا تَقْتُلْهُ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا حُكْمُ الْإِمَامِ فِيهِ : هنگامی که اسیری گرفتی و او را با خود می آوری، اگر از راه رفتن، ناتوان شد و مریکی برای حمل او نداری ، او را رها کن و به قتل مرسان ، چرا که نمی دانی هنگامی که او را نزد امام آوردی ، چه حکمی درباره او خواهد کرد » . (۲)

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۱ ، صفحه ۶۹ .

۲- « فروع کافی » ، جلد ۵ ، صفحه ۳۵ ، « بَابُ الرَّفْقِ بِالْأَسِيرِ وَ إِطْعَامِهِ » .

حتی در حالات پیشوایان اسلام، در تاریخ آمده که آن‌ها از همان غذایی که خودشان تناول می‌کردند، به اسیران می‌دادند .

اما حکم اسیر ، همان‌گونه که در تفسیر آیات گفتیم ، بعد از خاتمه جنگ ، یکی از سه چیز است ؛ آزاد کردن بی‌قید و شرط ، آزاد کردن مشروط به پرداخت فدیة (غرامت) و یا برده ساختن او و البته انتخاب یکی از این سه امر ، منوط به نظر امام و پیشوای مسلمین است و او هم با در نظر گرفتن شرایط اسیران و مصالح اسلام و مسلمین از نظر داخل و خارج و آنچه را شایسته‌تر باشد ، برمی‌گزیند و دستور اجرا می‌دهد .

بنابراین نه غرامت گرفتن ، جنبه الزام دارد ، نه برده گرفتن ، بلکه این‌ها تابع مصالحی است که امام مسلمین پیش‌بینی می‌کند ، هرگاه مصلحت نباشد ، از آن چشم می‌پوشد و اسیران را بدون غرامت و بردگی آزاد می‌کند .

درباره فلسفه گرفتن فداء در جلد ۷ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۷۰ سورة انفال ، مشروحاً بحث شده است .

بردگی در اسلام

گرچه در قرآن مجید ، مسئله « استرقاق » (برده گیری و برده داری) به عنوان یک دستور حتمی در مورد اسیران جنگی نیامده است ، ولی نمی توان انکار کرد که احکامی در قرآن برای بردگان ذکر شده است که اصل وجود بردگی را حتی در زمان پیامبر گرامی و صدر اسلام اثبات می کند ، مانند احکامی که در مورد ازدواج با بردگان ، یا احکام محرمیت یا مسئله مکاتبه (قرارداد برای آزادی بردگان) که در آیات متعددی از قرآن در سورة نساء ، نحل ، مؤمنون ، نور ، روم و احزاب آمده است .

این جا است که بعضی بر اسلام خرده می گیرند که چرا این آیین الهی با آن همه محتوا و ارزش های والای انسانی ، مسئله بردگی را به کلی الغاء نکرده و طی یک حکم قطعی و عمومی ، آزادی همه بردگان را اعلام ننموده است ؟!

درست است که اسلام سفارش زیادی در مورد بردگان کرده ، اما آنچه مهم است ، آزادی بی قید و شرط آنها است ، چرا انسانی مملوک انسان دیگری باشد و آزادی را که بزرگترین

عطیة الهی است ، از دست دهد ؟

پاسخ: در یک جمله کوتاه باید گفت که اسلام برنامه دقیق و زمان بندی شده برای آزادی بردگان دارد که بالمآل همه آنها تدریجاً آزاد می شوند ، بی آنکه این آزادی ، عکس العمل نامطلوبی در جامعه به وجود آورد .

ولی پیش از آنکه به توضیح این طرح دقیق اسلامی بپردازیم ، ذکر چند نکته را مقدماً لازم می دانیم :

۱ - اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است ؛ بلکه در حالی ظهور کرد که مسئله بردگی ، سراسر جهان را گرفته بود و با تار و پود جوامع بشری ، آمیخته بود ، حتی بعد از اسلام نیز در تمام جوامع مسئله بردگی ادامه یافت تا حدود یک صد سال قبل که « نهضت آزادی بردگان » شروع شد ، چراکه به خاطر دگرگون شدن نظام زندگی بشر ، مسئله بردگان به شکل قدیمی دیگر قابل قبول نبود .

الغای بردگی نخست از اروپا شروع شد ، سپس در سایر کشورها از جمله آمریکا و آسیا

گسترش یافت .

در انگلستان تا سال ۱۸۴۰ میلادی ، در فرانسه تا سال ۱۸۴۸ ، در هلند تا سال ۱۸۶۳ و در آمریکا تا سال ۱۸۶۵ بردگی ادامه داشت و سپس «کنگرة بروکسل» ضمن اعلامیه‌ای تصمیم به الغای بردگی در سراسر جهان گرفت و این در سال ۱۸۹۰ بود (یعنی حدود صدسال قبل) .

۲- تغییر شکل بردگی در دنیای امروز ؛ درست است که غربی‌ها به اصطلاح در الغای بردگی پیشقدم بودند ، اما وقتی دقیقاً مسأله را بررسی می‌کنیم ، می‌بینیم بردگی نه تنها ریشه‌کن نشد ، بلکه به صورت خطرناک‌تر و وحشتناک‌تری یعنی در شکل استعمار ملت‌ها و بردگی مستعمرات آشکار گشت ، به طوری که هر قدر بردگی فردی رو به ضعف می‌گذاشت ، بردگی دستجمعی و استعمار قوی‌تر و نیرومندتر می‌شد ، استعمار انگلستان که در الغای بردگی ، پیشقدم بود ، در امر استعمار نیز ، پیشقدم محسوب می‌شود . جنایاتی که استعمارگران غربی در طول مدت استعمار خود انجام دادند ، نه تنها کمتر از

جنايات دوران بردگى نبود ، بلکه از شدت و گسترش بيشترى برخوردار بود . حتى بعد از آزاد شدن مستعمرات ، باز بردگى ملت‌ها ادامه يافت ، چراکه اين آزادى ، آزادى به اصطلاح سياسى بود ولى استعمار اقتصادى و فرهنگى ، هنوز در بسيارى از مستعمرات آزاد شده و غير آن حکمفرما است . خلاصه اين‌که بردگى تابع اسم نيست ، آن‌چه زشت و ناپسند است ، مفهوم و محتوای بردگى است و مى‌دانيم اين مفهوم و محتوا در کشورهاى استعمارزده ، به بدترين اشکال پياده مى‌شود .

نتيجه اين‌که الغاى بردگى در جهان امروز ، صورتى بوده و در حقيقت تنها يك تغيير شکل است .

۳- سرنوشت دردناک بردگان درگذشته ؛ بندگان در طول تاريخ ، سرنوشت بسيار دردناكى داشته‌اند ، به عنوان نمونه بندگان اسپارت‌ها را که به اصطلاح قومى متمدن بودند ، در نظرمى‌گيريم به قول نويسنده «روح‌القوانين» غلامان اسپارتى ، به قدرى بدبخت بودند که تنها

غلام یک نفر نبودند، بلکه غلام تمام جامعه محسوب می شدند و هرکس بدون ترس از قانون، می توانست هر قدر بخواهد غلام خود یا دیگری را آزار و شکنجه دهد و در حقیقت زندگانی آن ها از حیوانات نیز بدتر بود .

از زمانی که بردگان را از کشورهای عقب افتاده ، صید می کردند تا هنگامی که در بازارهای فروش عرضه می شد ، بسیاری از آن ها می مردند و باقی مانده ، وسیله ای بودند برای بهره گیری برده فروشان طماع و اندک غذایی که به آن ها می دادند ، برای زنده ماندن و کارکردن بود و به هنگام پیری و بیماری های صعب ، آن ها را به حال خود رها می کردند تا به شکل دردناکی جان دهند .

لذا نام بردگی در طول تاریخ با انبوهی از جنایات هولناک ، همراه است .

طرح اسلام برای آزادی بردگان

آنچه غالباً مورد توجه قرار نمی گیرد ، این است که اگر نظام غلطی در بافت جامعه ای وارد شود ، ریشه کن کردن آن احتیاج به زمان دارد و هر حرکت حساب نشده ، نتیجه

معکوسی خواهد داشت ، درست همانند انسانی که به یک بیماری خطرناک ، مبتلا شده و بیماریش کاملاً پیشرفت نموده است و یا شخص معتادی که ده ها سال به اعتیاد زشت خود، خو گرفته ، در این گونه موارد ، حتماً باید از « برنامه های زمان بندی شده » استفاده کرد . صریح تر بگوییم : اگر اسلام طبق یک فرمان عمومی ، دستور می داد همه بردگان موجود در آن را آزاد کنند ، چه بسا بیشتر آن ها تلف می شدند ، زیرا گاه نیمی از جامعه را بردگان تشکیل می دادند ، آن ها نه کسب و کار مستقلی داشتند و نه خانه و لانه و وسیله ای برای ادامه زندگی .

اگر در یک روز و یک ساعت معین ، همه آزاد می شدند ، یک جمعیت عظیم بی کار ظاهر می گشت که هم زندگی خودش با خطر مواجه بود و هم ممکن بود نظم جامعه را مختل کند و به هنگامی که محرومیت به او فشار می آورد ، به همه جا حمله ور شود و درگیری و خونریزی به راه افتد .

این جا است که باید تدریجاً آزاد شوند و جذب جامعه گردند ، نه جان خودشان به خطر

بیفتد و نه امنیت جامعه را به خطر اندازند و اسلام درست این برنامه حساب شده را تعقیب کرد. این برنامه، مواد زیادی دارد که رؤوس مسائل آن به طور فشرده و فهرست وار در این جا مطرح می شود و شرح آن نیاز به کتاب مستقلی دارد؛ ماده اول - بستن سرچشمه های بردگی؛ بردگی در طول تاریخ، اسباب فراوانی داشته، نه تنها اسیران جنگی و بدهکارانی که قدرت بر پرداخت بدهی خود نداشتند، به صورت برده درمی آمدند، بلکه زور و غلبه نیز مجوز برده گرفتن و برده داری بود، کشورهای زورمند، نفرات خود را با انواع سلاح ها به ممالک عقب افتاده آفریقایی و مانند آن می فرستادند و گروه گروه از آن ها را گرفته و اسیر کرده و با کشتی ها به بازارهای ممالک آسیا و اروپا می بردند.

اسلام جلوی تمام این مسائل را گرفت، تنها در یک مورد اجازه برده گیری داد و آن در مورد اسیران جنگی بود و تازه آن نیز جنبه الزامی نداشت و به طوری که در تفسیر آیات فوق گفتیم، اجازه می داد طبق مصالح اسیران را بی قید و شرط یا پس از پرداخت فدیة، آزادکنند.

در آنروز زندان‌هایی نبود که بتوان اسیران جنگی را تا روشن شدن وضعیتشان در زندان نگه داشت و راهی جز تقسیم کردن آن‌ها در میان خانواده‌ها و نگهداری به صورت برده وجود نداشت. بدیهی است هنگامی که چنین شرایطی تغییر یابد، هیچ دلیلی ندارد که امام مسلمین حکم بردگی را درباره اسیران بپذیرد، می‌تواند آن‌ها را از طریق «من» و «فداء» آزاد سازد، زیرا اسلام پیشوای مسلمین را در این امر مخیر ساخته تا با در نظر گرفتن مصالح، اقدام کند و به این ترتیب تقریباً سرچشمه‌های بردگی جدید در اسلام بسته شده است. ماده دوم — گشودن دریچه آزادی؛ اسلام، برنامه وسیعی برای آزاد شدن بردگان تنظیم کرده است که اگر مسلمانان آن را عمل می‌کردند، در مدتی نه چندان زیاد همه بردگان تدریجاً آزاد و جذب جامعه اسلامی می‌شدند.

رؤوس این برنامه چنین است:

الف - یکی از مصارف هشت‌گانه زکات در اسلام، خریدن بردگان و آزاد کردن آن‌ها است (۶۰ / توبه) و به این ترتیب یک بودجه دائمی و مستمر برای این امر در بیت‌المال

اسلامی در نظر گرفته شده که تا آزادی کامل بردگان ادامه خواهد داشت .
 ب - برای تکمیل این منظور ، مقرراتی در اسلام وضع شده که بردگان طبق قراردادی که با مالک خود می‌بندند ، بتوانند از دسترنج خود آزاد شوند (در فقه اسلامی ، فصلی در این زمینه تحت عنوان « مکاتبه » آمده است) .^(۱)

ج - آزاد کردن بردگان یکی از مهم‌ترین عبادات و اعمال خیر در اسلام است و پیشوایان اسلام در این زمینه پیشقدم بودند تا آن‌جا که در حالات علی علیه السلام نوشته‌اند : « اَعْتَقَ اَلْفًا مِنْ كَذِّ يَدِهِ : هزار برده را از دسترنج خود آزاد کردند » .^(۲)

د - پیشوایان اسلام ، بردگان را به کمترین بهانه‌ای آزاد می‌کردند تا سرمشقی برای دیگران باشد ، تا آن‌جا که یکی از بردگان امام باقر علیه السلام کار نیکی انجام داد ، امام علیه السلام

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه مکاتبه و احکام جالب آن، به « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۴ ، صفحه ۴۵۹ و ۴۶۷ مراجعه فرمائید .
 ۲- « بحار الانوار » ، جلد ۴۱ ، صفحه ۴۳ .

فرمود: «برو تو آزادی که من خوش ندارم مردی از اهل بهشت را به خدمت خود در آورم». (۱)
 هـ- در بعضی از روایات اسلامی آمده است که بردگان بعد از هفت سال، خود به خود آزاد می‌شوند، چنان‌که از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا فَقَدْ عُتِقَ بَعْدَ سَبْعِ سِنِينَ، اَعْتَقَهُ صَاحِبُهُ اَمْ لَمْ يُعْتَقْهُ وَ لَا يَجُلُ خِدْمَةً مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا بَعْدَ سَبْعَةِ سِنِينَ: کسی که ایمان داشته باشد، بعد از هفت سال آزاد می‌شود، صاحبش بخواد یا نخواهد و به خدمت گرفتن کسی که ایمان داشته باشد، بعد از هفت سال، حلال نیست». (۲)
 و- کسی که بردهٔ مشترکی را نسبت به سهم خود آزاد کند، موظف است بقیه را نیز بخرد

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۳۲.

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۳۶ و ۲۱.

و آزاد کند و هرگاه بخشی از برده‌ای را که مالک تمام آن است ، آزاد کند ^(۱) ، این آزادی سرایت کرده و خود به خود همه آزاد خواهند شد . ^(۲)

ز - هرگاه کسی پدر یا مادر و یا اجداد و یا فرزندان یا عمو یا عمه یا دایی یا خاله یا برادر یا خواهر یا برادرزاده و یا خواهرزاده خود را مالک شود ، فوراً آزاد می‌شوند .
ح - هرگاه مالک ، از کنیز خود صاحب فرزندی شود ، فروختن آن کنیز جایز نیست و باید بعداً از سهم ارث ، فرزندش آزاد شود. این امر وسیله آزادی بسیاری از بردگان می‌شد ، زیرا بسیاری از کنیزان ، به منزله همسر صاحب خود بودند و از آنها فرزند داشتند .
ط - کفاره بسیاری از تخلفات در اسلام ، آزاد کردن بردگان قرار داده شده است (به عنوان نمونه کفاره قتل خطا ، کفاره ترک عمدی روزه و کفاره قسم ، را می‌توان نام برد) .

۱- «وسائل الشیعه» ، جلد ۱۶ ، صفحه ۳۶ و ۲۱ .

۲- «شرایع» ، کتاب العتقی .

ی - پاره‌ای از مجازات‌های سخت است که اگر صاحب برده نسبت به برده‌اش انجام دهد، آن برده خود به خود آزاد می‌شود.^(۱)

ماده سوم - احیای شخصیت بردگان؛ در دوران برزخی که بردگان مسیر خود را طبق برنامه حساب‌شده اسلام به سوی آزادی می‌پیمایند، اسلام برای احیای حقوق آن‌ها، اقدامات وسیعی کرده است و شخصیت انسانی آنان را احیاء نموده تا آن‌جا که از نظر شخصیت انسانی، هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد نمی‌گذارد و معیار ارزش را همان تقوا قرار می‌دهد، لذا به بردگان اجازه می‌دهد همه‌گونه پُست‌های مهم اجتماعی را عهده‌دار شوند، تا آن‌جا که بردگان می‌توانند مقام مهم قضاوت را عهده‌دار شوند.^(۲)

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۶، صفحه ۲۶.

۲- «شرایع»، کتاب القضاء.

در عصر پیامبر نیز مقامات برجسته‌ای از فرماندهی لشکر گرفته تا پُست‌های حساس دیگر به بردگان یا بردگان آزاد شده، سپرده شد. بسیاری از یاران بزرگ پیامبر گرامی بزدگان و یا بردگان آزاد شده، بودند و در حقیقت بسیاری از آن‌ها به صورت معاون برای بزرگان اسلام انجام وظیفه می‌کردند. سلمان، بلال، عمار یاسر و قنبر را در این گروه می‌توان نام برد. بعد از غزوة «بَنِي الْمُصْطَلِقِ»، پیامبر با یکی از کنیزان آزاد شده این قبیله ازدواج کرد و همین امر بهانه آزادی تمام اُسرای قبیله شد.

ماده چهارم — رفتار انسانی با بزدگان؛ در اسلام، دستورات زیادی درباره رفق و مدارا با بزدگان وارد شده تا آن‌جا که آن‌ها را در زندگی صاحبان خود شریک و سهیم کرده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که پدرم به غلامی دستور انجام کاری می‌داد، ملاحظه

می‌کرد اگر کار سنگینی بود، "بسم الله" می‌گفت و خودش وارد عمل می‌شد و به آن‌ها کمک می‌کرد.^(۱) خوش‌رفتاری اسلام نسبت به بردگان در این دوران انتقالی، به اندازه‌ای است که حتی بیگانگان از اسلام نیز روی آن تأکید و تمجید کرده‌اند.

به عنوان نمونه «جرجی زیدان» در تاریخ تمدن خود چنین می‌گوید: «اسلام با بردگان، فوق‌العاده مهربان است، پیغمبر اسلام دربارهٔ بردگان سفارش بسیار نموده، از جمله می‌فرماید: "کاری که برده تاب آن را ندارد، به او واگذار نکنید و هر چه خودتان می‌خورید، به او بدهید" و در جای دیگر می‌فرماید: "به بندگان خود، کنیز و غلام نگوئید، بلکه آن‌ها را «پسر» و «دختر» خطاب کنید". قرآن نیز در آیهٔ ۳۶ سورهٔ نساء دربارهٔ بردگان سفارش کرده که: "خدا را پرستید، برای او شریک مگیرید، با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و یتیمان همسایگان نزدیک و دور و دوستان و

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۲، حدیث ۱۳.

آوارگان و بردگان، جز به نیکوکاری رفتاری نداشته باشید، خداوند از خودپسندی بیزار است»^(۱).
ماده پنجم — بدترین کار، انسان فروشی است؛ اصولاً در اسلام خرید و فروش بردگان، یکی از منفورترین معاملات است، تا آن جاکه در حدیثی از پیغمبر اکرم آمده است:
 «شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ: بدترین مردم کسی است که انسان‌ها را بفروشد»^(۲).
 این تعبیر کافی است که نظر نهایی اسلام در مورد بردگان را روشن سازد و نشان دهد جهت‌گیری برنامه‌های اسلامی به کدام سو است.
 و از این جالب‌تر این که یکی از گناهان نابخشودنی در اسلام، سلب آزادی و حریت از انسان‌ها و تبدیل آن‌ها به یک متاع است، چنان‌که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَافِرٌ كُلِّ ذَنْبٍ إِلَّا مَنْ جَحَدَ مَهْرًا، أَوْ اغْتَصَبَ أَجِيرًا أَجْرَهُ، أَوْ بَاعَ رَجُلًا حُرًّا:

۱- «تاریخ تمدن»، جلد ۴، صفحه ۵۴.

۲- «مستدرک»، جلد ۲، کتاب تجارت، باب ۱۹، حدیث ۱.

خداوند هرگناهی را می‌بخشد، جز (سه گناه)؛ کسی که مهر همسرش را انکار کند، یا حق کارگری را غصب نماید و یا انسان آزادی را بفروشد» (۱).

طبق این حدیث، غصب حقوق زنان و حق کارگران و سلب آزادی از انسان‌ها، سه گناه نابخشودنی است.

همان‌گونه که در بالا آوردیم، اسلام تنها در یک مورد اجازه برده‌گیری می‌دهد و آن در مورد اسیران جنگی است، آن‌هم هرگز جنبه الزامی ندارد، درحالی‌که در عصر ظهور اسلام و قرن‌ها بعد از آن برده‌گیری از طریق زور و حمله به کشورهای سیاه‌پوستان و دستگیر کردن انسان‌های آزاد و تبدیل آن‌ها به بردگان، بسیار زیاد بود و گاهی در مقیاس‌های وحشتناک روی آن معامله می‌شد، به طوری‌که در اواخر قرن ۱۸ میلادی، دولت انگلستان هرسال، دویست‌هزار برده را معامله می‌کرد و هر سال یک‌صد هزار نفر را از آفریقا گرفته و به

۱- «بحارالانوار»، جلد ۱۰۳، صفحه ۱۶۸، حدیث ۱۱.

صورت بردگان به آمریکا می‌بردند. ^(۱)

خلاصه این که کسانی که به برنامه‌های اسلام در مورد بردگان ، خرده‌گیری می‌کنند ، از دور سخنی شنیده‌اند و از اصول این برنامه و جهت‌گیری آن که همان « آزادی تدریجی و بدون ضایعات بردگان » است ، اطلاع دقیقی ندارند و یا تحت تأثیر افراد مغرضی قرار گرفته‌اند که به گمان خود این را نقطه ضعف مهمی برای اسلام شمرده و روی آن تبلیغات دامن‌داری به راه انداخته‌اند .

﴿ ۵ ﴾ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ

به زودی آن‌ها را هدایت می‌کند و کار آن‌ها را اصلاح می‌کند .

﴿ ۶ ﴾ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ

و آن‌ها را در بهشت (جاویدانش) که اوصاف آن را برای آنان بازگو کرده ، وارد می‌کند .

در این دو آیه ، سه موهبت دیگر خدا به شهدا را برمی شمارد ؛ نخست می گوید : « سَيَهْدِيهِمْ » ، هدایت به مقامات عالیه و فوز بزرگ و رضوان الله . دومین موهبت را این گونه معرفی می کند : « وَيُضِلِّحُ بِالْهَيْمِ » ، آرامش روح و اطمینان خاطر و نشاط معنویت و روحانیت به آنها می بخشد و هماهنگ با صفا و معنویت فرشتگان الهی که با آنها همدمند ، می سازد و در جوار رحمتش آنها را به ضیافت خویش دعوت می کند .

و در آخرین موهبت می گوید : « وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ » . بعضی از مفسران گفته اند : نه تنها اوصاف کلی بهشت برین و روضه رضوان را برای آنها بیان کرده ، بلکه اوصاف و نشانه های قصرهای بهشتی آنها را نیز مشخص می سازد ، به گونه ای که وقتی وارد بهشت می شوند ، یکسر به سوی قصرهای خویش می روند . (۱)

مقام والای شهیدان

در تاریخ ملت‌ها، روزهایی پیش می‌آید که بدون ایثار و فداکاری و دادن قربانیان بسیار، خطرات برطرف نمی‌شود و اهداف بزرگ و مقدس، باقی نمی‌ماند، این‌جا است که گروهی مؤمن و ایثارگر باید به میدان آیند و با نثار خون خود از آیین حق، پاسداری کنند، در منطق اسلام، به این‌گونه افراد، «شهید» گفته می‌شود.

اطلاق «شهید» از ماده «شُهِدَ» بر آن‌ها، یا به خاطر حضورشان در میدان نبرد با دشمنان حق است، یا به خاطر این‌که در لحظه شهادت، فرشتگان رحمت را مشاهده می‌کنند و یا به خاطر مشاهده نعمت‌های بزرگی است که برای آن‌ها آماده شده و یا حضورشان در پیشگاه خداوند است، آن‌چنان‌که در آیه شریفه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۱۶۹ / آل‌عمران) آمده است. درباره مقام شهیدان، روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می‌شود که حکایت از عظمت فوق‌العاده ارزش کار شهیدان می‌کند.

در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم: «إِنَّ فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ بَرًّا حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ شَهِيداً فِي سَبِيلِ اللَّهِ: در برابر هر نیکی، نیکی بهتری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا رسد که برتر از آن چیزی متصور نیست» (۱)

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است: «الْمُجَاهِدُونَ فِي اللَّهِ قُؤَادُ أَهْلِ الْجَنَّةِ: مجاهدان راه‌خدا، رهبران اهل بهشتند» (۲)

اگر تاریخ اسلام را ورق زنیم، می‌بینیم که قسمت مهمی از افتخارات را، شهیدان آفریده‌اند و بخش عظیمی از خدمت را آنان کرده‌اند. نه تنها دیروز، بلکه امروز نیز فرهنگ سرنوشت‌ساز «شهادت» است که لرزه بر اندام دشمنان می‌افکند و آن‌ها را از نفوذ در دژهای اسلام مأیوس می‌کند و چه پربرکت است فرهنگ شهادت برای مسلمانان و چه وحشتناک است برای دشمنان اسلام.

ولی بدون شک «شهادت» یک هدف نیست ، هدف ، پیروزی بر دشمن و پاسداری از آیین حق است ، اما این پاسداران باید آن قدر آماده باشند که اگر در این مسیر ، ایثار خون نیز لازم شود ، از آن دریغ ندارند و این است معنی امت شهیدپرور ، نه این که شهادت را به عنوان یک هدف طلب کنند .

به همین جهت در آخر حدیث مفصلی که امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا درباره مقام شهیدان نقل کرده اند ، می خوانیم که پیامبر سوگند یاد کرد : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْأَنْبِيَاءُ فِي طَرِيقِهِمْ لَتَرَجَّلُوا لَهُمْ لِمَا يَرَوْنَ مِنْ بَهَائِهِمْ وَ يَشْفَعُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ سَبْعِينَ أَلْفًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ جِزَائِهِ : سوگند به کسی که جانم در دست او است که وقتی شهیدان وارد عرصه محشر می شوند ، اگر پیامبران در مسیر آنها ، سوار بر مرکب باشند ، پیاده می شوند به خاطر نور و ابهت آنان و هریک از آنها هفتاد هزار نفر را از خاندان و همسایگان خود شفاعت می کند . (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که شهادت در فرهنگ اسلام، دو معنی متفاوت دارد؛ معنی «خاص» و دیگری معنی گسترده و «عام». معنی خاص شهادت، همان کشته شدن در معركة جنگ در راه خدا است که احکام خاصی در فقه اسلامی دارد، از جمله عدم نیاز شهید به غسل و کفن، بلکه با همان لباس خونین دفن می‌شود.

اما معنی وسیع شهادت، آن است که انسان در مسیر انجام وظیفه الهی، کشته شود یا بمیرد، هرکس در حین انجام چنین وظیفه‌ای، به هر صورت از دنیا برود، «شهید» است. لذا در روایات اسلامی آمده است که چند گروه، شهید از دنیا می‌روند:

۱- از پیامبر گرامی اسلام نقل شده: «إِذَا جَاءَ الْمُؤْتِ طَالِبُ الْعِلْمِ وَهُوَ عَلَى هَذَا الْخَالِ مَاتَ شَهِيداً: کسی که در طریق تحصیل علم، از دنیا برود، شهید مرده است.» (۱)

۲ - امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید : « مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً : کسی که در بستر از دنیا می رود ، اما معرفت حق پروردگار و معرفت واقعی پیامبر او و اهل بیتش را داشته باشد ، شهید از دنیا رفته است » . (۱)

و همچنین کسان دیگری که در مسیر حق ، کشته می شوند یا می میرند ، شهید محسوب می شوند و از این جا عظمت این فرهنگ اسلامی و گسترش آن روشن می شود .

این بحث را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پایان می دهیم ، ایشان از پدران از رسول خدا چنین نقل می کند : « أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ الشَّهِيدُ : نخستین کسی که داخل بهشت می شود ، شهید است » . (۲)

۱- «نهج البلاغه» ، خطبه ۱۹۰ (آخر خطبه) .

۲- «بحار الانوار» ، جلد ۷۱ ، صفحه ۲۷۲ .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند

تعبیر به یاری کردن خدا، به وضوح به معنی یاری کردن آیین او است، یاری کردن پیامبر او و شریعت و تعلیمات او و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن، یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار داده شده؛ در آیه ۸ سورة حشر می‌خوانیم: «وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»، با این که قدرت خداوند، بی‌پایان است و قدرت مخلوقات در برابر او، بسیار ناچیز، ولی باز تعبیر به یاری کردن خداوند می‌کند تا اهمیت مسأله جهاد و دفاع از آیین حق را روشن سازد و تعبیری از این با عظمت تر برای این موضوع پیدا نمی‌شود. اما ببینیم وعده‌ای را که خداوند در برابر دفاع از آیینش به مجاهدان داده، چیست؟ نخست می‌گوید: «شما را یاری می‌کند»، اما از کدام طریق؟ از طرق بسیار در قلب شما

نور ایمان ، در روح شما تقوا ، در اراده شما قدرت و در فکر شما آرامش می افکند .
 از سوی دیگر فرشتگان را به یاری شما می فرستد ، حوادث را به نفع شما تغییر
 مسیر می دهد ، قلوب مردم را به شما متمایل می کند ، سخنانتان را نافذ و فعالیت هایتان
 را پرثمر می سازد ، آری یاری خدا ، جسم و جان و درون و برون را احاطه می کند .
 اما در میان تمام اشکال یاری کردن ، روی مسأله « ثبات قدم » تأکید می کند ، چرا که ایستادگی
 در برابر دشمن ، مهم ترین رمز پیروزی است و برندگان جنگ ها ، آن ها هستند که ثبات و
 استقامت بیشتری نشان می دهند .

و لذا در داستان پیکار « طالوت » ، فرمانده بزرگ بنی اسرائیل با « جالوت » ، آن
 زمامدار ستمگر و خون خوار و قوی پنجه ، می خوانیم : مؤمنان اندکی که با او بودند ،
 به هنگامی که در برابر انبوه دشمن قرار گرفتند ، چنین گفتند : « رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبَّتْ
 أَقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ : پروردگارا ! صبر و استقامت را بر ما بریز و گام های ما را
 استوار دار و در برابر قوم کافر ، یاری فرما » .

و در آیه بعد از آن می خوانیم : « فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ : يَارَ اَن طَالُوْتَ ، لَشَكَرَ يَرْوَمُنْد جَالُوْتَ رَا . به فرمان خدا ، شکست دادند » .

آری نتیجه ثبات قدم ، پیروزی بر دشمن است .
 ﴿ ۸ ﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَالْأَصْلُ أَعْمَالُهُمْ
 و کسانی که کافر شدند ، مرگ بر آنها و اعمالشان نابود باد .
 « تَعَسَا » (بر وزن نَحَس) به معنی لغزیدن و بهرو در افتادن است و این که بعضی آن را به هلاکت و انحطاط تفسیر کرده اند ، در واقع لازمه آن است .
 آری هنگامی که افراد بی ایمان لغزش می کنند ، کسی نیست زیر بازوی آنها را بگیرد و به آسانی در پرتگاه ها سقوط خواهند کرد ، اما فرشتگان رحمت الهی به یاری مؤمنان می شتابند و آنها را در لغزشگاه ها و پرتگاه ها حفظ می کنند ، چنان که در جای دیگر می خوانیم : « إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ » (۳۰ / فصلت) .

﴿ ۹ ﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ
این به خاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده، گراشت داشتند، لذا خدا اعمالشان
را حبط و نابود کرد .

در این آیه علت سقوط آنها و نابودی اعمالشان بیان شده است .
خداوند قبل از هر چیز آیین توحید را نازل فرمود ، اما آنها به آن پشت کرده ، رو به شرک
آوردند، خداوند دستور به حق و عدالت و پاکی و تقوا داد ، اما آنها همه را پشت سر افکندند
و به ظلم و فساد روی آوردند .

آری هنگامی که آنها از این امور نفرت داشتند، طبعاً گامی در این مسیر بر نمی داشتند و تمام
تلاش ها و کوشش هایشان در مسیر باطل بود و طبیعی است که چنین اعمالی حبط و نابود گردد.
در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي حَقِّ عَلِيٍّ: آنها آن چهره را که خداوند

در حق علی علیه السلام نازل کرده بود، کراهت داشتند ^(۱).

البته تعبیر به «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» معنی گسترده‌ای دارد که یکی از مصداق‌های روشنش ،
مسأله ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام است ، نه این‌که منحصر در آن باشد .
﴿ ۱۰ ﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا

آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آن‌ها بودند ، چه شد؟ خداوند
آن‌ها را هلاک کرد و برای کافران ، امثال این مجازات‌ها خواهد بود .
«دَمَّرَ» از ماده «تدمیر» در اصل به معنی هلاک کردن است ، اما هنگامی که با «علی» ذکر
می‌شود، به معنی نابود کردن همه چیز حتی فرزندان و خانواده و اموال مخصوص انسان است ^(۲)

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- «روح المعانی» ، «روح البیان» و «تفسیر فخر رازی» ، ذیل آیه .

و به این ترتیب این تعبیر بیان مصیبت دردناک‌تری است ، مخصوصاً با توجه به این‌که لفظ « علی » معمولاً در مورد سلطه به کار می‌رود ، مفهوم جمله این می‌شود که خداوند هلاک و نابودی را بر سر این اقوام و اموال و آنچه مورد علاقه آن‌ها بود ، فرو ریخت . آن‌ها انتظار نداشته باشند که با انجام اعمال مشابه آن‌ها ، از کیفرهای مشابه مصون و برکنار بمانند ، بروند آثار گذشتگان را بنگرند و آینده خود را در آینه زندگی آنان ببینند . در مورد « سیر در ارض » که قرآن مجید به عنوان یک برنامه آگاه‌کننده بارها روی آن تکیه کرده است ، در جلد ۳ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۳۷ سورة آل عمران ، صفحه ۱۰۲ و در جلد ۱۶ تفسیر نمونه صفحه ۴۵۸ به طور مشروح بحث شده است .

﴿ ۱۱ ﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ مَوْلٰى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَّ اَنَّ الْكَافِرِيْنَ لَمَوْلٰى لَهُمْ

این به خاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند ، اما کافران ، مولایی ندارند .

« مَوْلٰى » به معنی ولی و سرپرست و یار و یاور است و به این ترتیب خداوند ولایت و

سرپرستی و یاری مؤمنان را بر عهده گرفته ، اما کافران را از زیر چتر ولایت خود خارج ساخته است ، روشن است کسانی که تحت ولایت ذات پاک او باشند ، هم در مشکلات یاری می‌شوند و هم ثبات قدم دارند و سرانجام به مقصود خود نایل می‌شوند ، اما آن‌ها که از زیر این پوشش خارجند ، اعمالشان حبیط و نابود و عاقبت کارشان ، هلاکت است . در این جا سؤالی پیش می‌آید که در آیه مورد بحث ، خداوند فقط به عنوان مولای مؤمنان ذکر شده، درحالی‌که در بعضی دیگر از آیات قرآن مانند آیه ۳۰ سوره یونس حتی مولای کافران معرفی شده است: «وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقَّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» آن‌ها به سوی خداوند مولای حقیقی خود بازمی‌گردند و بت‌هایی را که به دروغ شریک خدا می‌پنداشتند ، گم و نابود می‌شود . پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که «ولایت عامه» خداوند که همان مسئله خالقیت و تدبیر او است ، همگان را فرا می‌گیرد ولی «ولایت خاصه» و عنایت مخصوص او که توأم با انواع حمایت‌ها است ، تنها شامل حال مؤمنان است . بعضی گفته‌اند : این آیه ، امیدبخش‌ترین آیات قرآن است (أَرْجَى آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ) چراکه

همه مؤمنان اعم از عالم و جاهل ، زاهد و راغب ، کوچک و بزرگ ، زن و مرد و پیر و جوان ، را تحت حمایت و عنایت خاص پروردگار معرفی می کند ، حتی مؤمنان گنهگار را استثناء نمی کند ، او در حوادث سخت و مصائب جانکاه ، نمونه های حمایت خویش را نشان می دهد که هرکس در طول عمر خود این معنی را احساس کرده است و در تواریخ نیز شواهد فراوان دارد .

در حدیثی آمده است که پیامبر بعد از یکی از غزوات ، زیر درختی تنها نشسته بود ، مشرکی با شمشیر برهنه به طور غافلگیرانه به حضرت حمله کرد و گفت : « مَنْ يُخَلِّصُكَ مِنِّي الْآنَ : چه کسی هم اکنون می تواند تو را از چنگال من نجات دهد ؟ » پیامبر فرمود : « الله » و در این هنگام پای مشرک لغزید و بر زمین خورد و شمشیر از دستش فرو افتاد ، پیامبر شمشیر را برداشت و فرمود : « الْآنَ تَوَجَّوْا بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْمِيهِمُ الْآلَهُ » در جواب عرض کرد :

«لَا أَحَدٌ: هیچ کس» و سپس ایمان آورد. (۱)

آری مولای همه مؤمنان او است و کافران مولا و پناهگاهی ندارند .
 ﴿۱۲﴾ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ
 خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وارد باغ‌هایی از بهشت
 می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است ، در حالی که کافران از متاع زودگذر دنیا
 بهره‌می‌گیرند و همچون چهارپایان می‌خورند و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست.
 درست است که هردو گروه در دنیا زندگی می‌کنند و از مواهب آن بهره‌مند می‌شوند ،
 ولی تفاوت این جااست که مؤمنان، هدفشان، انجام عمل صالح است ، اعمالی مفید و سازنده
 و برای جلب خشنودی پروردگار .

ولی کافران تمام هدفشان همین خوردن و خوابیدن و تمتع بردن از لذات حیات است .
مؤمنان حرکتی آگاهانه دارند و کافران ، بی هدف زندگی می کنند و بی هدف می میرند ،
درست مانند چهارپایان .

مؤمنان در بهره گیری از مواهب حیات ، قید و شرط فراوان قائلند و در مشروعیت و
طرق تحصیل آن و چگونگی مصرفش ، دقیقاً می اندیشند ، اما کافران چون چهارپایانند که
برای آنها تفاوت نمی کند این علف از زمین صاحب آنها است یا غصب ؟ حق یتیم و
بیوه زنی است یا نه ؟

بعضی تفاوت بین این دو گروه را چنین گفته اند : « إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَخْلُوا أَكْلَهُ عَنْ ثَلَاثٍ ؛
الْوَرَعِ عِنْدَ الطَّلَبِ وَ اسْتِعْمَالِ الْأَدَبِ وَ الْأَكْلُ لِلْسَبَبِ وَ الْكَافِرُ يَطْلُبُ لِلنَّهْمَةِ وَ يَأْكُلُ لِالشَّهْوَةِ وَ
عَيْشُهُ فِي غَفْلَةٍ : مؤمن ، خوردنش از سه برنامه خالی نیست ؛ ورع در به دست آوردن و ادب در به کار بردن
و هدف در مصرف کردن ، ولی کافر طلبش بی قید و شرط و خوردنش برای شهوت و زندگیش سراسر غفلت است » .
در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز این دوزخیان به چهارپایان تشبیه شده اند ، بلکه از

چهارپایان بدتر: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱۷۹ / اعراف).
 ﴿۱۳﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلُكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ
 و چه بسیار شهرهایی که از شهری که تورا بیرون کرد ، پرفدرت تر بودند ، ما همه آن‌ها را
 نابود کردیم و یاوری نداشتند .

آن‌ها گمان نبرند که چند روزی دنیا به کامشان است و آن‌قدر جسور شده‌اند که
 بزرگ‌ترین فرستاده الهی را از مکه مقدس‌ترین شهرها بیرون می‌کنند و همیشه این وضع
 ادامه خواهد یافت ، این‌ها در مقایسه با قوم عاد و ثمود و فراعنه و لشکر ابرهه ، موجوداتی
 ضعیف و ناتوانند ، خداوندی که آن‌ها را به آسانی درهم کوبید ، درهم شکستن آن‌ها
 نیز برای او بسیار ساده است .

در این‌جا خارج کردن را به شهر مکه نسبت می‌دهد ، درحالی که منظور ، اهل شهر
 است ، این کنایه لطیفی است که سلطه یک گروه را بر آن شهر مشخص می‌کند ،
 ضمناً تعبیر به «قَرْيَةٍ» ، به هرگونه شهر و آبادی ، اطلاق می‌شود و به معنی روستا نیست .

﴿١٤﴾ أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ

آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش تزیین شده و از هوای نفس پیروی می‌کند؟ «بَيِّنَةٌ» به معنی دلیل آشکار است و در این جا اشاره به قرآن و معجزات پیامبر اسلام و دلایل عقلی دیگر است.

گروه اول در مسیر خود از شناخت صحیح و یقین و دلیل و برهان قطعی برخوردارند، «راه» و «هدف» خود را به روشنی می‌بینند و به سرعت پیش می‌روند، اما گروه دوم گرفتار سوء تشخیص و عدم درک واقعیت و تاریکی مسیر و هدف شده، در ظلمات اوهام سرگردانند و عامل این سرگردانی، همان پیروی از هوا و هوس‌های سرکش است، چراکه هوا و هوس، پرده بر روی عقل و فکر انسان می‌افکند، زشتی‌ها را زیبا و زیبایی‌ها را زشت نشان می‌دهد، آن‌چنان که گاهی به اعمال شرم‌آور و ننگین خود فخر و مباهات می‌کنند، چنان‌که در آیات ۱۰۳ تا ۱۰۵ سورة کهف آمده است: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا»

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا: بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم که هستند؟ آن‌ها هستند که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا، گم و نابود شده با این حال گمان می‌کنند کار نیکی انجام می‌دهند، آن‌ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، به همین دلیل اعمالشان جبط و نابود می‌شود و روز قیامت، میزانی برای آن‌ها برپا نخواهیم کرد» (چراکه عمل‌وزن‌داری ندارند).

روشن است استفهام در جمله «أَفَمَنْ كَانَ...»، «استفهام انکاری» است، یعنی هرگز این دو گروه یکسان نیستند.

در این‌که چه کسی اعمال سوء هواپرستان را در نظرشان تزئین می‌کند، خداوند یا خود آن‌ها یا شیاطین؟ باید گفت: همه این‌ها صحیح است، چراکه در آیات قرآن به هر سه مورد نسبت داده شده است، در آیه ۴ سورة نمل می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زِينَتًا لَّهُمْ أَعْمَالُهُمْ: کسانی که ایمان به آخرت نمی‌آورند، اعمالشان را در نظرشان زینت می‌دهیم» و در آیات

متعددی از جمله آیه ۳۸ سورة عنکبوت آمده است : « وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ » و در آیه مورد بحث، باتوجه به جمله « وَ اتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ » به ظاهر این است که این تزئین ناشی از پیروی هوا و هوس است و این معنی کاملاً قابل درک است که هوا و هوس ، حس تشخیص و درک صحیح واقعیت ها را از انسان می گیرد .

البته نسبت دادن آن به « شیطان » نیز صحیح است ، چراکه او به هوا و هوس ها دامن می زند و پیوسته انسان را وسوسه می کند .

و اگر به خداوند نسبت داده شده نیز به خاطر آن است که او « مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ » است و هر سببی اثری دارد که از ناحیه او است ، اوبه آتش سوزندگی داده و به هوا و هوس ، تأثیر پرده پوشی بر حقایق و قبلاً هم این تأثیر را اعلام نموده است و به این ترتیب ریشه اصلی مسئولیت ، به خود انسان بازمی گردد .

﴿ ۱۵ ﴾ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ

فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمْ مِنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سَقُوا مَاءً
حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ

توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده، چنین است که در آن نه‌هایی از آب صاف و خالص است که بدبونشده و نه‌هایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته و نه‌هایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است و نه‌هایی از عسل مصفی و برای آن‌ها در آن از تمام انواع میوه‌ها وجود دارد (و از همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارشان، آیا چنین کسانی همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می‌شوند که امعاء آن‌ها را از هم متلاشی می‌کند؟

توصیف دیگری از بهشت

«آسِن» به معنی "بدبو" است، بنابراین «مَاءٌ غَيْرِ آسِنٍ» یعنی آبی که بر اثر طول ماندن یا غیر آن، بوی آن دگرگون نشده است، این نخستین قسمت از نه‌های بهشتی است که در آن صرفاً آب زلال خوش‌بو و خوش‌طعم جاری است.

سپس می‌افزاید : « وَ أَتَاهَا مِنْ لَبَنٍ ... مِنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى » اصولاً آن‌جا جای فساد و تباهی نیست و مواد غذایی بهشتی با گذشت زمان دگرگون نمی‌شود ، این عالم دنیا است که به خاطر وجود انواع میکروب‌های مخرب مواد غذایی ، به سرعت به سوی فساد می‌رود . در این بخش از آیه ، به نهرهای « آب » ، « شیر » ، « شراب طهور » و « عسل » اشاره شده که ممکن است اولی برای رفع تشنگی ، دومی برای تغذیه ، سومی برای نشاط و چهارمی برای لذت و قوت باشد .

علاوه بر این نهرهای گوناگون که هرکدام برای منظوری آفریده شده ، میوه‌های رنگارنگ با طعم‌ها و عطرهای متفاوت ، آنچه در تصور بگنجد یا انواعی که امروز حتی تصورش برای ما ممکن نیست ، همه در اختیار آنها است . و بالاخره در ششمین موهبت که برخلاف مواهب مادی قبلی ، جنبه معنوی و روحانی دارد ، می‌گوید : « مَغْفِرَةً مِنْ رَبِّهِمْ » ، رحمتی عظیم و گسترده که تمام لغزش‌های آنها را می‌پوشاند و به آنها اطمینان و آرامش می‌بخشد و محبوب درگاه حق می‌کند .

اکنون ببینیم گروه مقابل آنها چه سرنوشتی خواهند داشت ؟ در دنباله آیه می‌فرماید : « كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ » . « أَمْعَاءُ » جمع « مَعَى » (بر وزن سَعَى) و « مِعَا » (بر وزن غِنَا) به معنی روده است و گاه به تمام آنچه در درون شکم وجود دارد ، نیز گفته می‌شود و پاره شدن آنها اشاره به شدت سوزندگی و حرارت این نوشابه وحشتناک دوزخی است .

﴿ ۱۶ ﴾ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ

گروهی از آنان به سخنانت گوش فرامی‌دهند اما هنگامی که از نزد تو خارج می‌شوند ، به کسانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده (از روی استهزاء) می‌گویند : این مرد الان چه گفت ؟ آنها کسانی هستند که خداوند بر قلب‌هایشان مهر نهاده و از هوای نفسشان پیروی کرده‌اند (لذا چیزی نمی‌فهمند) .

« آنِفًا » از ماده « أَتَفَّ » در این جا در مورد زمان مقدم بر زمان حال به کار رفته است .

آیات ۱۶ تا ۳۱ ترسیمی از وضع منافقان در برخوردشان با وحی الهی و آیات و سخنان پیامبر و مسأله جنگ و مبارزه با دشمنان اسلام است. تعبیر آن‌ها در مورد شخص پیامبر و سخنان پرمحتوای آن حضرت، به قدری زشت و زننده و تحقیرآمیز بود که نشان می‌داد آن‌ها اصلاً به وحی آسمانی، ایمان نیاورده‌اند. تعبیر «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» نشان می‌دهد که یکی از مشخصات مؤمنان، داشتن آگاهی کافی است، آری علم است که سرچشمه ایمان است و هم زاییده و محصول ایمان. ولی قرآن در پایان آیه، پاسخ دندان‌شکنی به آن‌ها گفته، می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ».

در حقیقت جمله دوم، علتی است برای جمله نخست یعنی هواپرستی، قدرت ادراک حقایق و حس تشخیص را از آدمی می‌گیرد و پرده بر قلب او می‌افکند، به طوری که قلوب هواپرستان همانند ظرفی می‌شود که در آن رابسته و مهر و موم کرده‌اند، نه چیزی وارد آن می‌شود و نه چیزی از آن خارج می‌گردد.

﴿۱۷﴾ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ
 کسانی که هدایت یافته اند، خداوند بر هدایتشان می افزاید و روح تقوا به آنها می بخشد.
 نقطه مقابل آنها، مؤمنان راستین هستند، آنها نخستین گام های هدایت را شخصاً برداشته
 و عقل و خرد و فطرت خویش را در این راه به کار گرفته اند، سپس خداوند طبق وعده ای که داده
 است، مجاهدان راهش را هدایت و راهنمایی بیشتر می کند، نور ایمان به قلب آنها می افکند
 و از شرح صدر و روشن بینی بهره مندشان می سازد، این از نظر اعتقاد و ایمان، و اما از نظر عمل،
 روح تقوا را در آنها زنده می کند، آن چنان که از گناه متنفر می شوند و به طاعت و نیکی عشق می ورزند.
 ﴿۱۸﴾ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ
 نَذِيرُهُمْ

آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود (آنگاه ایمان آورند) در حالی که
 هم اکنون نشانه های آن آمده است، اما هنگامی که بیاید، تذکر و ایمان آنها سودی
 نخواهد داشت.

نشانه‌های رستاخیز ظاهر شده است

« أَشْرَاطُ » جمع « شَرَطٌ » به معنی علامت است ، بنابراین « أَشْرَاطُ السَّاعَةِ » اشاره به نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است .

آری آن‌ها آن موقعی که باید ایمان بیاورند و مفید است ، سرسختی و لجاجت به خرج می‌دهند و در برابر حق ، تسلیم نمی‌شوند ، بلکه به سخریه و استهزاء برمی‌خیزند ، ولی آن زمان که حوادث هولناک و آغاز قیامت ، جهان را به لرزه درمی‌آورد ، این‌گونه افراد به وحشت می‌افتند و اظهار خضوع و ایمان می‌کنند ، درحالی‌که هیچ سودی به حالشان ندارد . این عبارت درست به این می‌ماند که به دیگری می‌گوییم: « آیا انتظار داری هنگامی که کار از کار گذشت و بیمار مشرف بر مرگ شد ، طبیب و دارو بیاوری ؟ پس بیا پیش از آن‌که فرصت از دست برود ، قدمی بردار ، قدمی سودمند و مؤثر .

اشرط الساعة چیست ؟

همان‌گونه که گفتیم ، « أَشْرَاطُ » جمع « شرط » به معنی علامت است و « اشرط الساعة »

نشانه‌های نزدیک شدن قیامت را می‌گویند که در منابع شیعه و اهل سنت در روایات بسیاری از آن بحث شده و در قرآن مجید تنها در همین مورد به آن اشاره شده است. یکی از مشروح‌ترین و جامع‌ترین احادیث در این زمینه، حدیثی است که «ابن عباس» از پیغمبر گرامی اسلام در داستان حجة الوداع نقل کرده که بسیاری از مسائل را به ما می‌آموزد و حاوی نکات فراوانی است و روی همین جهت تمام آن را ذیلاً می‌آوریم: او می‌گوید: ما با پیامبر اسلام در «حجة الوداع» بودیم (حجة الوداع، آخرین حجی است که پیامبر در سال آخر عمر خود به جا آورد) حضرت، حلقه در خانه کعبه را گرفت و رو به ما کرده و فرمود: «آیا شمارا از "اشراط الساعة" آگاه کنم؟ سلمان که در آن روز از همه به پیامبر نزدیک‌تر بود، عرض کرد: «آری ای رسول خدا».

حضرت فرمود: «از نشانه‌های قیامت، تضییع نماز، پیروی از شهوات، تمایل به هواپرستی، گرامی داشتن ثروتمندان و فروختن دین به دنیا است و در این هنگام است که قلب مؤمن در درونش آب می‌شود، آن‌چنان که نمک در آب، از این همه زشتی‌ها که می‌بیند و توانایی بر تغییر آن ندارد».

سلمان گفت : « آیا چنین امری واقع می شود ای رسول خدا ؟ **حضرت فرمود :** « آری سوگند به آنکس که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن زمان ، زمامدارانی ظالم ، وزرایی فاسق ، کارشناسانی ستمگر و امنائی خائن بر مردم حکومت می کنند » .

سلمان پرسید : « آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا ؟ **حضرت فرمود :** « آری سوگند به آنکس که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام زشتی ها ، زیبا و زیبایی ها ، زشت می شود ، امانت به خیانتکار سپرده می شود و امانتدار ، خیانت می کند ، دروغگو را تصدیق می کنند و راستگو را تکذیب » .

سلمان سؤال می کند : « آیا چنین چیزی واقع می شود ای رسول خدا ؟ **حضرت فرمود :** « آری سوگند به کسی که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن روز حکومت به دست زنان و مشورت با بردگان خواهد بود ، کودکان بر منابر می نشینند و دروغ ، ظرافت و زکات ، غرامت و بیت المال ، غنیمت محسوب می شود ، مردم به پدر و مادر بدی می کنند و به دوستانشان نیکی و ستاره دنباله دار در آسمان ظاهر می شود » .

سلمان عرض کرد : « آیا این امر واقع می شود ، ای رسول خدا ؟ **حضرت فرمود :** « آری سوگند به کسی که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می شود (و

هر دو تمام تلاش خود را در بیرون خانه و برای ثروت اندوزی به کار می گیرند (باران ، کم و صاحبان کرم ، خسیس و تهی دستان، حقیر شمرده می شوند . در آن هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک می گردد ، یکی می گوید: چیزی نفروختم و دیگری می گوید : سودی نبردم و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می گشایند » .

سلمان پرسید : « آیا این امر واقع می شود ، ای رسول خدا ؟ **حضرت فرمود :** « آری سوگند به کسی که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن زمان اقوامی به حکومت می رسند که اگر مردم سخن بگویند ، آن ها را می کشند و اگر سکوت کنند ، همه چیزشان را مباح می شمرد ، اموال آن ها را غارت می کنند و احترامشان را پایمال و خون هایشان را می ریزند و دل ها را پر از عداوت و وحشت می کنند و همه مردم را ترسان و خائف و مرعوب می بینی » .

سلمان عرض کرد : « آیا این امر واقع می شود ، ای رسول خدا ؟ **حضرت فرمود :** « آری قسم به آن کسی که جانم به دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام چیزی از مشرق ، چیزی از مغرب می آورند (قوانینی از شرق و قوانینی از غرب) و امت من مثلون می گردد ، وای در آن روز بر ضعفای امت من از آن ها و وای بر آن ها از عذاب الهی ، نه بر صغیر رحم می کنند ، نه احترامی به کیس می گذارند

و نه گنهکاری را می بخشند ، بدن هایشان همچون آدمیان است ، اما قلوبشان ، قلوب شیاطین » .
سلمان سؤال کرد : « آیا این امر واقع می شود ، ای رسول خدا ؟ **حضرت فرمود :** « آری
 قسم به آن کسی که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن زمان مردان به مردان قناعت می کنند و زنان به
 زنان و بر سر پسران به رقابت بر می خیزند ، همان گونه که برای دختران در خانواده هایشان . مردان ، خود را
 شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می کنند و زنان بر زین سوار می شوند (و به خودنمایی می پردازند) بر
 آن ها لعنت خدا باد » .

سلمان عرض کرد : « آیا این امر واقع می شود ، ای رسول خدا ؟ **حضرت فرمود :** « آری
 سوگند به کسی که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن زمان به ترین مساجد می پردازند ، آن چنان که
 معابد یهود و نصارا را ترین می کنند ، قرآن ها را می آرایند (بی آن که به محتوای آن عمل کنند) مناره های
 مساجد ، طولانی و صفوف نمازگزاران ، فراوان اما دل ها نسبت به یکدیگر دشمن و زبان ها مختلف است » .
سلمان پرسید : « آیا این امر واقع می شود ، ای رسول خدا ؟ **حضرت فرمود :** « آری سوگند
 به کسی که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام پسران امت مرا با طلا ترین می کنند و لباس های

اِبریشمین حریر و دیباج می‌پوشند و از پوست‌های پلنگ برای خود لباس تهیه می‌کنند» .
سلمان عرض کرد: «آیا این امر واقع شدنی است، ای رسول خدا؟» **حضرت فرمود:** «آری
 سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زنا آشکار می‌گردد، معاملات باغیبت و رشوه انجام
 می‌گیرد، دین را فرو می‌نهند و دنیا را برمی‌دارند» .

سلمان سؤال کرد: «آیا این امری شدنی است، ای رسول خدا؟» **حضرت فرمود:** «آری
 سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام طلاق، فزونی می‌گیرد و حدی
 برای خدا اجرا نمی‌شود، اما با این حال به خدا ضرر نمی‌زنند (خودشان زیان می‌بینند)» .
سلمان عرض کرد: «آیا این امری شدنی است، ای رسول خدا؟» **حضرت فرمود:** «آری
 سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زنان خواننده و آلات لهو و نوازندگی
 آشکار می‌شود و اشرار امت به دنبال آن می‌روند» .

سلمان پرسید: «آیا این امر واقع می‌شود، ای رسول خدا؟» **حضرت فرمود:** «آری سوگند
 به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام اغنیای امت برای تفریح به حج می‌روند و طبقه متوسط

برای تجارت و فقرای آن‌ها برای ریا و تظاهر، در آن زمان اقوامی پیدامی‌شوند که قرآن را برای غیر خدا فرامی‌گیرند و با آن همچون آلات لهو رفتار می‌کنند و اقوامی روی کار می‌آیند که برای غیر خدا، علم دین فرامی‌گیرند، فرزندان نامشروع فراوان می‌شود و قرآن را به صورت غنا می‌خوانند و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می‌گیرند.»

سلمان عرض کرد: «آیا این امر واقع می‌شود، ای رسول خدا؟» **حضرت فرمود:** «آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! این در زمانی است که پرده‌های حرمت دریده می‌شود، گناه فراوان، بدان بر نیکان مسلط می‌گردند، دروغ زیاد می‌شود، لجابت آشکار و فقر، فزونی می‌گیرد و مردم با انواع لباس‌ها بر یکدیگر فخر می‌فروشند، باران‌های بی‌موقع می‌بارد، قمار و آلات موسیقی را جالب می‌شمرند و امر به معروف و نهی از منکر رازش می‌دانند، به گونه‌ای که مؤمن در آن زمان، از همه‌امت، خوارتر است، قاریان قرآن و عبادت‌کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگویی می‌کنند و آن‌ها را در ملکوت آسمان‌ها افرادی پلید و آلوده می‌خوانند.»

سلمان سؤال کرد: «آیا این امر واقع می‌شود، ای رسول خدا؟» **حضرت فرمود:** «آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام ثروتمند رحمی بر فقیر نمی‌کند، تا آن‌جا

که نیازمندی در میان جمعیت به پامی خیزد و اظهار حاجت می کند و هیچ کس چیزی در دست او نمی نهد» .

سلمان عرض کرد : «آیا این امر ، شدنی است ای رسول خدا» ؟ **حضرت فرمود :** «آری سوگند به کسی که جانم به دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام "روبیضة" سخن می گوید» .

سلمان گفت : « پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا ! "روبیضة" چیست ؟

حضرت فرمود : «کسی درباره محروم سخن می گوید که هرگز سخن نمی گفت (و کسی اظهار نظر می کند که مجال اظهار نظر به او نمی دادند) در این هنگام طولی نمی کشد که فریادی از زمین برمی خیزد ، آن چنان که هر گروهی خیال می کنند این فریاد در منطقه آنهاست ، باز مدتی که خدا می خواهد به همان حال می مانند ، سپس در این مدت زمین را می شکافند و زمین ، پاره های دل خود را بیرون می افکند ، منظورم طلا و نقره است (سپس بادرست مبارکش به ستون های مسجد اشاره کرد و گفت :) مانند این ها و در آن روز دیگر طلا و نقره ای به درد نمی خورد (و فرمان الهی فرامی رسد) این است

معنی سخن پروردگار "فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا" (۱).

﴿۱۹﴾ فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوِيكُمْ

پس بدان که معبودی جز الله نیست و برای گناه خود و مردان و زنان بالیمان ، استغفار کن و خداوند محل حرکت و قرارگاه شمارا می‌داند . یعنی روی خط توحید محکم بایست که داروی شفا بخش و بهترین وسیله نجات همین توحید است که آثار آن در آیات قبل بیان شد .

بنابراین مفهوم این سخن آن نیست که پیامبر از توحید آگاه نبوده ، بلکه منظور ادامه این خط است ، درست شبیه آن چه در تفسیر سورة حمد در آیه « إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ » گفته اند که مفهومی هدایت نیافتن نیست ، بلکه مفهومی این است که ما را

بر خط هدایت ، ثابت بدار .

به دنبال این مسأله عقیدتی باز به سراغ مسأله تقوا و پاکی از گناه رفته، می افزاید: « وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ » .

پیدا است پیامبر به حکم مقام عصمت ، هرگز مرتکب گناهی نشده ، این گونه تعبیرها یا اشاره به مسأله « ترک اولی » و « حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ » است و یا سرمشقی برای مسلمانان است .

اگر دیگران از گناهان و معاصی خود استغفار می کنند، پیغمبر اکرم برای ارتقاء مقام خود و محتوا بخشیدن به اعمال گذشته خود حسب عالی ترین مقام قرب خودش که به آن دست می یابد ، استغفار می کند .

این نکته نیز قابل توجه است که خداوند در این جا برای مؤمنین و مؤمنان ، شفاعت کرده و دستور استغفار به پیامبرش داده، تا آن ها را مشمول رحمت خود کند و از این جا عمق مسأله « شفاعت » در دنیا و آخرت و همچنین مشروعیت و اهمیت مسأله « توسل » ظاهر می شود .

و در ذیل آیه به عنوان بیان علت می فرماید : « وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوِيَكُمْ » .
از ظاهر و آشکار و درون و برون و سرّ و نجوای شما باخبر است و حتی از اندیشه ها و
نیات شما در حرکات و سکونتان کاملاً آگاهی دارد ، به همین دلیل باید به سوی او بروید و
از درگاه او طلب عفو کنید .

« مُتَقَلَّبٌ » به معنی جایگاه رفت و آمد و « مَثْوًى » به معنی محل استقرار است .
ظاهر این است که این دو کلمه مفهوم وسیعی دارد که تمام حرکات و سکون
آدمی را چه در دنیا و چه در آخرت ، چه در دوران جنینی و چه در قبور ، را
شامل می شود ، هرچند بسیاری از مفسران معانی محدودی برای آن ذکر نموده اند .
(۲۰) وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا
الْفِتْنَةُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ
الْمَوْتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ

کسانی که ایمان آورده اند، می گویند : چرا سوره ای نازل نمی شود ؟ (که در آن فرمان جهاد

باشد) اما هنگامی که سوره محکم نازل می گردد که در آن نامی از جنگ است، منافقان بیمار دل را می بینی همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته، به تو نگاه می کند، پس مرگ و نابودی برای آن هابیه تر است.

منافقین از نام جهاد نیز وحشت دارند

در آیات ۲۰ تا ۲۴ موضع گیری های مختلف « مؤمنان » و « منافقان » را در برابر فرمان جهاد روشن می سازد و تکمیلی است بر بحث هایی که درباره این دو گروه در آیات قبل آمد. نخست می فرماید: « وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْ لَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ »، سوره ای که در آن فرمان جهاد باشد و تکلیف ما را در برابر دشمنان سنگدل و خون خوار و بی منطق روشن سازد، سوره ای که آیاتش نور هدایت بر قلب ما بپاشد و روح و جان ما را با فروغش روشن نماید. این وضع و حال مؤمنان راستین.

و اما منافقان، « فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ... مِنَ الْمَأْمُوتِ ». از شنیدن نام جنگ، چنان وحشت و اضطراب سر تا پای آن ها را فرا می گیرد که نزدیک

است قالب تهی کنند ، فکرشان از کار می افتد ، سیاهی چشم از حرکت باز می ایستد و همچون کسانی که نزدیک است قبض روحشان شود ، نگاهی بی حرکت و خیره ، بی آن که پلک های چشم به هم خورد، دارند و این گویاترین تعبیری است از حال منافقان ترسو و بزدل. میدان جهاد برای مؤمنین ، میدان اظهار عشق به محبوب ، شرف و فضیلت ، شکوفایی استعدادها و پایداری و مقاومت و پیروزی است و در چنین میدانی ، ترس ، معنی ندارد . اما برای منافقان ، میدان مرگ و نابودی و بدبختی است ، میدان شکست و جدایی از لذات دنیا است ، میدانی است تاریک و ظلمانی ، با آینده ای وحشتناک و مبهم . منظور از «سُورَةُ مُحْكَمَةٍ» ، در این جا به معنی سوره های مستحکم و استوار و قاطع و خالی از هرگونه ابهام است که گاه در مقابل آن ، عنوان متشابه قرار می گیرد و البته آیات جهاد چون معمولاً از قاطعیت فوق العاده ای برخوردار است ، تناسب بیشتری با مفهوم این واژه دارد ، اما منحصر به آن نیست .

تعبیر به «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: کسانی که در قلب هایشان بیماری است» ، تعبیری است که در

لسان قرآن معمولاً برای « منافقین » به کار می‌رود .

در پایان آیه در یک جمله کوتاه می‌گوید : « فَأُولَئِیْ لَهُمْ » ، که در ادبیات عرب معمولاً به عنوان تهدید و نفرین و آرزوی ناراحتی و بدبختی برای کسی می‌آید .

طَاعَةُ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ﴿٢١﴾

اما اگر آنها اطاعت کنند و سخن سنجیده و شایسته بگویند ، برای آنها بهتر است و

اگر آنها هنگامی که فرمان جهاد قطعیت پیدا می‌کند ، به خدا راست گویند (و از در

صدق و صفا درآیند) برای آنها بهتر است .

تعبیر به « قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ » ممکن است در مقابل سخنان ناموزون و منکری باشد که

منافقان بعد از نزول آیات جهاد ، سر می‌دادند ، گاه می‌گفتند : « لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ » در این

گرمای شدید به سوی میدان جهاد نروید » (۸۱ / توبه) .

گاه می‌گفتند : « خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین پیروزی چیزی به ما وعده نداده‌اند » (۱۲ / احزاب) .

و گاه برای سست کردن افراد باایمان و بازداشتن از میدان نبرد ، می‌گفتند : « هَلُمُّوا إِلَيْنَا » به سوی

ما بیا و خوش باش» (۱۸ / احزاب) .

نه تنها مردم را تشویق به جهاد نمی‌کردند بلکه در تضعیف روحیه آنها سخت می‌کوشیدند .

سپس می‌افزاید : « فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ » .
اگر آنها هنگامی که برنامه‌ها محکم می‌شود و فرمان جهاد قطعیت می‌یابد ، به خدا راست گویند و از درِ صدق و صفا درآیند ، برای آنها بهتر است و هم در این دنیا باعث سربلندی آنها است و هم در آخرت به پاداش و ثواب بزرگ و فوز عظیم نایل می‌شوند .
جمله « عَزَمَ الْأَمْرُ » در اصل اشاره به محکم شدن کار است ، ولی به قرینه آیات قبل و بعد منظور از آن « جهاد » می‌باشد .

﴿ ۲۲ ﴾ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ
اما اگر روی‌گردان شوید ، آیا جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد کنید و قطع رَحم نمایید .

اگر از قرآن و توحید روی گردان شوید ، قطعاً به سوی جاهلیت بازمی گردید و برنامه های جاهلی چیزی جز «فساد در زمین» «قتل و غارت و خونریزی» و «کشتن خویشاوندان و دختران» نبود .

این در صورتی است که «تَوَلَّيْتُمْ» از ماده «تَوَلَّى» به معنی روی گردان شدن باشد ، ولی بسیاری از مفسران این احتمال را داده اند که از ماده «وَلَايَت» به معنی حکومت است ، یعنی اگر زمام حکومت به دستتان بیفتد ، چیزی جز تباهی و خونریزی و قطع رحم از شما انتظار نمی رود .

گویا جمعی از منافقان برای فرار از میدان جهاد ، این بهانه را درست کرده بودند که ما چگونه قدم به میدان نبرد بگذاریم و خونریزی کنیم و خویشاوندان خود را به قتل برسانیم و «مُفْسِدٌ فِي الْأَرْضِ» باشیم ؟

قرآن در پاسخ آن ها می گوید : «مگر آن روز که حکومت در دست شما بود ، جز فساد و خونریزی و قطع رحم کاری داشتید ؟ این ها بهانه است ، هدف از جنگ در اسلام ،

خاموش کردن آتش فتنه است ، نه فساد و تباهی در زمین ، هدف برچیدن بساط ظلم و ستم است نه قطع رَحِم .

در روایتی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که به فرزندش امام باقر علیه السلام فرمود : « اِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَجْمِهِ ، فَانِّي وَ جَدَّتُهُ مَلْعُونَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ثَلَاثِ مَوَاضِعَ : قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَهَلْ عَسَيْتُمْ ... : فرزندم از دوستی با افرادی که پیوند خویشاوندی را قطع کرده و نسبت به ارحام خود بد رفتاری می کنند ، بر حذر باش که من آنها را در سه آیه از قرآن ملعون یافتم ، سپس آیه مورد بحث را تلاوت فرمود ... » (۱)

« رَحِم » در اصل به معنی جایگاه جنین در شکم مادر است ، سپس این تعبیر به تمام خویشاوندان اطلاق شده است ، به خاطر این که از رَحِم واحدی نشأت گرفته اند . در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم : «ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ مُدْمِنٌ حُمْرٍ وَ مُدْمِنٌ

۱- «اصول کافی» ، جلد ۲ ، «بَابُ مَنْ تَكَرَّرَ مُجَالَسَتُهُ» ، حدیث ۷ .

سَبْحَرٍ وَ قَاطِعٍ رَجْمٍ: سه گروهند که هرگز داخل بهشت نمی‌شوند، شراب‌خواران، ساحران و قاطعان رحم^(۱).
 ﴿۲۳﴾ **أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ**
 آن‌ها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوش‌هایشان را کر
 و چشم‌هایشان را کور نموده است.

آن‌ها جهاد اسلامی را که بر معیار حق و عدالت است، قطع رَحِم و فساد فی الارض می‌پندارند، اما آن‌همه جنایتی را که در جاهلیت مرتکب شدند و خون‌های بی‌گناهای را که در دوران حکومتشان ریختند و نوزادان معصومی را که با دست خود زیر خاک پنهان کردند، مطابق با حق و عدالت، لعنت خدا بر آن‌ها باد که نه گوش شنوا دارند و نه چشم بینا. ناگفته پیدا است لعن و طرد خداوند نسبت به این گروه و همچنین گرفتن قدرت درک حقایق از آن‌ها، هرگز مستلزم جبر نیست، چراکه این‌ها مجازات اعمال خود آن‌ها و

۱- «تفسیر نمونه»، جلد ۵، صفحه ۴۱.

واکنش کردار و رفتارشان است .

﴿ ۲۴ ﴾ أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

آیا آن‌ها در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟ یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است .

چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟

« أَقْفَال » جمع « قُفْل » در اصل از ماده « قُفُول » به معنی بازگشت کردن یا « قَفْل » به معنی اشیای خشک است و از آن‌جا که وقتی در را ببندند و بر آن قفل بزنند ، هرکس بیايد ، از آن‌جا باز نمی‌گردد و همانند موجود خشک ، چیزی در آن نفوذ نمی‌کند ، این کلمه به این ابزار مخصوص گفته شده است .

قرآن کتاب اندیشه و عمل است

آیات مختلف قرآن ، این حقیقت را فاش می‌گوید که این کتاب بزرگ آسمانی ، تنها برای تلاوت نیست ، بلکه هدف نهایی از آن « ذکر » (یادآوری) ، « تدبیر » (بررسی عواقب و نتایج کار) ، « انذار » ، « خارج کردن انسان‌ها از ظلمات به نور » و « شفا و رحمت و هدایت » است .

در آیه ۵۰ سورة «انبياء» می فرماید: «وَهَذَا ذِكْرُ مُبَارَكٍ أَنْزَلْنَاهُ: این یادآوری پربرکتی است که ما نازل کرده ایم.»

در آیه ۲۹ سورة «ص» آمده است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ: این کتاب پربرکتی است که بر تو نازل کرده ایم تا در آیاتش تدبیر کنند.»

در آیه ۱۹ سورة «انعام» می خوانیم: «وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ: این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این پیام به آنها می رسد، به وسیله آن انداز کنم.»

در آیه ۱ سورة «ابراهيم» می فرماید: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به وسیله آن از ظلمت ها به سوی نور خارج سازی.»

و بالاخره در آیه ۸۲ سورة «اسراء» آمده: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ: آیاتی از قرآن نازل می کنیم که مایه شفاء و رحمت برای مؤمنان است.»

و به این ترتیب باید قرآن مجید در متن زندگی مسلمانان قرارگیرد و آنرا اسوه خویش قرار دهند، دستوراتش را موبه مو اجرا کنند و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند.

اما متأسفانه برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن ، برخورد با یک مشت اوراد نامفهوم است ، تنها به تلاوت سرسری می پردازند و در نهایت فقط به تجوید و مخارج حروف و زیبایی صوت ، اهمیت می دهند و بیشترین بدبختی مسلمانان از همین جا است که قرآن را از شکل یک برنامه جامع زندگی خارج ساخته و تنها به الفاظ آن قناعت کرده اند . قابل توجه این که در آیات مورد بحث ، باصراحت می گوید : این منافقان بیمار دل در قرآن تدبیر نکردند که به این روز سیاه افتادند .

« تَدْبِرُ » از ماده « دَبَر » به معنی بررسی نتایج و عواقب چیزی است ، به عکس « تفکر » که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می شود و به کار بردن هر دو تعبیر ، در قرآن مجید پرمعنی است . اما نباید فراموش کرد که بهره گیری از قرآن ، نیاز به یک نوع خودسازی دارد ، هرچند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می کند ، زیرا اگر بر دل ها قفل ها باشد ، قفل هایی از هوا و هوس ، کبر و غرور ، لجاجت و تعصب ، اجازه ورود نور حق به آن نمی دهد ، در آیات مورد بحث ، به همین امر نیز اشاره شده است .

و چه زیبا می‌گوید امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه‌ای که پیرامون صفات پرهیزکاران فرموده : « آن‌ها شب‌هنگام بر پا ایستاده و قرآن را شمرده و با تدبیر ، تلاوت می‌کنند و جان خود را با آن محزون می‌سازند ، داروی درد خود را از آن می‌گیرند ، هرگاه به آیه‌ای رسند که در آن تشویق است ، با علاقه فراوان به آن روی می‌آورند و چشم‌جانشان با شوق بسیار در آن خیره می‌شود و آن را همواره نصب‌العین خود می‌سازند و هرگاه به آیه‌ای رسند که در آن بیم و انداز است ، گوش‌های دل خود را برای شنیدنش باز کرده ، فکرمی‌کنند صدای ناله‌آتش سوزان دوزخ و به‌هم خوردن زبانه‌هایش در گوش جانشان طنین‌انداز است . » (۱)

﴿۲۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَؤُولٌ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ

کسانی که بعد از روشن شدن حق ، پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آن‌ها را با آرزوهای طولانی فریفته است .

۱- «نهج البلاغه» ، خطبه ۱۹۳ (معروف به خطبه همام) .

«سَوَّلَ» از ماده «سَوَّلَ» (بر وزن قفل) به معنی حاجتی است که نفس آدمی نسبت به آن حریص است و «تسویل» ، معنی ترغیب و تشویق نسبت به اموری است که جان به آن حریص می‌باشد و نسبت این امر به شیطان ، به خاطر وسوسه‌هایی است که او در جان انسان می‌کند و مانع هدایت او می‌شود .

جمله «وَ أَفْلَى لَهُمْ» از ماده «أَفْلَأَ» به معنی ایجاد آرزوهای دور و دراز است که انسان را به خود مشغول داشته و از حق باز می‌دارد .

این آیه نیز درباره منافقان سخن می‌گوید که نزدیک آمدند و دلایل حقانیت پیامبر را به وضوح دیدند و شنیدند ، ولی به خاطر هواپرستی و تسویلات شیطانی به آن پشت کردند .

﴿۲۶﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ

این به خاطر آن است که آن‌ها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند ، گفتند: ما در بعضی از امور از شما پیروی می‌کنیم ، در حالی که خداوند اسرارشان را می‌داند .

کار منافق همین است که به دنبال افراد سرخورده و مخالف می‌گردد و اگر در تمام جهات با او قدر مشترک نداشته باشد، به همان مقدار که وجوه مشترک موجود است، همکاری، بلکه اطاعت می‌کند.

منافقان مدینه نیز به سراغ یهود آمدند، یهود «بنی نضیر» و «بنی قریظه» که پیش از بعثت پیامبر اکرم از مبلغان اسلام بودند، بعد از ظهورش به خاطر حسد و کبر و به خطر افتادن منافعشان، ظهور اسلام را ناخوشایند دانستند و از آن‌جا که مخالفت با پیامبر اسلام و توطئه ضد او، قدر مشترکی در میان منافقان و یهود بود، قول همکاری به آن‌ها دادند. در پایان آیه آن‌ها را با عبارتی کوتاه تهدید کرده، می‌گوید: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ». هم از کفر باطنی و نفاقشان آگاه است و هم از توطئه‌چینی‌ها با کمک یهود، و به موقع آن‌ها را مجازات خواهد کرد.

در حدیثی از امام باقر و امام صادق آمده است که: «مَنْظُورُ أَزْكَرُهُمَا مَا نَزَلَ

اللَّهُ" ، "بنی امیه" هستند ، که نزول فرمان خداوند درباره ولایت علی علیه السلام را ناخوش داشتند . (۱)

روشن است که این نوعی تطبیق و بیان مصداق است ، نه انحصار مفهوم آیه .

﴿ ۲۷ ﴾ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَنْبَارُهُمْ

حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) بر صورت و پشت آنها

می زنند (و قبض روحشان می کنند) .

آری این فرشتگان مأمورند که در آستانه مرگ ، مجازات آنها را شروع کنند ، تا طعم تلخ

کفر و نفاق و لجاجت و عناد را بچشند ، به صورت آنها می کوبند برای این که رو به سوی دشمنان

خدا برده اند و بر پشت آنها می زنند به خاطر این که به آیات الهی و پیامبرش ، پشت کردند .

﴿ ۲۸ ﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَصْحَبَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَاقْبَظْ أَعْمَالَهُمْ

این به خاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می آورد ، پیروی کردند و

آنچه را موجب خشنودی او است، کراهت داشتند، لذا اعمالشان را حیط و نابود کرد. شرط قبولی اعمال و هرگونه تلاش و کوشش، رضای خدا است، بنابراین طبیعی است که اعمال کسانی که اصرار در خشم خدا دارند و مخالف با رضای او هستند، نابود گردد و با دست خالی و کوله بار عظیمی از گناهان، این جهان را وداع گویند.

حال این گروه، درست مخالف وضعی است که مؤمنان دارند که فرشتگان رحمت در آستانه مرگ به استقبال آنها می آیند، با روی گشاده به آنها می گویند: «سلام بر شما باد، هم اکنون وارد بهشت شوید، به خاطر اعمالی که انجام می دادید» (الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (۳۲ / نحل).

این نکته نیز روشن است که خشم و غضب و سخط در مورد خداوند، به معنی تأثیر نفسانی نیست، همان گونه که رضای او نیز به معنی انبساط روح نمی باشد، طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده: «غَضِبَ اللَّهُ عِقَابَهُ وَ رِضَاءَهُ ثَوَابُهُ: خشم خدا، عقاب او

است و رضای او ، ثواب او » (۱)

﴿ ۲۹ ﴾ اَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ اَضْغَانَهُمْ
 آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، گمان کردند خدا کینه‌هایشان را ظاهر نمی‌کند؟
 «أَضْغَانٌ» جمع «ضِغْنٌ» (بر وزن حِرْص و همچنین بر وزن عقد) به معنی کینه شدید است.
 آری آن‌ها در درون دل ، کینه شدیدی نسبت به پیامبر و مؤمنان داشته و
 همیشه منتظر فرصتی بودند که ضربه‌ای بر آن‌ها وارد کنند ، قرآن به آنان
 هشدار می‌دهد ، تصور نکنند همیشه می‌توانند چهره واقعی خود را مکتوم دارند .
 ﴿ ۳۰ ﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَارِئْنَا كَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ
 وَ اللَّهُ يَخْلَعُ أَعْمَالَكُمْ
 و اگر ما بخواهیم آن‌ها را به تو نشان می‌دهیم تا آن‌ها را باقیافه‌هایشان بشناسی ، هر چند

می توانی از طرز سخنانشان آن‌ها را بشناسی و خداوند اعمال شمارا می داند .

منافقین را از لحن گفتارشان می توان شناخت

«لَحْن» عبارت از این است که سخن را از قواعد و سنن خود منحرف سازند ، یا اعراب خلافی به آن دهند و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند . در چهره های آن‌ها علامتی می گذاریم که با مشاهده آن علامت از نفاقشان آگاه شوی و به «رَأَى الْعَيْن» آن‌ها را بینی .

سپس می افزاید : «وَلْتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ...» . هرجا سخن از جهاد است ، آن‌ها به نحوی در تضعیف اراده مردم می کوشند ، هرجا سخن از حق و عدالت است ، آن را به سوی دیگری منحرف می سازند و آن‌جا که از نیکان و پاکان و پیشگامان اسلام سخن به میان می آید ، به نحوی می کوشند آن‌ها را لکه دار و کم اعتبار کنند . لذا در حدیثی از «ابو سعید خدری» نقل شده که می گوید : «مَنْظُورُ لَحْنِ الْقَوْلِ» ، بعضی

علی بن ابی طالب علیه السلام است و ما منافقان را در عصر پیامبر از طریق عداوت با علی علیه السلام می شناختیم ^(۱). اصولاً ممکن نیست انسان چیزی را در دل داشته باشد و بتواند برای مدت طولانی آن را چنان مکتوم دارد که حتی در کنایات و اشارات و لحن کلام او ظاهر نشود، لذا در حدیثی از امام علی علیه السلام می خوانیم: « مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ: هِيَ كَسْ حَيْزِي رَا دَر دِل پنهان نمی کند، مگر اینکه در سخنانی که از دهان او ناآگاه می پرد و صفحه صورتش آشکار می شود ^(۲) ».

امروز هم شناختن منافقان از لحن قول و موضع گیری های خلافشان در مسائل مهم اجتماعی و مخصوصاً در بحران ها یا جنگ ها، کار مشکلی نیست و با کمی دقت از گفتار و رفتارشان، شناسایی می شوند و چه خوب است مسلمانان بیدار باشند و از این

۱- « مجمع البیان »، ذیل آیات مورد بحث .

۲- « نهج البلاغه »، کلمات قصار، جمله ۲۶ .

آیه الهام گیرند و این گروه خطرناک و کینه توز را بشناسند و افشا کنند .
 ﴿ ۳۱ 〉 وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَا أَخْبَارَكُمْ
 ما همه شمارا قطعاً آزمایش می کنیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران ، از میان
 شما که هستید و اخبار شما را بیازماییم .

گرچه این آزمایش ، دامنه وسیع و گسترده ای دارد و صبر و شکیبایی در انجام همه
 وظایف را شامل می شود ، ولی به تناسب کلمه « مُجَاهِدِينَ » و آیات قبل و بعد ، بیشتر
 منظور آزمایش در میدان جهاد است و راستی میدان جهاد ، میدان آزمایش بزرگ و سختی
 است و کمتر کسی می تواند چهره واقعی خود را در چنین میدان هایی از نظرها مستور دارد .
 ضمناً جمله « حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ » (تا مجاهدان شما را بشناسیم) به این معنی
 نیست که خداوند از این گروه آگاهی ندارد ، بلکه منظور تحقق این معلوم الهی است
 و مشخص شدن این گونه افراد است ، یعنی تا این علم الهی تحقق خارجی یابد
 و عینیت حاصل کند و صفوف مشخص شود .

بسیاری از مفسران گفته‌اند که مراد از «أَخْبَار» در این جا اعمال انسان‌ها است ، چراکه وقتی عملی از انسان سر می‌زند ، به صورت «خبر» در میان مردم پخش می‌شود ، بعضی نیز گفته‌اند که منظور از «أَخْبَار» در اینجا اسرار درونی است ، چراکه اعمال مردم از این اسرار خبر می‌دهد .

این احتمال نیز وجود دارد که «أَخْبَار» در این جا به معنی خبرهایی باشد که مردم از وضع خود و یا از تعهدات خویش می‌دهند . به این ترتیب خداوند هم اعمال انسان‌ها را می‌آزماید و هم گفتار و اخبار آن‌ها را .

مسائل مربوط به آزمایش الهی در جلد ۱ تفسیر نمونه ، ذیل آیه ۱۵۵ سورة بقره (صفحه ۵۲۴ تا ۵۳۵) و نیز در جلد ۱۶ تفسیر نمونه ، آغاز سورة عنکبوت ، مشروحاً مطرح شده است .

﴿ ۳۲ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ

لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُخْطِطُ أَعْمَالُهُمْ

کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن حق، به مخالفت با رسول خدا برخاستند، هرگز یانی به خدایم رسانند و به زودی اعمالشان را نابود می‌کند. این گروه ممکن است همان مشرکان مکه باشند و یا کفار یهود مدینه و یا هردو، زیرا تعبیر به «كُفِّرَ» و «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (بازداشتن مردم از راه خدا) و «شَاقُّوا الرَّسُولَ» (مخالفت و دشمنی با پیامبر) در مورد هردو گروه در آیات قرآن آمده است. تعبیر «تبیین هدایت»، در مورد مشرکان مکه از طریق معجزات بود و در مورد کفار اهل کتاب، از طریق کتاب آسمانی آنها بود.

حبط اعمال آنها یا اشاره به کارهای نیک است که احیاناً انجام می‌دادند، مانند میهمان نوازی، انفاق و کمک به ابن السبیل و یا اشاره به عقیم ماندن نقشه‌های آنها بر ضد اسلام است. به هر حال این گروه دارای سه وصف بودند: «کفر»، «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و «دشمنی و عداوت با پیامبر» که یکی مخالفت با خدا بود و دیگری با بندگان خدا و دیگری با رسول خدا.

﴿ ۳۳ ﴾ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ**
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول خدا را و اعمال
خود را باطل مسازید!

در حقیقت برنامه‌های مؤمنان در همه‌چیز نقطه مقابل گروه کافر و منافق است، آن‌ها با فرمان خدا مخالفت می‌کنند و این‌ها اطاعت، آن‌ها به عداوت و دشمنی با پیامبر برمی‌خیزند و این‌ها فرمانبردارند، آن‌ها اعمالشان بر اثر کفر و ریا و منت و مانند آن نابود می‌شود، اما این‌ها با ترک این امور پاداش اعمالشان در پیشگاه خدا محفوظ است. به هر حال لحن آیه نشان می‌دهد که در میان مؤمنان آن‌روز نیز افرادی بوده‌اند که در مسأله اطاعت خداوند و رسول و حفظ اعمالشان از باطل شدن، کوتاهی‌هایی داشته‌اند که خداوند با این آیه به آن‌ها اخطار می‌کند.

عوامل چهارگانه نابودی ثواب عمل

از نکات حساسی که در آیات مختلف قرآن از جمله آیه مورد بحث، به آن هشدار داده

شده ، این است که مؤمنان ، مراقب باشند که اعمالشان همچون کفار ، حبط و نابود نشود . و به تعبیر دیگر اصل عمل ، مطلبی است و نگهداری آن ، مطلبی مهم تر . یک عمل پاک و سالم و مفید ، عملی است که از آغاز سالم و بی عیب باشد و محافظت و مراقبت از آن تا پایان عمر بشود .

عواملی که اعمال آدمی را به خطر می افکند یا نابود می سازد ، بسیار است ، از جمله ؛
 ۱- « منت گذاردن و آزار دادن و ریا و کفر » ؛ چنان که قرآن می گوید : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْإِذْيِ كَالَّذِي يُثْقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ : ای کسانی که ایمان آورده اید ! انفاق ها و بخشش های خود را بامنت و آزار ، باطل نسازید ، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارد » (۲۶۴/بقره) .
 در این جا دو عامل بطلان عمل ، یکی « منت و آزار » و دیگری « ریا و کفر » مطرح شده است که اولی بعد از عمل می آید و دومی ، مقارن آن و اعمال نیک را به آتش می کشند .
 ۲- « عجب » ؛ عامل دیگری است برای نابودی اثر عمل ، چنان که در حدیث آمده

است: «الْعُجْبُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ: عُجْب، حسنت انسان را می خورد ، همان گونه که آتش ، هیزم را» (۱).

﴿۳﴾- «حسد»: نیز یکی از این گونه اعمال است که درباره آن نیز تعبیری شبیه به «عُجْب» آمده که همچون آتش ، حسنت را نابود می کند ، پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (۲). اصولاً همان گونه که حسنت ، سیئات را از بین می برد (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) (۱۱۴ / هود) همچنین گاهی سیئات ، حسنت را به کلی از اثر می اندازد . ﴿۴﴾- مسأله حفظ ایمان تا پایان عمر ، مهم ترین شرط بقای آثار عمل است ، زیرا قرآن در آیه ۶۵ سورة زمر به صراحت می گوید: « کسانی که بی ایمان از دنیا بروند ، تمام اعمالشان جبط و نابود می شود ».

۱- «روح البیان» ، جلد ۸ ، صفحه ۵۲۲ . ۲- «بحار الانوار» ، جلد ۷۳ ، صفحه ۲۵۵ .

این جا است که به اهمیت و مشکلات مسأله نگهداری اعمال ، پی می بریم و لذا در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود : « نگهداری عمل ، از خود عمل ، سخت تر است » . راوی سؤال می کند : « منظور از نگهداری عمل چیست ؟ » حضرت علیه السلام در پاسخ فرمود : « انسان ، بخششی می کند و یا انفاقی در راه خداوند یکتا و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می شود ، سپس در جایی آن را مطرح می کند ، این انفاق پنهانی حذف می شود و به جای آن انفاق آشکار نوشته می شود ، دگربار در جایی دیگر آن را مطرح می کند ، باز حذف می شود و به عنوان ریا نوشته می شود . » (۱)

آیه مورد بحث ، اشاره سربسته ای به همه این امور کرده ، می گوید : « وَ لَا تَبْتَطِلُوا أَعْمَالَكُمْ » . (۲)

۱- « کافی » ، جلد ۲ ، باب رياء ، حدیث ۱۶ .

۲- برای کسب اطلاعات بیشتر پیرامون مسأله حبط به « تفسیر نمونه » ، جلد ۲ ، ذیل آیه ۲۱۷ بقره ، صفحه ۷۰ مراجعه فرمائید .

﴿۳۴﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند، سپس در حال کفر از دنیا رفتند، خدا هرگز آن‌ها را نخواهد بخشید.

آن‌ها که در حال کفر بمیرند، هرگز بخشوده نخواهند شد

با مرگ درهای توبه بسته می‌شود، این‌ها بار سنگین کفر خودشان و اضلال و گمراهی دیگران هر دو را بر دوش می‌کشند، چگونه امکان دارد خداوند آن‌ها را ببخشد؟!

و به این ترتیب در مجموع این آیات، از سه گروه سخن به میان آمده است؛ «منافقان»، «کفار» و «مؤمنان» و صفات هر کدام و سرنوشت هریک مشخص شده است.

﴿۳۵﴾ فَلَا تَهْنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرَكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت‌بار) دعوت نکنید، در حالی که شما برترید

و خداوند با شما است و چیزی از ثواب اعمالتان را هرگز کم نمی‌کند.

صلح بی جا و ذلت بار

«لَنْ يَتَرَكَكُمْ» از ماده «وَتَرَ» به معنی منفرد است و به معنی نقصان و کمبود نیز آمده است و در آیه مورد بحث، کنایه زیبایی از این مطلب است که خداوند شما را تنها نمی‌گذارد و اجر و پاداش اعمالتان را همراه شما می‌کند. یعنی حالا که نشانه‌های پیروزی و برتری شما آشکار شده، چگونه با پیشنهاد صلح که مفهومش عقب‌نشینی و شکست است، پیروزی‌های خود را عقیم می‌گذارید؟ این در حقیقت صلح نیست، این تسلیم و سازشی است که از سستی و زبونی سرچشمه می‌گیرد، این یک نوع عافیت‌طلبی زشتی است که عواقب دردناک و خطرناک به بار می‌آورد. و در ذیل آیه برای تقویت روحیه مسلمین مجاهد می‌افزاید: «وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ».

کسی که خدا با او است، همه عوامل پیروزی را در اختیار دارد، هرگز احساس تنهایی

نمی‌کند ، ضعف و سستی به خود راه نمی‌دهد ، به نام صلح ، تسلیم دشمن نمی‌شود و فرآورده‌های خون شهیدان را در لحظات حساس به باد نمی‌دهد . از آن‌چه گفتیم ، روشن شد که آیه مورد بحث ، هیچ تضادی با آیه ۶۱ سورة انفال ندارد ، آن‌جا که می‌فرماید : « وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » اگر آن‌ها تمایل به صلح نشان دهند ، تو نیز از در صلح درآ ، و بر خدا تکیه کن که او شنوا و دانا است » ، تا یکی را ناسخ دیگری قرار دهیم .

بلکه هریک از این دو ناظر به مورد خاصی است ، یکی اشاره به «صلح معقول» و دیگری «صلح نابه‌جا» می‌باشد. یکی صلحی است که منافع مسلمین را کاملاً تأمین می‌کند و دیگری صلحی است که از ناحیه مسلمانان ضعیف و سست در آستانه پیروزی‌ها مطرح می‌گردد . به هر حال امرای مسلمین باید در تشخیص موارد صلح و جنگ که از پیچیده‌ترین و ظریف‌ترین مسائل سرنوشت‌ساز است ، فوق‌العاده دقیق و هوشیار باشند ، چراکه کمترین اشتباه محاسبه در این جهت ، عواقب مرگباری را به دنبال دارد .

﴿ ۳۶ ﴾ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَاِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ
أَمْوَالَكُمْ

زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید ، پاداش های شما را به نحو کامل می دهد و (در برابر آن) چیزی از اموال شما نمی طلبد . « لَعِبٌ » (بازی) به کارهایی گفته می شود که دارای یک نوع نظم خیالی برای وصول به یک هدف خیالی است و « لَهُوَ » (سرگرمی) به هر کاری گفته می شود که انسان را به خود مشغول داشته و از مسائل اصولی منحرف سازد . و به راستی زندگی دنیا ، « بازی » و « سرگرمی » است ، نه از آن کیفیتی حاصل می شود و نه حالی ، نه دوامی دارد و نه بقایی ، لحظاتی است زودگذر و لذاتی است ناپایدار و توأم با انواع دردسر .

به دنبال آن می افزاید : « وَاِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ » . نه خداوند در برابر هدایت و راهنمایی و آن همه پاداش های عظیم در دنیا و آخرت ،

مالی از شما می‌طلبد و نه پیامبرش، اصولاً خدانیازی ندارد و نیاز پیامبرش نیز فقط به خدا است. اگر مقدار ناچیزی از اموالتان به عنوان زکات و حقوق شرعی دیگر گرفته می‌شود، آن‌هم برای خود شما مصرف می‌گردد، برای نگهداری از یتیمان و مستمندان و ابن‌السبیل شما و برای دفاع از امنیت و استقلال کشورتان و برقراری نظم و آرامش و تأمین نیازمندی‌ها و عمران و آبادی شهر و دیار شما است. بنابراین همین مقدار نیز برای خود شما است که خدا و پیامبرش از همگان بی‌نیازند و به این ترتیب تناقضی بین مفهوم آیه و آیات انفاق و زکات و مانند آن وجود ندارد.

﴿۳۷﴾ **إِنْ يَسْأَلْكُمْ وَهَافِيْخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَ يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ**

چرا که هرگاه اموال شما را مطالبه کند و حتی اصرار نماید، بخل می‌ورزید و کینه و خشم شما را آشکار می‌سازد.

«يُخْفِكُمْ» از ماده «اِخْفَاء» به معنی اصرار در مطالبه و سؤال است و در اصل از «حَفَأَ» به معنی پابرهنه راه رفتن است. این تعبیر کنایه از کارهایی است که انسان تا

آخرین حد آن را پیگیری می‌کند .

« أَضْغَان » جمع « ضَغْن » به معنی کینه شدید است .
 آیه بیانگر دلبستگی شدید بسیاری از مردم به مسائل مالی است و در حقیقت
 یک نوع ملامت و سرزنش آن‌ها و در عین حال تشویق به ترک این وابستگی است ،
 تا آن‌جا که اگر خدا نیز از آن‌ها مطالبه کند ، خشم و کینه او را به دل می‌گیرند .
 ﴿ ۳۸ 〉 هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُفْثِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا
 يَبْخُلُ عَنْ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ
 ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ

آری شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در راه خدا می‌شوید و بعضی از
 شما بخل می‌ورزند و هرکس بخل کند ، نسبت به خود بخل کرده است و خداوند
 بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید و هرگاه سرپیچی کنید ،
 خداوند گروه دیگری را به جای شما می‌آورد که مانند شما نخواهند بود .

اگر سرپیچی کنید ، خداوند رسالت پاسداری از دین خود را به گروه دیگری می‌دهد

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که در آیات قبل گفته شد ، خداوند اموال شما را مطالبه نمی‌کند ، چگونه در این آیه دستور به انفاق فی سبیل الله داده شده است ؟ ولی دنباله خود آیه در حقیقت به این سؤال از دو راه پاسخ می‌دهد ؛ نخست می‌گوید : « وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّهُ مُبْتَخَلٌّ عَنْ نَفْسِهِ » . چراکه نتیجه انفاق‌ها هم در دنیا به خود شما بازمی‌گردد ، زیرا فاصله‌های طبقاتی کم می‌شود ، آرامش و امنیت در جامعه حکمفرما می‌گردد ، محبت و صفا و صمیمیت ، جای کینه و عداوت را می‌گیرد ، این پاداش دنیوی شما است . و هم در آخرت در برابر هر درهم و دیناری ، مواهب و نعمت‌هایی به شما ارزانی می‌دارد که هرگز به فکر بشری‌طور نکرده‌است ، بنابراین هر قدر بخل کنید ، به خودتان بخل کرده‌اید . به تعبیر دیگر مسأله « انفاق » در این جا بیشتر ناظر به انفاق برای جهاد است و تعبیر به

«فی سبیل الله» نیز تناسب با همین معنی دارد و واضح است که هرگونه کمک به پیشرفت امر جهاد، ضامن حفظ موجودیت و استقلال و شرف یک جامعه است. پاسخ دیگر این‌که؛ «وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَانْتُمْ الْفُقَرَاءُ». او هم‌از انفاق شما بی‌نیاز است و هم‌از اطاعتان، این شما هستید که در دنیا و آخرت به لطف و رحمت و پاداش او نیاز دارید.

آخرین جمله هشدار است به همهٔ مسلمانان که قدر این نعمت بزرگ و موهبت عظیم را بدانید که خداوند شما را پاسدار آیین پاکش قرار داد تا حامیان دین و یاوران پیامبر او باشید، اگر به این نعمت بزرگ ارج ننهید «و اگر روی‌گردان شوید، این مأموریت را به گروه دیگری می‌سپارد، گروهی که همانند شما نخواهند بود» (وَ اِنْ تَوَلَّوْا يَنْتَبِذْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُوْنُوْا اٰمًا لَّكُمْ).

آری این بار هرگز بر زمین نمی‌ماند، اگر شما به اهمیت جایگاهتان پی نبرید و این رسالت عظیم را نادیده بگیرید، خداوند قوم دیگری را برمی‌انگیزد و این رسالت عظیم را

بر دوش آنها می‌افکند ، قومی که در ایثار و فداکاری و بذل جان و مال و انفاق فی سبیل الله به مراتب از شما برتر و بالاتر باشند .

این تهدید بزرگی است که نظیر آن در آیه ۵۴سورة مائده نیز آمده است: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ : ای کسانی که ایمان آورده‌اید ! هرکس از شما از آیین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند ، در برابر مؤمنان ، متواضع و در برابر کافران ، نیرومند و شکست‌ناپذیر ، مردانی که در راه خدا جهاد می‌کنند و هرگز از سرزنش سرزنش‌کنندگان هراسی به خود راه نمی‌دهند » (۵۳ / مائده) .

جالب توجه این‌که اکثر مفسران در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده‌اند که بعد از نزول این آیه جمعی از اصحاب رسول خدا عرض کردند : « مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ : این گروهی که خداوند در این آیه به آنها اشاره کرده ، که هستند ؟ » در این هنگام سلمان نزدیک پیامبر نشست بود ، پیامبر دست برپای سلمان (و

طبق روایتی بر شانه سلمان) زد و فرمود: « هَذَا وَ قَوْمُهُ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ مَنُوطًا بِالثَّرْيَا لَتَنَاوَلَهُ رِجَالٌ مِنْ فَارِسٍ: منظور این مرد و قوم او است، سوگند به آنکس که جانم به دست او است، اگر ایمان به ثریا بسته باشد، گروهی از مردان فارس، آن را به چنگ می آورند». این حدیث و مشابه آن را محدثان معروف اهل سنت مانند محدث معروف بیهقی و ترمذی در کتب معروف خود آورده اند و مفسران معروف شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق دارند، مانند نویسندۀ «تفسیر قرطبی»، «روح البیان»، «مجمع البیان»، «فخر رازی»، «مراغی» و «ابوالفتوح رازی» و مانند آنها.

در تفسیر «در المنثور» در ذیل همین آیه نیز چندین حدیث در همین زمینه مطرح شده است.^(۱) حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که مکمل حدیث فوق است، فرمود: «وَ اللَّهُ أَبَدَلْ بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ الْمَوَالِي: به خدا سوگند که خداوند به این وعده خود وفا کرده و گروهی را از غیر

۱- «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۶۷.

عرب بهتر از آنها جانشین آنها فرمود» (۱).

اگر با دقت و خالی از هرگونه تعصب به تاریخ اسلام و علوم اسلامی بنگریم و سهم عجم و مخصوصاً ایرانیان را در میدان‌های جهاد و مبارزه با دشمنان از یک‌سو و تنقیح و تدوین علوم اسلامی را از سوی دیگر بنگریم، به واقعیت این حدیث پی خواهیم برد و شرح این سخن، بسیار است.

خداوندا! ما را در مسیر جهاد و ایثار و فداکاری در طریق آیین پاکت استوار و ثابت قدم‌دار. بار الها! این افتخار بزرگی را که به ما مرحمت فرمودی، که داعیان آیین پاک نو باشیم، هرگز از ما سلب مکن.

پروردگارا! در این هنگام که طوفان‌های شدید از شرق و غرب برای محو آثار آیین پاکت درگرفته، به مافدرت بیشتر، ایمان محکم‌تر، ایثار فزون‌تر و اخلاص فراوان‌تر مرحمت فرما. پایان سورة محمد

سورة فتح

فضیلت تلاوت سورة « فتح »

درباره فضیلت این سوره پیغمبر گرامی فرمود : « آیه‌ای بر من نازل شده که از تمام دنیا نزد من محبوب‌تر است » (در بعضی از روایات نیز آمده است سوره‌ای بر من نازل شده ...). (۱)

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : « اموال و همسران و آنچه را در ملک شما است ، با قرائت "إِنَّا فَتَحْنَا" از تلف حفظ کنید . کسی که پیوسته آن را تلاوت کند ، روز قیامت منادی صدا می‌زند آن‌چنان که همه خلایق می‌شنوند : "تواز بندگان مخلص منی ، او را به بندگان صالحم ملحق سازید و در باغ‌های پر نعمت بهشت او را وارد کنید و از نوشته مخصوص بهشتیان سیرایش نمایید" ». (۲)

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۱۰۸ . ۲- « نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۴۶ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿ ۱ ﴾ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم .

فتح المبين

در نخستین آیه سوره بشارت عظیمی به پیامبر داده شده است، بشارتی که طبق بعضی از روایات نزد پیامبر محبوب‌تر از تمام جهان بود . پیروزی چشمگیری که آثار آن در کوتاه مدت و دراز مدت در پیشرفت اسلام و زندگی مسلمانان آشکار شده و می‌شود، فتحی که در طول تاریخ اسلام کم نظیر یا بی نظیر بود . در این جا گفتگو و بحث عظیمی در میان مفسران درگرفته است که منظور از این فتح ، کدام فتح است ؟

اکثر مفسران آن را اشاره به پیروزی عظیمی می‌دانند که از « صلح حدیبیه »

نصیب مسلمانان شد .

اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشرده‌ای از داستان حدیبیه را در این جا بیاوریم که به منزله شأن نزول آن است .

داستان صلح حدیبیه

در سال ششم هجرت ماه ذی‌القعدة پیغمبر اکرم به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرده و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود ، اما گروهی خودداری کردند ، ولی جمع کثیری از مهاجران و انصار و اعراب بادیه‌نشین در خدمتش عازم مکه شدند . این جمعیت که در حدود یکهزار و چهارصد نفر بودند همگی لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشیر که اسلحه مسافران محسوب می‌شد هیچ سلاح جنگی با خود برنداشتند . هنگامی که پیامبر به «عُشْفَان» در نزدیکی مکه رسید با خبر شد که قریش تصمیم گرفته‌اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند ، تا این که پیامبر به «حَدِیبِیَّه» رسید (« حدیبیه » روستایی است در بیست کیلومتری مکه که به مناسبت چاه و یا درختی که در

آنجا بوده ، به این نام نامیده می شد . حضرت فرمود همین جا توقف کنید ، عرض کردند در این جا آبی وجود ندارد ، پیامبر از طریق اعجاز از چاهی که در آنجا بود آب برای یارانش فراهم ساخت .

در این جا سفرایی میان قریش و پیامبر رفت و آمد کردند تا مشکل به نحوی حل شود ، سرانجام «عروة ابن مسعود ثقفی» که مرد هوشیاری بود از سوی قریش خدمت پیامبر آمد ، پیامبر فرمود : من به قصد جنگ نیامده ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است ، ضمناً عروه در این ملاقات منظره وضو گرفتن پیامبر را که اصحاب اجازه نمی دادند قطره ای از آب وضوی او به روی زمین بیفتد مشاهده کرد و هنگام بازگشت به قریش گفت : من به دربار کسری و قیصر و نجاشی رفته ام ، هرگز زمامداری را در میان قومش به عظمت محمد در میان یارانش ندیدم و اگر تصور کنید که آنها دست از محمد بردارند ، اشتباه بزرگی است ، شما با چنین افراد ایثارگری روبرو هستید ، تصمیمتان را بگیرید .

در این میان پیامبر به «عمر» پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد ، عمر گفت قریش با من عداوت شدیدی دارند و من از آنها بیمناکم ، بهتر این است که «عثمان» به این کار مبادرت ورزد ، عثمان به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شد او را کشته‌اند ، در این جا پیامبر تصمیم به شدت عمل گرفت و در زیر درختی که در آن جا بود با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام «بیعت رضوان» معروف شد و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند ، ولی چیزی نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش «سهیل ابن عمرو» را برای مصالحه خدمت پیامبر فرستادند ، ولی تأکید کردند که امسال به هیچ وجه ورود او به مکه ممکن نیست .

بعد از گفتگوهای زیاد پیمان صلحی منعقد شد که یکی از موادش همین بود که مسلمانان آن سال را از عمره چشم‌پوشند و سال آینده به مکه بیایند ، مشروط بر این که بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند و مواد متعدد دیگری دایر

بر امنیت جانی و مالی مسلمانان که از مدینه وارد مکه می‌شوند و همچنین ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرایض مذهبی در آن گنجانیده شد .

این پیمان در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگ‌های مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتاً پایان می‌داد .

« متن پیمان صلح » از این قرار بود که پیامبر اکرم به علی علیه السلام دستور داد : « بنویس : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » ، « سهیل بن عمرو » که نماینده مشرکان بود ، گفت : « من با چنین جمله‌ای آشنایستم ، بنویس : « بِسْمِكَ اللَّهُمَّ » ، پیامبر فرمود : « بنویس : « بِسْمِكَ اللَّهُمَّ » . سپس فرمود : « بنویس ، این چیزی است که محمد رسول الله با « سهیل بن عمرو » مصالحه کرده » ، « سهیل » گفت : « ما اگر تو را « رسول الله » می‌دانستیم ، با تو جنگ نمی‌کردیم ، تنها اسم خودت و اسم پدرت را بنویس » ، پیغمبر فرمود : « مانعی ندارد ، بنویس : « این چیزی است که « محمد بن عبدالله » با « سهیل بن عمرو » صلح کرده که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را بازیابند » .

علاوه بر این هر کس از قریش بدون اجازه ویش نزد محمد بیاید (و مسلمان شود) او را بازگردانند و هر کس از آنها که با محمد هستند نزد قریش بازگردد بازگرداندن او لازم نیست. همه آزادند هر کس می خواهد در پیمان محمد و هر کس می خواهد در پیمان قریش وارد شود. طرفین متعهدند که نسبت به یکدیگر خیانت نکنند (و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند). از این گذشته محمد امسال باز می گردد و وارد مکه نمی شود، اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند (و مراسم عمره را انجام دهند و بازگردند) به شرط این که جز اسلحه مسافر یعنی شمشیر، آن هم در غلاف سلاح دیگری به همراه نداشته باشند». بر این پیمان صلح گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده و کاتب عهدنامه «علی بن ابیطالب» بود.^(۱)

در این جا پیامبر دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همان جا

۱- «تاریخ طبری»، جلد ۲، صفحه ۲۸۱.

قربانی کنند ، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند . اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود. چراکه بیرون آمدن از احرام بدون انجام مناسک عمره در نظر آنها امکان پذیر نبود، ولی پیغمبر اکرم شخصاً پیشگام شد و شتران قربانی را نحر فرمود و از احرام بیرون آمد و به مسلمانان تفهیم نمود که این استثنایی است در قانون احرام و قربانی که از سوی خداوند قرار داده شده است .

مسلمین هنگامی که چنین دیدند تسلیم شدند و دستور پیامبر دقیقاً اجرا شد و از همان جا آهنگ مدینه کردند ، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آنها سنگینی می نمود ، چراکه ظاهر قضیه مجموع این مسافرت یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه چه پیروزی هایی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است و در همین هنگام بود که سورة فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی را به پیامبر گرامی اسلام داد .^(۱)

۱- « سیره ابن هشام » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲۱ .

پیامدهای هفت‌گانه سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه

یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد که با ده‌هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کردند تا به پیمان‌شکنی مشرکان پاسخ دندان‌شکنی دهند و سرانجام بدون کم‌ترین برخورد نظامی مکه را گشودند، چراکه قریش کم‌ترین قدرت مقاومت در خود نمی‌دیدند، نشان می‌دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه حد گسترده بود.

به‌طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به‌شرح زیر به‌دست آوردند.

❧ ۱- عملاً به فریب‌خوردگان مکه نشان دادند که آن‌ها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه خدا احترام فراوان قائلند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد.

❧ ۲- قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند، مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت آن‌ها در جزیره عربستان بود.

- ﴿ ۳ - بعد از صلح حدیبیه مسلمانان به راحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند و جان و مالشان محفوظ بماند و عملاً با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند ، تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آن ها به اسلام بود .
- ﴿ ۴ - بعد از صلح حدیبیه راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده و آوازه صلح طلبی پیامبر اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر داشتند به تجدید نظر وادار کرد و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاد .
- ﴿ ۵ - صلح حدیبیه راه را برای گشودن « خیبر » و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می شد هموار ساخت .
- ﴿ ۶ - اصولاً وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهارصد نفری پیامبر که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرایط صلح خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند .
- ﴿ ۷ - بعد از ماجرای حدیبیه پیامبر نامه های متعددی به سران کشورهای بزرگ

ایران و روم و حبشه و پادشاهان بزرگ جهان نوشت و آنها را به سوی اسلام دعوت کرد و این به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد صلح حدیبیه اعتماد به نفس به مسلمین داده بود که نه تنها در جزیره عرب که در دنیای بزرگ آن روز راه خود را به پیش می‌گشودند. از آن چه گفته شد، به خوبی می‌توان درک کرد که صلح حدیبیه به راستی فتح و پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمین بود و تعجب نیست که قرآن مجید از آن به عنوان «فتح مبین» یاد کند.

﴿۲﴾ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

غرض این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایت فرماید.

﴿۳﴾ وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا

و پیروزی شکست‌ناپذیری نصیب تو کند.

نتایج بزرگ فتح المبین

در این دو آیه قسمتی از نتایج پر برکت «فتح المبین» (صلح حدیبیه) که در آیه قبل آمده تشریح شده است.

و به این ترتیب خداوند چهار موهبت عظیم در سایه این فتح مبین نصیب پیامبرش کرد: مغفرت، تکمیل نعمت، هدایت و نصرت.

پاسخ به چند سؤال مهم در مورد آیه ۲ سوره فتح

در اینجا سؤالات زیادی مطرح شده و مفسران از قدیم ترین ایام تاکنون به پاسخ این سؤالات پرداخته اند.

مخصوصاً سه سؤال زیر درباره نخستین موهبت الهی یعنی موهبت «مغفرت گناهان گذشته و آینده» مطرح است.

- ❧ ۱- باینکه پیامبر به حکم مقام عصمت از هر گناهی پاک است منظور از این جمله چیست؟
- ❧ ۲- به فرض که از این ایراد صرف نظر کنیم چه ارتباطی میان

«فتح حدیبیه» و «آمرزش گناهان» مطرح است .
 ✎ ۳- اگر منظور از جمله «ما تأخَّر» گناهان آینده است، چگونه ممکن است گناهی که صورت نگرفته مورد عفو قرار گیرد؟ آیا این اجازه ارتکاب گناه در آینده نیست؟ هر یک از مفسران به نحوی به حل این اشکالات پرداخته‌اند، اما برای پی بردن به جامع‌ترین پاسخ و تفسیر دقیق این آیات ذکر مقدمه‌ای لازم به نظر می‌رسد و آن این‌که: مهم این است که ما رابطه «فتح حدیبیه» را با مسأله «آمرزش گناه» پیدا کنیم که کلید اصلی پاسخ به سؤالات سه گانه فوق در آن نهفته است .

بادقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می‌رسیم: هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می‌شود و قد برمی‌افرازد، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می‌بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می‌بندند، شایعه‌ها می‌سازند و دروغ‌ها می‌پردازند، گناهان مختلف برای او می‌شمرند و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می‌رسد؟ اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه با شکست شود، دستاویزی محکم برای

اثبات نسبت‌های ناروا به دست مخالفان می‌افتد و فریاد می‌کشند نگفتیم چنین است ، نگفتیم چنان است ؟

اما هنگامی که به پیروزی نایل گردد و برنامه‌های خود را از بوتۀ آزمایش موفق بیرون آورد ، تمام نسبت‌های ناروا نقش بر آب می‌شود و تمام « نگفتیم‌ها » به افسوس و ندامت مبدل می‌گردد و جای خود را به « ندانستیم‌ها » می‌دهد . مخصوصاً در مورد پیامبر اسلام این نسبت‌های ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود ، او را جنگ‌طلب ، آتش افروز ، بی‌اعتناء به سنت‌های راستین ، غیرقابل تفاهم و مانند آن می‌شمردند .

صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آیین او برخلاف آن چه دشمنان می‌پندارند یک آیین پیشرو و الهی است و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسان‌ها و پایانگر ظلم و ستم و جنگ و خونریزی است .

او به خانۀ خدا احترام می‌گذارد ، هرگز بی‌دلیل به قوم و جمعیتی حمله نمی‌کند ، او اهل

منطق و حساب است ، پیروانش به او عشق می‌ورزند ، او به راستی همهٔ انسان‌ها را به سوی محبوبشان الله دعوت می‌کند و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند او طالب صلح و آرامش است .

به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت و بعد از هجرت ، یا تمام گناهانی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند ، همه را شست و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر نمود می‌توان گفت خداوند همهٔ آن‌ها را شستشو کرد .

نتیجه این‌که این گناهان ، گناهان واقعی نبود ، بلکه گناهانی پنداری و در افکار مردم و در باور آن‌ها، چنان‌که در آیهٔ ۱۴ سورهٔ شعراء داستان موسی علیه السلام می‌خوانیم که موسی به پیشگاه خدا عرضه داشت : « وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ » : فرعونیان بر من گناهی دارند که می‌تسم به جرم آن گناه مرا بکشند « در حالی‌که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود .

بدیهی است این نه تنها گناه نبود بلکه حمایت از مظلوم بود ولی از دریچه چشم فرعونیان گناه محسوب می شد .

به تعبیر دیگر « ذَنْبٌ » در لغت به معنی آثار شوم و تبعات کاری است ، ظهور اسلام در آغاز ، زندگی مشرکان را به هم ریخت ، ولی پیروزی های بعد سبب شد که آن تبعات به دست فراموشی سپرده شود .

هر گاه خانه کهنه و فرسوده ای را که سرپناه فعلی ما است و به آن دلبستگی داریم خراب کنند ممکن است این کار را تخطئه کنیم ، ولی بعد از آن که ساختمانی محکم و مجهز به جای آن ساخته شد و تمام ناراحتی ها برطرف گشت ، قضاوت ما به کلی دگرگون می شود . مشرکان مکه ، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن ، ذهنیت نادرستی درباره اسلام و شخص پیامبر داشتند که پیروزی های بعد بر همه آنها خط بطلان کشید . آری اگر رابطه آموزش این گناهان را با مسألة فتح حدیبیه در نظر بگیریم مطلب کاملاً روشن است ، رابطه ای که از « لام » « لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ » استفاده می شود و کلید

رمز برای گشودن معنی آیه است .

اما آن‌ها که به این نکته توجه نکرده‌اند در این جامقام عصمت پیامبر را زیر سؤال برده‌اند و برای او (نعوذ بالله) گناهانی قائل شده‌اند که خدا در پرتو فتح حدیبیه آن‌ها را بخشیده است یا آیه را بر خلاف ظاهر معنی کرده‌اند .

اما روشن است که همه این‌ها تکلفاتی است بدون دلیل ، چه این‌که اگر ما عصمت انبیاء را مخدوش کنیم فلسفه وجودی آن‌ها از میان می‌رود ، زیرا پیامبر باید در همه چیز سرمشق باشد ، چگونه یک فرد گنهکار می‌تواند این نقش را ایفا کند . به علاوه او خود نیاز به رهبر و راهنمای دیگری دارد تا هدایتش نماید . این‌ها همه درباره نخستین موهبت از مواهب چهارگانه‌ای است که خداوند در پرتو «صلح حدیبیه» به پیامبرش داد .

اما «اتمام نعمت پروردگار» و «هدایت به جاده صاف و مستقیم» و «نصرت شکست‌ناپذیر الهی» بعد از پیروزی حدیبیه چیزی نیست که بر کسی مکتوم بماند ، اسلام

به سرعت گسترش یافت ، قلوب آماده را تسخیر کرد ، عظمت تعلیمات آن بر همگان آشکار شد ، سمپاشی‌ها را خنثی نمود ، نعمت خداوندی را کامل کرد و به‌راهی مستقیم به سوی پیروزی‌های عظیم هموار ساخت به‌طوری که در ماجرای فتح مکه لشکر اسلام بدون هیچ‌گونه مقاومت مهم‌ترین دژ دشمن را گشود .

منظور از «ما تَقَدَّم» و «ما تَأَخَّر» در آیه ۲ سورة فتح چیست ؟

در آیه مورد بحث خواندیم که خداوند می‌فرماید : «در سایه این فتح مبین ، گناهان متقدم و متأخر تو را بخشیده» ، در این‌که منظور از «متقدم» و «متأخر» چیست ، بین مفسران گفتگو است .

با توجه به تفسیری که درباره اصل معنی آیه و مخصوصاً رابطه این آمرزش ، با مسأله فتح حدیبیه بیان کردیم روشن می‌شود که مراد تمام نسبت‌های ناروا و گناهانی است که به زعم خود در «گذشته» و «آینده» به پیغمبر اکرم نسبت می‌دادند و اگر این پیروزی بزرگ نصیب نشده بود تمام این گناهان را قطعی می‌پنداشتند ، ولی با حصول این پیروزی هم

نسبت‌های ناروای گذشته برچیده شد و هم آن‌چه ممکن بود در آینده نسبت دهند . شاهد دیگر این تفسیر حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام آمده است که مأمون هنگامی که از این آیه سؤال کرد امام در پاسخ فرمود : «هیچ‌کس نزد مشرکان مکه گنااهش سنگین‌تر از رسول الله نبود ، زیرا آن‌ها ۳۳۰ بت می‌پرستیدند ، هنگامی که پیامبر آن‌ها را به توحید دعوت کرد بسیار بر آن‌ها گران آمد و گفتند: آیا او همه خدایان ما را تبدیل به یک خدا کرده ؟ چیز عجیبی است ... ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده‌ایم این فقط یک دروغ بزرگ است . اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش (بعد از صلح حدیبیه) گشود خداوند فرمود : «ای محمد ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آینده‌ای را که نزد مشرکان عرب به‌خاطر دعوت به توحید داشته و داری ببخشد » ، زیرا بعضی از مشرکان مکه تا آن‌روز ایمان آورده و بعضی‌ها از مکه بیرون رفتند و ایمان نیاوردند ، ولی قادر بر انکار توحید نبودند و لذا گناه پیامبر در نظر آن‌ها به‌خاطر پیروزی بخشوده شد. هنگامی که مأمون این سخن

را شنید عرض کرد: «بَارَكَ اللهُ أَيُّ ابْنِ الْحَسَنِ» (۱)

﴿۴﴾ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ
وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

او کسی است که سکینه و آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان
افزوده شود، لشکر آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خداوند دانا و حکیم است.

نزول سکینه و آرامش بر دل‌های مؤمنان

«سکینه» در اصل از ماده سکون به معنی آرامش و اطمینان خاطری است که هر گونه
شک و تردید و وحشت را از انسان زایل می‌کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می‌دارد.
این آرامش ممکن است جنبه عقیدتی داشته باشد و تزلزل اعتقاد را برطرف سازد، یا
جنبه عملی، به گونه‌ای که ثبات قدم و مقاومت و شکیبایی به انسان بخشد و البته به تناسب

بحث‌هایی که گذشت و تعبیرات خود آیه در این جا بیشتر ناظر به معنی اول است ، درحالی که در آیه ۲۴۸ سورة بقره در داستان « طالوت » و « جالوت » بیشتر روی جنبه‌های عملی تکیه دارد .

باز لازم است در این جا به داستان « صلح حدیبیه » برگردیم و خود را در فضای « حدیبیه » و در جوی که بعد از صلح پیدا شد تصور کنیم ، تا به عمق مفهوم آیه آشنا گردیم . پیامبر خوابی دیده بود - رویایی الهی و رحمانی - که با یارانش وارد مسجدالحرام می‌شوند و به دنبال آن به عزم زیارت خانه خدا حرکت کرد، غالب اصحاب فکر کردند تعبیر این خواب و رؤیای صادقه در همین سفر واقع می‌شود، درحالی که مقدر چیز دیگری بود این از یکسو .

از سوی دیگر مسلمانان مُحَرَّم شده بودند و حیوانات قربانی با خود آورده بودند ، اما برخلاف انتظارشان توفیق زیارت خانه خدا نصیب آن‌ها نشد و پیامبر دستور داد در همان حدیبیه شتران قربانی را نحر کنند و از احرام بیرون آیند ، کاری که برای آن‌ها سخت و

باورنکردنی بود ، چراکه آداب و سنن آنها و نیز دستورات اسلام ایجاب می کرد که تا مناسک عمره را انجام ندهند از احرام بیرون نیایند .

از سوی سوم در مواد صلح نامه حدیبیه مطالبی که پذیرش آن بسیار سنگین می نمود ، از جمله این که اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد مسلمانان او را به خانواده اش تحویل دهند ، اما عکس آن لازم نیست ، وجود داشت . از سوی چهارم به هنگام تنظیم صلح نامه قریش حاضر نشدند کلمه « رسول الله » کنار نام محمد باشد و « سهیل » نماینده قریش با اصرار آن را حذف کرد و حتی با نوشتن « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » نیز موافقت نکرد و اصرار داشت به جای آن « بِسْمِكَ اللَّهُمَّ » نوشته شود که با سنت اهل مکه سازگار بود . واضح است این امور هر کدام به تنهایی مطلب ناگواری بود تا چه رسد به مجموع آنها و به همین جهت تزلزلی در قلوب افراد ضعیف الایمان افتاد ، حتی وقتی سورة فتح نازل شد بعضی با تعجب پرسیدند : چه فتحی ؟ این جا است که باید لطف الهی شامل حال مسلمانان شود و سکینه و آرامش را به

دل‌های آن‌ها بازگرداند ، نه تنها ضعف و فتوری در آنان راه نیابد ، بلکه به مصداق « لَيَزِدُّوا اِيْمَانًا مَّعَ اِيْمَانِهِمْ » بر قدرت ایمان آن‌ها افزوده شود، آیه فوق در چنین شرایطی نازل گردید. این نکته نیز قابل توجه است که در مورد « سکینه » تعبیر به « انزال » شده است و چنان‌که می‌دانیم این تعبیر در قرآن مجید گاهی به معنی ایجاد و خلقت و بخشش نعمت آمده و چون از یک مقام عالی به مقام پایین است این تعبیر در آن به کار رفته است .

دستاوردهای چهارگانه ایمان

اگر ایمان هیچ ثمری جز همین مسأله آرامش نداشت کافی بود که انسان باتمام وجود از آن استقبال کند ، تا چه رسد به ثمرات و برکات دیگر . بررسی حال مؤمنان و افراد بی‌ایمان روشنگر این حقیقت است که گروه دوم در یک حال اضطراب و نگرانی دایم به سر می‌برند ، در حالی‌که گروه اول از اطمینان خاطر بی‌نظیری بهره‌مندند و در سایه آن:

﴿ ۱ - هرگز از کسی جز خدا نمی‌ترسند : « وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ » (۳۹ / احزاب) .

﴿ ۲ - هرگز ملامت‌ها و سرزنش‌ایس و آن در اراده آهنین‌شان اثر نمی‌گذارد :
« وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ » (۵۴ / مائده) .

﴿ ۳ - هرگز به‌خاطر آنچه از دست داده‌اند ، غمگین و ناراحت نمی‌شوند و به آنچه دارند، دلبستگی شدید ندارند و این دو اصل ، سبب می‌شود که آرامش روحی آن‌ها به‌خاطر گذشته و آینده، متزلزل نشود « لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَافَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ » (۲۳ / حدید) .

﴿ ۴ - و بالاخره هرگز در برابر حوادث سخت سست نمی‌شوند و اندوهی به‌خود راه نمی‌دهند و همواره خود را برتر از دشمن می‌بینند : « وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ » (۱۳۹ / آل‌عمران) .

مؤمن در میدان حوادث خود را تنها نمی‌بیند ، دست لطف و حمایت خدا را دائماً بر سر خویش احساس می‌کند و یاری فرشتگان را در وجود خویش لمس می‌کند . در حالی‌که اضطراب حاکم بر افراد بی‌ایمان از خلال گفتار و رفتارشان مخصوصاً به‌هنگام وزش طوفان‌های حوادث کاملاً محسوس است .

سلسله مراتب هفت گانه ایمان

ایمان چه به معنی علم و آگاهی و معرفت باشد و چه به معنی روح تسلیم و پذیرش در برابر حق، دارای درجات و سلسله مراتبی است، چراکه علم، درجاتی دارد و پذیرش و تسلیم نیز دارای مراتب مختلفی است و حتی عشق و شور و محبت توأم با ایمان نیز متفاوت است.

آیه مورد بحث که می گوید: «لَيَزِدُّوْا اِيْمَانًا مَّعَ اِيْمَانِهِمْ» نیز تأکیدی بر این حقیقت است و به همین دلیل یک فرد مؤمن هرگز نباید در یک مرحله از ایمان متوقف گردد، او دائماً به سوی درجات بالاتر از طریق خودسازی و علم و عمل گام برمی دارد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «خداوند ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده: نیکی، صدق، یقین، رضا، وفا، علم، حلم و سپس آن را در میان مردم توزیع نموده، کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤمن کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم یک سهم، دو سهم و بعضی سه سهم قرار داده تا به هفت سهم می رسد».

سپس امام علیه السلام افزود : « آنچه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید و آنچه مربوط به صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید ، مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند » . (۱)

دو وسیله مهم آرامش

در ذیل آیه مورد بحث دو جمله خواندیم که هر کدام بیانگر یکی از عوامل « سکینه » و آرامش مؤمنان است : نخست جمله « وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ » (لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا و تحت فرمان اویند) سپس جمله « وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا » (خداوند علیم و حکیم است) . اولی به انسان می گوید اگر با خدا باشی تمام قوای زمین و آسمان با تو است و دومی به او می گوید : خداوند هم نیازها و مشکلات و گرفتاری های تو را می داند و هم از تلاش ها و کوشش ها و اطاعت و بندگی تو باخبر است .

۱- « کافی » ، جلد ۲ ، باب درجات الایمان ، حدیث ۱ .

با ایمان به این دو اصل چگونه ممکن است آرامش خاطر بر وجود انسان حاکم نگردد؟

﴿ ۵ ﴾ لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً

هدف (دیگر از این فتح المبین) آن بود که مردان و زنان بالایمان را در باغ‌هایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که جاودانه در آن می‌مانند و گناهان آنها را می‌بخشد و این نزد خدا پیروزی بزرگی است.

نتیجه دیگر فتح المبین

کلمه «فوز» که در قرآن مجید معمولاً با توصیف «عظیم» ذکر شده و گاهی نیز همراه با «مبین» و «کبیر» آمده به معنی پیروزی و نیل به خیرات توأم با سلامت است و این در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد هر چند با ازدست دادن مواهب مادی دنیا همراه گردد. به این ترتیب خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد، دو موهبت عظیم نیز به مؤمنان ارزانی داشت: بهشت جاویدان با تمام نعمت‌هایش و عفو

و گذشت از لغزش‌های آنها ، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیا به آنها بخشید و مجموعه این سه نعمت فوز عظیم و پیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند .

﴿ ۶ ﴾ وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ ذَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا

و نیز مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند، حوادث سوئی (که برای مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود، خداوند آنها را غضب کرده و آنها را از رحمت خود دور ساخته و جهنم را برای آنها آماده کرده و چه بد سرانجامی است .

« ذائِرَة » در لغت به معنی حوادث و رویدادهایی است که برای انسان پیش می‌آید ، اعم از خوب و بد ، ولی در این جا با ذکر کلمه « سوء » منظور حوادث نامطلوب است .

«مَصِیر» به معنی حالات مختلفی است که انسان به یکی بعد از دیگری می‌رسد. منافقان به هنگام حرکت پیامبر و مؤمنان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهند گشت، چنان‌که در آیه ۱۲ همین سوره می‌خوانیم: «بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا».

و مشرکان نیز گمان داشتند که محمد با این جمع کم و نداشتن اسلحه کافی، سالم به مدینه باز نخواهند گشت و ستاره اسلام به زودی افول می‌کند. جالب توجه این است که در صحنه «حدیبیه» غالباً مردان مسلمان بودند و در نقطه مقابل نیز مردان منافق و مشرک، ولی در آیات فوق قرآن زنان و مردان را در آن فوز عظیم و این عذاب الیم، مشترک شمرده، این به خاطر آن است که مردان با ایمان که در میدان نبرد حاضر می‌شوند بدون پشتیبانی زنان با ایمان و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق، به اهداف خود نائل نمی‌شوند.

اصولاً اسلام دین مردان نیست که شخصیت زنان را نادیده بگیرد و لذا در هر مورد که

عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می دهد آن ها را صریحاً مطرح می کند ، تا معلوم شود اسلام متعلق به همه انسان ها است .

﴿ ۷ ﴾ وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيْمًا

لشکریان آسمان ها و زمین تنها از آن خدا است و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است.

این سخن یک بار در ذیل مقامات و مواهب اهل ایمان در آخر آیه ۴ آمده و یک بار هم در این جا در ذیل مجازات منافقان و مشرکان ، تا روشن شود خداوندی که تمام جنود آسمان و زمین تحت فرمانش قرار دارند هم قدرت بر آن دارد و هم توانایی بر این ، هرگاه دریای رحمتش موج زند شایستگان را هرجا باشند شامل می شود و هرگاه آتش قهر و غضبش زبانه کشد مجرمی را قدرت فرار از آن نیست .

قابل توجه این که به هنگام ذکر مؤمنان ، خداوند توصیف به « علم و حکمت » شده که مناسب مقام رحمت است ، ولی در مورد منافقان و مشرکان توصیف به « قدرت و حکمت » که مناسب مقام عذاب است .

منظور از «جنود آسمان و زمین» چیست؟

این واژه معنی وسیعی دارد که هم لشکریان فرشتگان الهی را شامل می‌شود و هم لشکریانی همچون صاعقه‌ها، زلزله‌ها، طوفان‌ها، سیلاب‌ها و امواج و نیروهای نامریی دیگری که ما از آن آگاهی نداریم، چراکه همه جنود الهی هستند و سر بر فرمان او دارند.

انواع سه گانه سوء ظن

«سوءظن» گاهی نسبت به خویشان است، گاهی نسبت به دیگران و گاه نسبت به خدا، همان‌طور که «حسن‌ظن» نیز تقسیم سه گانه‌ای دارد.

اما سوءظن نسبت به خویشان در صورتی که به حد افراط نرسد نردبان تکامل است و سبب می‌شود که انسان نسبت به اعمال خود سخت‌گیر و موشکاف باشد و جلوی عجب و غرور ناشی از اعمال نیک را می‌گیرد.

اما اگر این سوءظن در مورد مردم باشد ممنوع است، مگر در مواقعی که فساد بر جامعه غلبه کند که در آن‌جا خوش‌باوری درست نیست. (شرح این مطلب به خواست خدا

در ذیل آیه ۱۲ سورة حجرات خواهد آمد).

و اما «سوءظن» نسبت به خداوند یعنی نسبت به وعده‌های او، نسبت به رحمت و کرم بی‌پایان او، بسیار زشت و زننده و نشانه ضعف ایمان و گناه نشانه عدم ایمان است. قرآن کریم کراراً از سوءظن افراد بی‌ایمان و یا ضعیف‌الایمان، مخصوصاً به هنگام بروز حوادث سخت اجتماعی و طوفان‌های آزمایش یاد می‌کند، که چگونه مؤمنان در این مواقع با حسن‌ظن تمام و اطمینان به لطف پروردگار ثابت قدم می‌مانند اما افراد ضعیف و ناتوان زبان به شکایت می‌گشایند، همان‌طور که در داستان فتح «حذیبیه» نیز منافقان و همفکران آن‌ها گمان بد بردند و گفتند: محمد و یارانش به این سفر می‌روند و باز نمی‌گردند، گویی وعده‌های الهی را به فراموشی سپردند و یا نسبت به آن بدبین بودند. مخصوصاً نمونه روشنی از آن در میدان جنگ احزاب زمانی که مسلمانان سخت تحت فشار قرار گرفتند ظاهر شد و خداوند گمان‌های سوء گروهی را سخت نکوهش کرد: «به‌خاطر ییابید زمانی را که آن‌ها (لشکر احزاب) از سمت بالا و پایین شهر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره

کردند) و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و جان‌ها به لب رسیده بود و گمان‌های بدی به خدا می‌پردید، در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند»^(۱).

حتی در آیه ۱۵۴ آل عمران این گونه گمان‌ها را «ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةُ» (گمان‌های دوران جاهلیت) خوانده است.

به هر حال مسأله حسن‌ظن به خدا و وعده رحمت و کرم و لطف و عنایت او از نشانه‌های مهم ایمان و از وسایل مؤثر نجات و سعادت است.

تا آن‌جا که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام آمده است: «إِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَمَنُ الْجَنَّةِ: حسن‌ظن به خدا بهای بهشت است»^(۲) چه‌بهایی از این سهل‌تر و چه متاعی از آن پرارزش‌تر؟

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «أَحْسِنُ بِاللَّهِ الظَّنَّ، فَإِنَّ اللَّهَ

۱- ۱۰ و ۱۱ / احزاب .

۲- «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۳۸۵.

عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ أَنَا عَبْدُ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي، إِنَّ خَيْرَ فَحْشٍ وَإِنْ شَرُّ فَحْشٍ: گمان خود را به خداوند خوب کن، چرا که خداوند عزوجل می‌فرماید: من نزد ظن بنده مؤمنم هستم هر گاه گمان نیکی نسبت به من داشته باشد، به نیکی با او رفتار می‌کنم و اگر بد باشد به بدی». (۱)

﴿٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً

ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم.

تحکیم موقعیت پیامبر و وظائف مردم در برابر او

گفتیم که صلح حدیبیه از سوی بعضی از ناآگاهان شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت و حتی تعبیراتی که خالی از بی‌حرمتی نسبت به پیامبر نبود در برابر حضرت کردند، مجموع این حوادث ایجاب می‌کرد که موقعیت یا عظمت پیامبر بار دیگر مورد تأکید قرار گیرد.

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۰، صفحه ۳۸۵.

این سه توصیف بزرگ و سه مقام برجسته از مهم ترین مقامات پیامبر است ، «گواه بودن» و «بشیر» و «نذیر» بودن ، گواه بر تمام امت اسلام بلکه به یک معنی گواه بر همه امت ها ، چنان که در آیه ۴۱ سورة نساء آمده است : « فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَاكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا: چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می آوریم و تو را گواه بر این گواهان » .

گواهان پنج گانه که شاهد اعمال انسان ها هستند

اصولاً هر انسانی گواهان زیادی دارد که به پنج گروه به شرح زیر تقسیم می شوند :
 ۱- قبل از هر کس خداوند که عالم الغیب و الشهادة است ناظر بر همه اعمال و نیات ماست .

۲- بعد از او « فرشتگان » مأمور ضبط اعمال آدمی هستند چنان که در آیه ۲۱ سورة ق اشاره شده است : « وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ » .

﴿ ۳ - سپس «اعضای پیکر آدمی» و حتی پوست تن او گواهی می دهند: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: روزی که زبانها و دستها و پاهایشان به آنچه انجام می دادند ، گواهی می دهند» (۲۴ / نور) . « وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ: به پوست های تن خود می گویند چرا بر ضد ما گواهی دادید ؟ می گویند خداوندی که هر موجودی را به نطق در آورده ، ما را گویا ساخته است تا گواهی دهیم » (۲۱ / فصلت) .

﴿ ۴ - « زمین » نیز جزء گواهان است ، همان گونه که در سورة زلزال آمده : « يَوْمَئِذٍ نُخَبِّرُ أَخْبَارَهَا » .

﴿ ۵ - طبق بعضی از روایات « زمان » نیز در آن روز در صف گواهان است ، در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم : « مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى بَنِي آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ ، فَأَفْعَلْ فِي خَيْرٍ وَ أَعْمَلْ فِي خَيْرٍ ، أَشْهَدُكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَ هَذَا أَبَدًا : هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر این که به او می گوید من روز تازه ای هستم و درباره تو گواهی

می‌دهم ، در من کار نیک کن و عمل خیر به‌جا آور ، تا روز قیامت به نفع تو گواهی دهم ، چراکه بعد از این هرگز مرا نخواهی دید» (۱) (۲)

بدون شک گواهی خداوند به تنهایی کافی است ، ولی تعدد گواهان هم اتمام حجت بیشتری است و هم اثر تربیتی قوی‌تری در انسان‌ها دارد .
 ﴿۹﴾ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً
 تا به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید ، او را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام تسبیح کنید .

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۵ ، صفحه ۱۱۲ .

۲- توضیحات بیشتر درباره «گواهان در دادگاه قیامت» ، ذیل آیات ۲۰ - ۲۲
 سورة فصلت مطرح شده است .

«تُعَزِّزُوهُ» از ماده «تعزیر» در اصل به معنی منع است ، سپس به هر گونه دفاع و نصرت و یاری کردن در مقابل دشمنان اطلاق شده است ، به بعضی از مجازات‌هایی که مانع از گناه می‌شود نیز «تعزیر» می‌گویند .

«تُوقِّرُوهُ» از ماده «توقیر» از ریشه «وقر» به معنی سنگینی است، بنابراین «توقیر» در این جا به معنی تعظیم و بزرگداشت است .

مطابق این تفسیر ضمیرهایی که در «تُعَزِّزُوهُ» و «تُوقِّرُوهُ» آمده ، به شخص پیامبر باز می‌گردد و هدف از آن دفاع از او در مقابل دشمن و تعظیم و بزرگداشت او است .
 ﴿۱۰﴾ **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَ اللَّهِ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا**
 آن‌ها که با تو بیعت می‌کنند در حقیقت فقط با خدا بیعت می‌نمایند و دست خدا بالای دست آن‌ها است، هر کس پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است و آن‌کس که نسبت به عهده‌ی که با خدا بسته وفا کند به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد .

«بیعت» به معنی پیمان بستن برای فرمانبرداری و اطاعت از کسی است و چنین مرسوم بوده که آن کس که پیمان اطاعت می‌بست دست خود را در دست پیشوا و رهبر خود می‌گذاشت و پیمان وفاداری را از این طریق اظهار می‌داشت. و از آن‌جا که به هنگام «معامله و بیع» نیز دست به دست هم می‌دادند و قرارداد معامله را می‌بستند، واژه «بیعت» به این پیمان‌ها اطلاق شده است، به‌خصوص این‌که آن‌ها در پیمان خود گویی جان خویش را در معرض معامله با فردی که با او اعلام وفاداری داشتند قرار می‌دادند.

«نَكَثَ» از ماده «نَكَثَ» (بر وزن مکث) به معنی بازگشتن و واپس کردن است، سپس در مورد پیمان شکنی و نقض عهد به کار رفته است.

در این آیه اشاره کوتاهی به مسألة «بیعت رضوان» می‌کند که در آیه ۱۸ همین سوره به طور مشروح‌تر آمده است.

توضیح: طبق تواریخ مشهور پیامبر به دنبال خوابی که دیده بود همراه با ۱۴۰۰

نفر به قصد انجام عمره از مدینه خارج شد ، ولی در نزدیکی مکه مشرکان تصمیم گرفتند که از ورود او و یارانش به مکه جلوگیری کنند ، پیامبر و یارانش در سرزمین « حدیبیه » توقف نموده و سفرایی میان او و قریش رد و بدل شد ، تا به قرارداد صلح حدیبیه انجامید . در این مأموریت‌ها یک بار عثمان از طرف پیامبر مأمور شد که این پیام را به اهل مکه برساند که او به قصد جنگ نیامده و تنها قصدش زیارت خانه خدا است ، ولی مشرکان عثمان را موقتاً توقیف کردند و همین امر سبب شد که میان مسلمانان خبر قتل او شایع گردد و اگر چنین چیزی صحت می‌داشت دلیل بر اعلان جنگ قریش بود ، لذا پیامبر فرمود ما از این جا حرکت نمی‌کنیم تا با این قوم پیکار کنیم و برای تأکید بر این امر مهم از مردم دعوت کرد تا با او تجدید بیعت کنند ، مسلمانان در زیر درختی که آن جا بود جمع شدند و با حضرتش بیعت کردند که هرگز پشت به میدان نکنند و تا آن جا که در توان دارند در قلع و قمع دشمن بکوشند .

این موضوع به گوش مشرکان مکه رسید و رعب و وحشتی در قلوب آنها

افکند و همین امر سبب شد که آنها به این صلح ناخوشایند تن در دهند .
 این بیعت را از این جهت « بیعت رضوان » می نامند که در آیه ۱۸ همین سوره آمده است :
 «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ: خدا از مؤمنان "راضی" شد هنگامی که در
 زیر آن درخت با تو بیعت می کردند» .

تعبیر « يَذُلُّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ » (دست خدا بالای دست آنهاست) کنایه از آن است که بیعت با
 پیامبر یک بیعت الهی است ، گویا دست خدا بالای دست آنها قرار گرفته ، نه تنها با
 پیامبرش که با خدا بیعت می کنند و این گونه کنایات در زبان عرب بسیار معمول است .
 در این آیه ، قرآن مجید به همه بیعت کنندگان هشدار می دهد که اگر بر سر پیمان و عهد
 خود بمانند پاداش عظیمی خواهند داشت ، اما اگر آنها را بشکنند زیانش متوجه خود آنها
 است ، تصور نکنند به خدا ضرری می رسانند ، بلکه بقای جامعه و عظمت و سربلندی و
 قوت و قدرت و حتی موجودیت خویش را به خاطر پیمان شکنی به خطر می افکنند .
 ﴿ ۱۱ ﴾ سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْنَا

يَقُولُونَ بِالسِّنْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبيراً

به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین (عذرتراشی کرده) می گویند: حفظ اموال و خانواده، مارا به خود مشغول داشت (و نتوانستیم در سفر حدیبیه تورا همراهی کنیم) برای ما طلب آمرزش کن ، آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند بگو : چه کسی می تواند در برابر خداوند از شما دفاع کند هر گاه زیانی برای شما بخواهد و یا اگر نفعی اراده کند (مانع گردد) و خداوند به تمام اعمالی که انجام می دهید آگاه است .

عذرتراشی متخلفان

در آیات قبل گفتیم پیامبر بایک هزار و چهارصد نفر از مسلمانان از مدینه به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرد .

از سوی پیامبر در میان قبایل بادیه نشین اعلام شد که همه آنها نیز او را در این سفر همراهی کنند ، ولی گروهی از افراد ضعیف الايمان از انجام این دستور سرباز زدند و

تحلیلشان این بود که چگونه ممکن است مسلمانان از این سفر جان سالم به در برند ، در حالی که قبلاً کفار قریش حالت تهاجمی داشته و جنگ‌های احد و احزاب را در کنار مدینه بر مسلمانان تحمیل کردند ، اکنون که این گروه اندک و بدون سلاح با پای خود به مکه می‌روند و در کنار لانه زنبوران قرار می‌گیرند چگونه ممکن است به خانه‌های خود بازگردند . اما هنگامی که دیدند مسلمانان با دست پر و امتیازات قابل ملاحظه‌ای که از پیمان صلح حدیبیه گرفته بودند سالم به سوی مدینه بازگشتند بی آن‌که از دماغ کسی خون بریزد ، به اشتباه بزرگ خود پی بردند و خدمت پیامبر آمدند تا به نحوی عذرخواهی کرده و کار خود را توجیه کنند و از پیامبر تقاضای استغفار نمایند . ولی آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره فتح نازل گشت و پرده از روی کار آن‌ها برداشت و آن‌ها را رسوا نمود .

به این ترتیب بعد از ذکر سرنوشت منافقان و مشرکان در آیات قبل ، در این جا وضع متخلفان ضعیف‌الایمان را بازگو می‌کند ، تا حلقه‌های این بحث تکمیل گردد .

برای خدا به هیچ وجه مشکل نیست که شما را در خانه‌های امتتان و در کنار زن و فرزند و اموالتان گرفتار انواع بلاها و مصائب کند و نیز برای او هیچ مشکل نیست که در مرکز دشمنان و کانون مخالفان شما را از هر گونه گزند محفوظ دارد ، این جهل شما به قدرت خدا است که این گونه افکار را در نظر شما زینت می‌دهد .

بلکه از اسرار درون سینه‌ها و نیات شما نیز به خوبی با خبر است ، او به خوبی می‌داند که این عذر و بهانه‌ها واقعیت ندارد ، آنچه واقعیت دارد شک و تردید و ترس و ضعف ایمان شما است و این عذر تراشی‌ها بر خدا مخفی نمی‌ماند و هرگز مانع مجازات شما نمی‌شود .

﴿ ۱۲ ﴾ بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَّتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا

بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده‌های خود باز نخواهند گشت و این پندار غلط در دل‌های شما زینت یافته بود و گمان بد کردید و سرانجام هلاک شدید . آری علت عدم شرکت شما در این سفر تاریخی مسأله اموال و زن و فرزند نبود ، بلکه

عامل اصلی سوءظنی بود که به خدا داشتید و با محاسبات غلط خود چنین فکر می‌کردید که این سفر، سفر پایانی عمر پیامبر و مؤمنان است و باید از آن کناره‌گیری کرد. چه هلاکت از این بدتر که از شرکت در این سفر تاریخی و بیعت رضوان و افتخارات دیگر محروم شدید و به دنبال آن رسوایی بزرگ بود و در آینده عذاب دردناک آخرت است. آری شما دل‌های مرده‌ای داشتید که گرفتار چنین سرنوشتی شدید. و به این ترتیب ترس و عافیت‌طلبی و فرار از زیر بار مسئولیت‌ها و سوءظن‌ها را در نظرشان واقعیت‌ها جلوه می‌دهد و نسبت به همه چیز بدبین هستند حتی به پیامبر خدا و حتی نسبت به خدا.

در «نهج البلاغه» در فرمان «مالک اشتر» می‌خوانیم: «إِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ: بخل و ترس و حرص، صفات نکویده مختلفه است

که همه آنها در سوءظن به خدا جمع است» (۱)

﴿۱۳﴾ وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا

و آنکس که ایمان به خدا و پیامبرش نیاورده (سرنوشتش دوزخ است) چرا که ما برای کافران آتش فروزان آماده کرده ایم.

«سَعِيرًا» به معنی برافروخته است.

این آیه بیانگر آن است که موضعگیری های غلط گاه از عدم ایمان سرچشمه می گیرد.

﴿۱۴﴾ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْظُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ كَانَ اللَّهُ

غَفُورًا رَحِيمًا

مالکیت و حاکمیت آسمان ها و زمین از آن خدا است، هرکس را بخواهد (و شایسته بداند)

می بخشد و هرکس را بخواهد، مجازات می کند و خداوند غفور و رحیم است.

در این جا مسئله غفران و آمرزش را بر مسئله عذاب مقدم می‌دارد و در آخر آیه باز هم تأکید بر غفران و رحمت الهی می‌کند ، چراکه هدف از تمام این تهدیدها و انذارها تربیت است و مسئله تربیت ایجاب می‌کند که راه بازگشت به روی گنهکاران و حتی کافران باز باشد، به خصوص این‌که سرچشمه بسیاری از این موضع‌گیری‌های منفی ، جهل و ناآگاهی است و در برابر این‌گونه افراد باید امید به آمرزش افزایش داده شود شاید به راه آیند .

توجیه گناه ، یک بیماری عمومی است

هر قدر گناه سنگین باشد به سنگینی توجیه گناه نیست ، چراکه گناهکار معترف به گناه غالباً به سراغ توبه می‌رود ، اما مصیبت زمانی شروع می‌شود که پای توجیه‌گری‌ها در میان آید که نه تنها راه توبه را به روی انسان می‌بندد، بلکه او را در گناه راسخ‌تر و جری‌تر می‌سازد . این توجیه‌گری گاه برای حفظ آبرو و جلوگیری از رسوایی در برابر مردم است ، اما از آن بدتر زمانی است که برای فریب وجدان صورت گیرد .

این توجیه گری مطلب تازه ای نیست و نمونه های مختلف آن را در تمام طول تاریخ بشر می توان یافت ، که چگونه جنایت کاران بزرگ تاریخ برای فریب خود یا دیگران دست به توجیهات مضحکی می زدند که هر انسانی را غرق تعجب می کند .

قرآن که درس بزرگ تربیت و انسان سازی است در این باره بحث های فراوانی دارد که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم .

﴿۱۵﴾ سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لَنَا خُذُوا هَٰذِهِ نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا

هنگامی که شما در آینده برای به دست آوردن غنایمی حرکت کنید، متخلفان می گویند: بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم (و در این جهاد شرکت نماییم) آن ها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند، بگو: هرگز نباید به دنبال ما بیایید این گونه خداوند از قبل گفته است، اما به زودی می گویند: شما نسبت به ما حسد می ورزید، ولی آن ها جز اندکی نمی فهمند.

متخلفان فرصت طلب

طبق روایات هنگامی که پیامبر گرامی از « حدیبیه » باز می گشت به فرمان خدا مسلمانان شرکت کننده در حدیبیه را بشارت به « فتح خیبر » داد و تصریح فرمود که در این پیکار فقط آن ها شرکت کنند و غنائم جنگی مخصوص آن ها است و تخلف کنندگان را نصیبی از این غنائم نخواهد بود .

اما این دنیا پرستان ترسو همین که از قرائن فهمیدند پیامبر اسلام در این جنگی که در پیش دارد، قطعاً پیروزی شود و غنائم فراوانی به دست سپاه اسلام خواهد افتاد، از فرصت استفاده کرده، خدمت پیامبر آمدند و اجازه شرکت در میدان « خیبر » خواستند و شاید به این عذر نیز متوسل شدند که ما برای جبران خطای گذشته و سبک کردن بار مسئولیت و توبه از گناه و خدمت خالصانه به اسلام و قرآن ، می خواهیم در این میدان جهاد با شما شرکت کنیم ، غافل از این که آیات قرآن از قبل نازل شده بود و سر آن ها را فاش ساخته بود . قرآن در آخرین جمله این آیه می گوید : « ولی آن ها جز اندکی نمی فهمند »

(بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا).

آری ریشه تمام بدبختی های آنها جهل و نادانی و بی خبری است که همیشه دامن گیر آنها بوده است ، جهل در مورد خداوند و عدم معرفت مقام پیامبر و بی خبری از سرنوشت انسان ها و عدم توجه به ناپایداری ثروت دنیا .

درست است که آنها در مسائل مالی و منافع شخصی باهوش و دقیق و باریک بودند ، اما چه جهلی از این بالاتر که انسان همه چیز خود را با اندکی ثروت مبادله کند ؟ سرانجام پیغمبر اکرم طبق نقل تواریخ غنایم خیبر را تنها بر اهل حدیبیه تقسیم کرد ، حتی کسانی که در حدیبیه بودند و موفق به شرکت در غزوه خیبر نشدند ، سهمی برای آنها قرار داد ، البته این موضوع یک مصداق بیشتر نداشت و آن « جابر بن عبدالله » بود . (۱)

﴿١٦﴾ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ

يُسْلِمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ
قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

به متخلفان از اعراب بگو: به زودی از شما دعوت می‌شود که به سوی قومی جنگجو
بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند، اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به
شما می‌دهد و اگر سرپیچی نمایید همان‌گونه که قبلاً نیز سرپیچی نمودید شما را عذاب
دردناکی می‌کند.

هرگاه به راستی از رفتار قبلی خود پشیمان شده‌اید و دست از راحت‌طلبی
و دنیاپرستی برداشته‌اید، باید امتحان صداقت خود را در میدان سخت و
سهمگین دیگری بدهید و گرنه از میدان‌های سخت اجتناب کردن و در میدان‌های راحت و
پرغنیمت شرکت نمودن به هیچ‌وجه ممکن نیست و دلیلی است بر نفاق یا ضعف
ایمان و جبن و ترس شما.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَنْ

يُطِيعُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَقُولْ يُعَذِّبُهُ
عَذَابًا أَلِيمًا

بر «نابینا» و «لنگ» و «بیمار» گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکند) و هر کس که اطاعت از خدا و رسولش نماید، او را در باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌سازد که نهرها از زیر درختانش جاری است و آن‌کس که سرپیچی کند، او را به عذاب دردناکی گرفتار می‌کند.

تنها جهاد نیست که مشروط به قدرت و توانایی است، تمام تکالیف الهی یک سلسله شرایط عمومی دارد که از جمله آن‌ها «توانایی و قدرت» است و در آیات قرآن کراراً به این معنی اشاره شده است، در آیه ۲۸۶ سورة بقره به صورت یک اصل کلی می‌خوانیم: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا: خداوند هیچ‌کس را جز به مقدار طاقتش تکلیف نمی‌کند». ولی البته این گروه گرچه از شرکت در میدان جهاد معافند، اما آن‌ها نیز باید به مقدار توان خود برای تقویت قوای اسلام و پیشبرد اهداف الهی آن بکوشند چنان‌که در آیه ۹۱

سوره توبه می‌خوانیم : «بر ضعیفان و بیماران و آن‌ها که وسیله‌ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند گناهی نیست (که در میدان حاضر نشوند) به شرط این‌که برای خدا و رسولش خیر خواهی کنند» .
یعنی اگر آن‌ها قادر نیستند با دست کاری انجام دهند از آن‌چه در توان دارند با زبان مضایقه نمایند و این تعبیر جالبی است که نشان می‌دهد هر کس آن‌چه در توان دارد باید فروگذار نکند و به تعبیر دیگر اگر نمی‌توانند در جبهه شرکت کنند لااقل «پشت جبهه» را محکم نگه دارند .

این نکته قابل توجه است که مسأله معذور بودن نابینا و لنگ و بیماران سخت مخصوص «جهاد» است ، اما در مسأله «دفاع» هر کس به قدر توانایی خود باید از کیان اسلام و وطن اسلامی و جان دفاع کند و هیچ استثنایی در این زمینه وجود ندارد .
﴿۱۸﴾ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا
خداوند از مؤمنانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد ، خدا

آنچه را در درون قلب آنها (از صداقت و ایمان) نهفته بود می دانست ، لذا آرامش را بر دل های آنها نازل کرد و فتح نزدیکی ، به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود .

﴿ ۱۹ ﴾ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

و غنائم بسیاری که آنرا به دست می آورند و خداوند عزیز و حکیم است .

خشنودی خدا از شرکت کنندگان در بیعت رضوان

گفتیم در ماجرای حدیبیه سفرایی میان « پیامبر » و « قریش » رد و بدل شد ، از جمله پیامبر « عثمان بن عفان » را (که از بستگان ابوسفیان بود و این رابطه ظاهراً در انتخاب او تأثیر داشت) به عنوان نماینده نزد مشرکان مکه و اشراف قریش فرستاد تا آنها را از این حقیقت آگاه کند که مسلمانان به قصد جنگ نیامده اند ، بلکه هدفشان زیارت خانه خدا و احترام کعبه است ، اما قریش عثمان را موقتاً توقیف کردند و به دنبال آن در بین مسلمانان شایع شد که عثمان کشته شده ، پیامبر فرمود: « من از این جا حرکت نمی کنم تا با این گروه پیکار کنم » . سپس به زیر درختی که در آن جا بود آمده و با مردم تجدید بیعت کرد

و از آن‌ها خواست که در پیکار با مشرکان کوتاهی نکنند و کسی پشت به میدان جهاد نکند.^(۱)

آوازه این بیعت در مکه پیچید و قریش سخت به وحشت افتادند و عثمان را آزاد کردند. چنان‌که می‌دانیم این بیعت به عنوان «بیعت رضوان» (بیعت خشنودی خداوند) معروف شد و لرزه بر اندام مشرکان انداخت و نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود.

پاداش چهارگانه مؤمنین پس از بیعت رضوان

هدف از این «بیعت» انسجام هرچه بیشتر نیروها، تقویت روحیه، تجدید آمادگی رزمی، سنجش افکار و آزمودن میزان فداکاری دوستان وفادار بود. خداوند به این مؤمنان فداکار و ایثارگر که در این لحظه حساس با پیامبر بیعت کردند چهار پاداش بزرگ داد که از همه مهم‌تر همین پاداش عظیم یعنی «رضایت و

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

خشنودی» او بود ، همان‌گونه که در آیه ۷۲ سورة توبه نیز می‌خوانیم : « وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ : و رضا و خشنودی خداوند از همه نعمت‌های بهشتی بزرگتر است » .

سپس می‌افزاید: « فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ » .

آن‌چنان «آرامشی» که در میان انبوه دشمنان در نقطه دور دستی از شهر و دیار خود ، در میان سلاح‌های آماده آن‌ها ، با نداشتن اسلحه کافی (چون برای زیارت آمده بودند نه برای جنگ) ترس و وحشتی به دل راه نمی‌دادند و همچون کوه استوار و پابرجا ایستاده بودند .

این دومین موهبت الهی نسبت به آن‌ها بود .

اصولاً الطاف خاص و امدادهای الهی شامل حال کسانی می‌شود که دارای خلوص نیت و صدق و صفای باطنی باشند .

و در پایان این آیه به سومین موهبت اشاره کرده می‌فرماید : « وَ أَتَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً » .

آری این فتح که به گفته اکثر مفسران « فتح خیر » بود (هر چند بعضی آن را فتح مکه شمرده‌اند) سومین پاداش الهی برای این مؤمنان ایثارگر بود .

تعبیر به « قَرِيباً » تأییدی است بر این که منظور « فتح خیبر » است ، زیرا این فتح در آغاز سال هفتم هجرت به فاصله چند ماه بعد از ماجرای حدیبیه تحقق یافت . چهارمین نعمتی که به دنبال بیعت رضوان نصیب مسلمانان شد « غنائم فراوان » مادی بود چنان که در آیه ۱۹ می فرماید : « وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا » .

یکی از این غنائم همان غنائم خیبر بود که در فاصله کوتاهی به دست مسلمانان افتاد و با توجه به ثروت بی حساب یهود خیبر ، این غنائم از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود .

ولی محدود ساختن غنائم به غنائم خیبر دلیل قطعی ندارد و می تواند غنائم سایر جنگ های اسلامی را که بعد از فتح حدیبیه رخ داد در برگیرد .

این سخن را با گفتاری از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم ، او به هنگامی که از پایمردی مسلمانان نخستین و جهاد بی نظیرشان با دشمن سخن می گوید و مخاطبان سست عنصر را مورد نکوهش قرار می دهد ، می فرماید : « فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعُدُونَا الْكَبْتَ وَ

أَنْزَلَ عَلَيْنَا النُّصْرَ ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَائَهُ وَ مُتَّبِعًا أَوْ طَائِفَهُ ... : هنگامی که خداوند صدق و اخلاص ما را دید خواری و ذلت را بر دشمن و پیروزی و نصر را بر ما نازل کرد تا آنجا که اسلام بر صفحه زمین گسترده شد و مناطق پهناوری را برای خویش برگزید ، به جانم سوگند اگر مادر مبارزه همچون شما بودیم ، هرگز پایه‌ای از دین برپا نمی‌شد و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌گشت و به خدا سوگند به جای شیر ، خون می‌دوشید و پشیمان می‌شوید . (۱)

بیعت و خصوصیات آن

بیعت از ماده « بیع » در اصل به معنی دست دادن به هنگام قرارداد معامله است و سپس به دست دادن برای پیمان اطاعت ، اطلاق شده است و آن چنین بود که هرگاه کسی می‌خواست به دیگری ، اعلام وفاداری کند ، او را به رسمیت بشناسد و از فرمانش اطاعت کند ، با او بیعت می‌کرد و شاید اطلاق این کلمه به این معنی ، از این جهت بود که هر یک

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۵۶ .

از دو طرف تعهدی همچون تعهد دو معامله‌گر در برابر دیگری می‌کردند. بیعت‌کننده حاضر می‌شد گاه تا پای جان و گاه تا پای مال و فرزند در راه اطاعت او بایستد و بیعت‌پذیر نیز حمایت و دفاع او را برعهده می‌گرفت.

قرائن نشان می‌دهد که بیعت از ابداعات مسلمین نیست، بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام در میان عرب رواج داشته است و به همین دلیل در آغاز اسلام که طایفه «اوس» و «خزرج» در موقع حج از مدینه به مکه آمدند و با پیامبر در عقبه بیعت کردند، برخورد آن‌ها با مسأله بیعت، برخورد با یک‌امر آشنا بود، بعد از آن پیغمبر گرامی اسلام نیز در فرصت‌های مختلف با مسلمانان تجدید بیعت کرد که یک مورد از آن همین «بیعت رضوان» در حدیبیه بود و از آن گسترده‌تر بیعتی بود که بعد از فتح مکه انجام گرفت که در تفسیر «سوره ممتحنه» شرح آن به خواست خدا خواهد آمد. اما چگونگی «بیعت» به‌طور کلی از این قرار بوده که بیعت‌کننده دست به دست بیعت‌شونده می‌داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری می‌نمود و گاه در ضمن

بیعت شرایط و حدودی برای آن قائل می‌شد، مثلاً بیعت تا پای مال، تا سر حد جان، یا تا سر حد همه چیز حتی از دست دادن زن و فرزند و گاه بیعت تا سر حد عدم فرار و گاه تا سرحد موت بود (اتفاقاً این هر دو معنی در مورد بیعت رضوان در تواریخ آمده است). پیامبر اسلام بیعت زنان را نیز می‌پذیرفت، اما نه از طریق دست دادن، بلکه چنان‌که در تواریخ آمده، دستور می‌داد ظرف بزرگی از آب حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می‌برد و زنان بیعت‌کننده در طرف دیگر.

گاه در ضمن «بیعت» انجام کار یا ترک کارهایی را شرط می‌کردند، همان‌گونه که پیغمبر در بیعت با زنان بعد از فتح مکه شرط کردند که «مشرک نشوند و آلوده به بی‌عفتی نگردند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و امور دیگر» (۱۲ / ممتحنه).

به هر حال درباره احکام بیعت بحث‌های مختلفی است که به طور فشرده در این جا یادآور می‌شویم، هر چند مسائل این بحث در فقه اسلامی نیز در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. ضمناً از روایات به‌خوبی استفاده می‌شود که اگر بیعت جنبه اجبار و اکراه داشته باشد،

یا به صورت غافلگیر کردن مردم انجام گیرد ارزشی ندارد ، بلکه بیعتی با ارزش است که از روی اختیار و آزادی اراده و فکر و مطالعه انجام گیرد .

﴿ ۲۰ ﴾ وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آنها را به چنگ می آورید ، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت و دست تعدی مردم (دشمنان) را از شما بازداشت ، تا نشانه ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند .

فتح خیر دستاورد دیگر صلح حدیبیه

لحن آیه نشان می دهد که منظور از غنائم فراوان در این جا تمام غنائمی است که خداوند نصیب مسلمانان کرد ، چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت ، حتی جمعی از مفسران عقیده دارند که غنائمی را که تا دامنه قیامت به دست مسلمین می افتد در این عبارت داخل است . اما این که می گوید : « این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت » ، غالباً اشاره به

« غنائم خیبر » دانسته‌اند که در فاصله کوتاهی بعد از فتح حدیبیه فراهم شد . این لطف بزرگی بود که آن‌ها با کمی نفرات و نداشتن ابزار جنگی کافی آن‌هم در نقطه‌ای دور از وطن و بیخ گوش دشمن ، مورد تهاجم قرار نگرفتند و چنان رعب و وحشتی از آنان در دل دشمنان افکند که از هرگونه اقدام و حمله خودداری کردند .

﴿ ۲۱ ﴾ **وَأُخْرِى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا**

و نیز غنائم و فتوحات دیگری که شما قدرت بر آن ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد نصیب شما می‌کند و خداوند بر هر چیز توانا است .

تعبیر به « لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا » اشاره به این است که مسلمانان قبل از آن هرگز احتمال چنین فتوحات و غنائمی را نمی‌دادند ، ولی به برکت اسلام و امدادهای الهی این نیرو و توان برای آن‌ها پیدا شد .

جمله « قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا » خداوند آن را احاطه فرموده « اشاره به احاطه قدرت پروردگار بر این غنائم یا فتوحات است .

و بالاخره آخرین جمله آیه یعنی «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا» در حقیقت به منزله بیان علت است برای جمله قبل، اشاره به این که با قدرت خداوند بر همه چیز این گونه فتوحات برای مسلمانان عجیب نیست .

و به هر حال، آیه از اخبار غیبی و پیش‌گویی‌های قرآن مجید درباره حوادث آینده است ، این پیروزی‌ها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این آیات را روشن ساخت .

ماجرای غزوة خیبر

هنگامی که پیامبر گرامی از حدیبیه بازگشت ، تمام ماه ذی‌الحجه و مقداری از ماه محرم سال هفتم هجری را در مدینه توقف فرمود ، سپس با یک‌هزار و چهارصد نفر از یارانش که در حدیبیه شرکت کرده بودند به سوی « خیبر » حرکت کرد ، (جایی که کانون تحریکات ضداسلامی بود و پیامبر برای فرصت مناسبی روزشماری می‌کرد که آن کانون فساد را برچیند) .

قبیله « عَطَفَان » در آغاز تصمیم گرفتند که از یهود « خیبر » حمایت کنند ، ولی بعداً

ترسیدند و خودداری کردند .

هنگامی که پیامبر به نزدیک قلعه‌های « خیبر » رسید ، به یارانش دستور داد توقف کنید ، سپس سر به آسمان بلند کرد و این دعا را خواند : « اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوٰتِ وَ مَا اَظْلَلْنَ وَ رَبَّ الْاَرْضَیْنِ وَ مَا اَقْلَلْنَ ... نَسْأَلُكَ خَیْرَ هَذِهِ الْقَرْیَةِ وَ خَیْرَ اَهْلِهَا وَ نَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَ شَرِّ اَهْلِهَا وَ شَرِّ مَا فِیْهَا : خداوندای پروردگار آسمان‌ها و آنچه بر آن سایه افکنده‌اند و ای پروردگار زمین‌ها و آنچه بر خود حمل کرده‌اند ... از تو خیر این آبادی و خیر اهل آن را می‌خواهیم و به تو شر آن و شر اهلش و شر آنچه در آن است پناه می‌بریم » .

سپس فرمود : بِسْمِ اللّٰهِ ، حرکت کنید و به این ترتیب شبانه به کنار « خیبر » رسیدند و صبحگاهان که اهل « خیبر » از ماجرا با خبر شدند خود را در محاصره سربازان اسلام دیدند ، سپس پیامبر قلعه‌ها را یکی بعد از دیگری فتح کرد ، تا به آخرین قلعه‌ها که از همه محکم‌تر و نیرومندتر بود و فرمانده معروف یهود « مرحب » در آن قرار داشت ، رسید . در این ایام حالت سردرد شدیدی که گهگاه به سراغ پیامبر گرامی می‌آمد به او

دست داد ، به گونه‌ای که یکی دو روز نتوانست از خیمه بیرون آید ، در این هنگام (طبق تواریخ معروف اسلامی) «ابوبکر» پرچم را به دست گرفت و با مسلمانان به سوی لشکر یهود تاخت ، اما بی‌آن‌که نتیجه بگیرد بازگشت ، بار دیگر «عمر» پرچم را به دست گرفت و مسلمانان شدیدتر از روز قبل جنگیدند ، ولی بدون نتیجه بازگشتند .

این خبر به گوش رسول خدا رسید و فرمود : «أَمَّا وَاللَّهِ لَأُعْطِيَنَّهَا غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، يَأْخُذُهَا عَنْوَةً : به خدا سوگند فردا پرچم را به دست مردی می‌سپارم که او خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند و او قلعه را با قدرت فتح خواهد نمود » .
گرفتنها از هر سو کشیده شد که منظور چه کسی است ؟ جمعی حدس می‌زدند که منظور پیامبر علی علیه السلام است ، ولی علی علیه السلام هنوز در آن‌جا حضور نداشت ، چراکه چشم‌درد شدیدی او را از حضور در لشکر مانع شده بود ، اما صبحگاهان علی علیه السلام سوار بر شتری وارد شد و نزدیک خیمه پیامبر پیاده گشت ، در حالی که چشمانش شدیداً دردمی کرد .
پیامبر فرمود : «نزدیک یا» ، نزدیک رفت ، از آب دهان مبارکش بر چشم علی علیه السلام

مالید و چشمش به برکت این اعجاز کاملاً سالم شد ، سپس پرچم را به دست او داد .
 علی علیه السلام با لشکر اسلام به سوی قلعه بزرگ خیبر حرکت کرد ، مردی از یهود از بالای دیوار سؤال کرد تو کیستی ؟ فرمود : « من علی ابن ابیطالب » ، یهودی فریاد کشید : ای جماعت یهود شکستان فرار کنید ، در این هنگام مرحب یهودی فرمانده آن دژ به میدان مبارزه علی علیه السلام آمد و چیزی نگذشت که با یک ضربت کاری بر زمین افتاد .
 جنگ شدیدی میان مسلمانان و یهودیان درگرفت ، علی علیه السلام نزدیک در قلعه آمد و با حرکتی نیرومند و پر قدرت در را از جا کند و به کناری افکند ، به این ترتیب قلعه گشوده شد و مسلمانان وارد شدند آن را فتح کردند .
 یهود تسلیم شدند و از پیامبر خواستند در برابر این تسلیم خون آنها محفوظ باشد ، پیامبر پذیرفت ، غنائم منقول به دست سپاه اسلام افتاد و اراضی و باغهای آنها را

به دست یهود سپرد ، مشروط بر این که نیمی از درآمد آن را به مسلمین بپردازند . (۱)

﴿ ۲۲ ﴾ وَلَوْ فَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما پیکار می کردند ، به زودی فرار می نمودند ، سپس ولی و یآوری نمی یافتند .

﴿ ۲۳ ﴾ سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت .

اگر در حدیبیه جنگی روی می داد مشرکین شکست می خوردند

آیات ۲۲ تا ۲۵ همچنان ابعاد دیگری از ماجرای عظیم « حدیبیه » را بازگو و به دو نکته مهم در این رابطه اشاره می کند .

۱- «کامل ابن اثیر» ، جلد ۲ ، صفحه ۲۲۱ - ۲۱۶ .

نخست این‌که: تصور نکنید که اگر در سرزمین « حدیبیه » درگیری میان شما و مشرکان مکه رخ می‌داد، مشرکان برنده جنگ می‌شدند.

و این منحصر به شما نیست ، « این یک سنت الهی است که در گذشته هم بوده است » . این یک قانون همیشگی الهی است که اگر مؤمنان در امر جهاد ضعف و سستی نشان ندهند و با قلبی پاک و نیتی خالص به مبارزه با دشمنان برخیزند ، خدا آن‌ها را پیروز می‌کند ، ممکن است گاهی در این امر به منظور امتحان یا اهداف دیگری دیر و زودی باشد ، اما قطعاً پیروزی نهایی با آن‌ها است .

اما در مواردی همچون میدان « احد » که جمعی از فرمان پیامبر خدا سرپیچی کردند و گروهی نیات خود را آلوده به عشق دنیا ساختند و به جمع غنائم پرداختند ، سرانجام شکست تلخی دامانشان را گرفت و بعداً نیز چنین است . نکته مهمی را که این آیات تعقیب می‌کند این است که قریش ننشینند و بگویند افسوس که ما قیام نکردیم و این گروه اندک را در هم نکوبیدیم ، افسوس که صید به

خانه آمد و از آن غفلت کردیم ، افسوس و افسوس .

ابداً چنین نیست ، گرچه مسلمانان نسبت به آنها اندک بودند و دور از وطن و مأمن و فاقد سلاح کافی ، ولی با این حال اگر درگیری واقع شده بود بازهم به برکت نیروی ایمان و نصرت الهی پیروزی از آن‌ها بود ، مگر در « بدر » یا در « احزاب » نفرات آن‌ها کم‌تر و تجهیزات دشمن بیشتر نبود ؟ چگونه در هر دو مورد شکست دامن دشمن را گرفت .

﴿ ۲۲ ﴾ وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

او کسی است که دست آن‌ها را از شما و دست شما را از آن‌ها در دل مکه کوتاه کرد ، بعد از آن‌که شما را بر آن‌ها پیروز ساخت و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بینا است .

نکته دیگر این‌که به راستی این ماجرا مصداق روشن « فتح المبین » بود همان توصیفی که قرآن برای آن برگزیده ، جمعیتی محدود بدون تجهیزات کافی جنگی ، وارد سرزمین دشمن شوند ، دشمنی که بارها به مدینه لشکرکشی کرده و تلاش عجیبی برای درهم

شکستن آنها داشته ، ولی اکنون که قدم در شهر و دیار او گذارده‌اند چنان مرعوب شود که پیشنهاد صلح کند، چه پیروزی از این برتر بی آنکه حتی قطره خونی از دماغ کسی بریزد چنین تفوقی بر دشمن حاصل گردد .

بدون شک ماجرای صلح « حدیبیه » در سراسر جزیره عربستان شکستی برای قریش و فتحی برای مسلمین محسوب می‌شد که تا آن حد توانسته بودند از دشمن زهر چشم بگیرند. قابل توجه این که قرآن روی عدم درگیری در دل مکه تکیه می‌کند ، این تعبیر ممکن است اشاره به دو نکته باشد : نخست این که « مکه » کانون قدرت دشمن بود و قاعدتاً می‌بایست از این فرصت مناسب استفاده می‌کردند و به مسلمانان حمله‌ور می‌شدند و به اصطلاح آنها مسلمان‌ها را در آسمان جستجو می‌کردند ، وقتی که آنها را در زمین خودشان به چنگ آوردند نباید به سادگی رها کنند ، اما خداوند قدرت آنها را گرفت . دیگر این که : « مکه » حرم امن خدا بود ، اگر درگیری و خونریزی در آنجا واقع می‌شد از یک سو احترام حرم خدشه‌دار می‌گشت و از سوی دیگر عیب و عاری برای مسلمانان

محسوب می‌شد، که آن‌ها امنیت سنتی این سرزمین مقدس را درهم شکسته‌اند و لذا یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند بر پیامبر و مسلمین این بود که دو سال بعد از این ماجرا مکه فتح شد که آن‌هم بدون خونریزی بود.

﴿۲۵﴾ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ
وَلَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءُ مُؤْمِنَاتٍ لَمَّا تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُمْ فَتُصِيبَكُمْ
مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَرَيُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

آن‌ها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از (زیارت) مسجد الحرام بازداشتند و از رسیدن قربانی‌های شما به محل قربانگاه مانع گشتند و هر گاه مردان و زنان بالیمانی در این میان بدون آگاهی شما زیر دست و پا از بین نمی‌رفتند و از این راه عیب و عاری ناآگاهانه به شما می‌رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی‌شد) هدف این بود که خدا هر کس را می‌خواهد در رحمت خود وارد سازد و اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از هم جدا می‌شدند، کافران را عذاب دردناکی می‌کردیم.

«مَعْكُوفاً» از ماده «عُكُوف» به معنی منع از حرکت و ماندن در یک محل است .
«مَعْرَّة» از ماده «عَرَّ» و «عَرَّ» در اصل به معنی بیماری جَرَب ، یک نوع عارضه شدید پوستی است ، که عارض بر انسان یا حیوانات می شود ، سپس توسعه داده شده و به هر گونه زیان و ضرری که به انسان می رسد ، اطلاق شده است .
«تَزَيَّلُوا» از ماده زوال در این جا به معنی جداگشتن و متفرق شدن است .
یک گناه آن ها کفرشان بود و گناه دیگر این که شما را از مراسم عمره و طواف خانه خدا بازداشتند و اجازه ندادند که شترهای قربانی را در محلش ، یعنی مکه قربانی کنید (محل قربانی برای عمره مکه است و برای حج سرزمین منی) ، در حالی که خانه خدا باید برای همه اهل ایمان آزاد باشد و جلوگیری از آن از بزرگ ترین گناهان است ، همان گونه که قرآن در جای دیگر می گوید : «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ : چه کسی ستمکارتر است از آن کس که مردم را از ذکر نام خدا در مساجد الهی بازدارد» (۱۱۴ / بقره) .
این گناهان ایجاب می کرد که خداوند آن ها را به دست شما کیفر دهد و سخت مجازات کند.

اما چرا چنین نکرد؟ ذیل آیه دلیل آن را روشن ساخته می‌فرماید: «وَلَوْلَا رِجَالُ الْمُؤْمِنُونَ وَ...».

این آیه اشاره به گروهی از مردان و زنان مسلمان است که به اسلام پیوستند ولی به عللی قادر به مهاجرت نشده و در مکه مانده بودند. اگر مسلمانان به مکه حمله می‌کردند، جان این گروه از مسلمانان مستضعف مکه به خطر می‌افتاد و زبان مشرکان باز می‌شد و می‌گفتند لشکر اسلام نه بر مخالفان خود رحم می‌کند و نه حتی به پیروان و موافقان و این عیب و عار بزرگی بود. تعبیر به «مَنْ يَشَاءُ» (هرکس بخواهد) به معنی کسانی است که شایستگی و لیاقت دارند، زیرا مشیت الهی همیشه از حکمت اوسر چشمه می‌گیرد و حکیم بدون دلیل اراده‌ای نمی‌کند و بی حساب کاری انجام نمی‌دهد.

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «لَوْ تَرَىٰ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابَ أَلِيمًا». درست است که خداوند می‌توانست از طریق اعجاز این گروه را از دیگران جدا کند،

ولی سنت پروردگار جز در موارد استثنایی انجام کارها از طریق اسباب عادی است .
از روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل سنت ذیل این آیه نقل شده است ، استفاده
می شود که منظور از آن افراد باایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند ، خداوند به
خاطر آنها این گروه کفار را مجازات نکرد .

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : «کسی از امام علیه السلام سؤال
کرد : « مگر علی علیه السلام در دین خداوند قوی و با قدرت نبود ؟ امام علیه السلام فرمود : « آری
قوی بود ، عرض کرد : « پس چرا بر اقوامی (از افراد بی ایمان و منافق) مسلط شد اما آنها را از
میان نبرد ؟ چه چیز مانع بود ؟ » فرمود : « یک آیه در قرآن مجید . سؤال کرد : « کدام آیه ؟ »
فرمود : « این آیه که خداوند می فرماید : « لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً : اگر آنها
جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم » .

سپس افزود : « خداوند ودیعه های باایمانی در صلب اقوام کافر و منافق داشت و علی علیه السلام هرگز پدران

در انمی کشت تالین و دایع ظاهر گردد... و همچنین قائم ما اهل بیت علیهم السلام: ظاهر نمی شود تالین و دایع آشکار گردد» (۱)

یعنی خدا می داند که گروهی از فرزندان آن ها در آینده با اراده و اختیار خود ایمان را می پذیرند و به خاطر آن ها پدران را از مجازات سریع معاف می کند.

﴿۲۶﴾ اِنْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا

به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دل های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود و آن ها را به تقوی ملزم ساخت که از هر کس شایسته تر و اهل و محل آن بودند و خداوند بر همه چیز عالم است.

تعصب و حمیت جاهلیت بزرگترین عامل گمراهی کفار

«حمیت» در اصل از ماده «حَمَى» به معنی حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می آید و به همین دلیل به حالت خشم و نخوت و «تعصب خشم آلود» نیز «حَمِيت» می گویند .

کفار به خاطر تعصب و حمیت مانع ورود پیامبر و مؤمنان به خانه خدا و انجام مراسم عمره و قربانی ، شدند و گفتند اگر این ها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته اند وارد سرزمین و خانه های ما شوند و سالم بازگردند ، عرب درباره ما چه خواهد گفت ؟ و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی می ماند ؟

این کبر و غرور و تعصب و خشم جاهلی ، حتی مانع از آن شد که هنگام تنظیم صلح نامه « حدیبیه » نام خدا را به صورت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنویسند ، بیاورند ، با این که آداب و سنن آن ها می گفت که زیارت خانه خدا برای همه مجاز و سرزمین مکه حرم امن است ، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در آن سرزمین یا در مراسم حج و عمره

می‌دید مزاحم او نمی‌شد .

آن‌ها با این عمل هم احترام خانه خدا و حرم امن او را شکستند و هم سنت‌های خود را زیر پا گذاشتند و هم پرده ضخیمی میان خود و حقیقت کشیدند و چنین است اثرات مرگبار «حمیت‌های جاهلیت» .

سپس می‌افزاید : در مقابل آن « خداوند حالت سکینه و آرامش را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود » (فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ) . این وقار و آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند و اعتماد بر لطف او بود ، آن‌ها را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت کرد و آتش خشمشان را فرو نشاند ، تا آن‌جا که برای حفظ اهداف بزرگ خود حاضر شدند جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» که رمز اسلام در شروع کارها بود، بردارند و به جای آن «بِسْمِكَ اللَّهُمَّ» که از یادگارهای دوران گذشته عرب بود در آغاز صلح نامه حدیبیه بنگارند و حتی لقب «رسول الله» را از کنار نام گرامی «محمد» حذف کنند. و حاضر شدند که بر خلاف عشق و علاقه سوزانی که به زیارت خانه خدا و مراسم

عمره داشتند از همان « حدیبیه » به سوی مدینه بازگردند و شترهای خود را بر خلاف سنت حج و عمره در همان جا قربانی کنند و بدون انجام مناسک از احرام به درآیند . آری فرهنگ جاهلیت دعوت به « حمیت » و « تعصب » و « خشم جاهلی » می‌کند ، ولی فرهنگ اسلام به « سکینه » و « آرامش » و « تسلط بر نفس » . سپس می‌افزاید : « وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةً التَّقْوَى وَكُنُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا » . « کلمه » در این جا به معنی « روح » است ، یعنی خداوند روحیه تقوا را بر دل‌های آنها افکند و ملازم و همراهشان ساخت .

حَدَّیْتُ جاهلیت چیست ؟

این واژه گاه در معنی مذموم (توأم با قید جاهلیت ، یا بدون آن) و گاه در معنی ممدوح و پسندیده به کار می‌رود و اشاره به غیرت منطقی و تعصب در امور مثبت و سازنده است . ولی غالباً در همان معنی مذموم به کار رفته است ، چنان‌که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه « قاصعه » بارها روی این معنی تکیه کرده است و در مذمت ابلیس که پیشوای مستکبران

بود ، می فرماید : « صَدَقَهُ بِهٖ اَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ وَ اِخْوَانُ الْعَصِيَّةِ وَ فُرْسَانُ الْكِبْرِ وَ الْجَاهِلِيَّةِ :
 او را فرزندان نخوت و حمیت و برادران عصبیت و سواران بر مرکب کبر و جهالت تصدیق کردند .^(۱)
 به هر حال شک نیست که وجود چنین حالتی در فرد یا جامعه باعث
 عقب ماندگی و سقوط آن جامعه است ، پرده های سنگینی بر عقل و فکر انسان می افکند
 و او را از درک صحیح و تشخیص سالم باز می دارد و گاه تمام مصالح او را به باد فتنای دهد .
 در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم وقتی که از حضرت
 درباره « عصبیت » سؤال کردند ، فرمود : « تعصبی که موجب گناه است ، این است
 که انسان بدان قوم خود را از نیکان قوم دیگر برتر بشمرد ، ولی دوست داشتن قوم خود تعصب
 نیست ، تعصب آن است که آن ها را در ظلم و ستم یاری کند .^(۲) »

۱- « نهج البلاغه » ، خطبة ۱۹۲ (خطبة قاصعه) .

۲- « تفسیر نور الثقلین » ، جلد ۵ ، صفحه ۷۳ ، حدیث ۷۰ .

بهترین راه مبارزه با این خوی زشت و طریق نجات از این مهلکه بزرگ ، تلاش و کوشش برای بالا بردن سطح فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم و جمعیت است .

﴿ ۲۷ ﴾ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُخْلَقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا

خداوند آن چه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست بود ، به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده ، یا ناخن های خود را کوتاه کرده و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید ، ولی خداوند چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود) و قبل از آن فتح نزدیکی (برای شما) قرار داد

رؤیای صادقۀ پیامبر

این آیه نیز فراز دیگری از فرازهای مهم داستان « حدیبیه » را ترسیم می کند ، ماجرایی

این بود :

پیامبر در مدینه خوابی دید که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک « عمره » وارد مکه می‌شوند و این خواب را برای یاران بیان کرد ، همگی شاد و خوشحال شدند ، اما چون جمعی تصور می‌کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد ، هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی آن‌ها بستند ، گرفتار شک و تردید شدند ، که مگر رؤیای پیامبر هم ممکن است نادرست از آب درآید ؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم ؟ پس چه شد این وعده ؟ و کجا رفت آن خواب رحمانی ؟

پیامبر در پاسخ این سؤال فرمود : « مگر من به شما گفتم این رؤیا همین امسال تحقق خواهد یافت ؟ »

آیه فوق در همین رابطه در طریق بازگشت به مدینه نازل شد و تأکید کرد که این رؤیای صادق بوده و چنین مسأله‌ای حتمی و قطعی و انجام شدنی است .

﴿ ۲۸ ﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده ، تا آن را بر همه ادیان پیروز کند و کافی است که خدا شاهد این موضوع باشد .
این وعده ای است صریح و قاطع ، از سوی خداوند قادر متعال ، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان .

آری منطق نیرومند اسلام و محتوای غنی و پربار آن ، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرک آلود را جاروب کند و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وادارد و با جاذبه عمیق خود دل ها را به سوی این آیین خالص جلب و جذب کند . علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته و هم اکنون بیش از ۴۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند ، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسماً در زیر این

پرچم قرار می‌گیرد و این امر به وسیله قیام «مهدی» (ارواحنا فداه) تکمیل می‌گردد ، چنان‌که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است که فرمود : « لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا ادْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ : در سراسر روی زمین خانه‌ای از سنگ و گل ، یا خیمه‌هایی از کرک و مو ، باقی نمی‌ماند ، مگر این‌که خداوند اسلام را در آن وارد می‌کند » . (۱)

در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه مشابه آن آیه ۳۳ سورة توبه در جلد ۷ تفسیر نمونه ، صفحه ۳۷۱ آورده شده است .

﴿ ۲۹ ﴾ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازْرَوْهُ فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ

اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

صفات پنج‌گانه یاران پیامبر

در آخرین آیه ترسیم بسیار گویایی از اصحاب و یاران خاص پیامبر و آنها که در خط او بودند، از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است

برای آنها که در « حدیبیه » و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادند و هم درس آموزنده‌ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار .

در آغاز می‌فرماید : « محمد فرستاده خدا است » .

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را در طی پنج صفت چنین بیان می‌کند :

۱- « کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند » (وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) .

۲- در دومین وصف می‌گوید : « امداد میان خود رحیم و مهربانند » (رُحَفَاءُ بَيْنَهُمْ) .

آنها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و هم‌کیشانند و آتشی سخت و سوزان و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان . در حقیقت عواطف آنها در این « مهر » و « قهر » خلاصه می‌شود .

۳- در سومین صفت که از اعمال آنها سخن می‌گوید می‌افزاید : « پیوسته

آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند » (تَرِيَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا) .

این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش «رکوع و سجود» ترسیم شده به عنوان حالت دائمی و همیشگی آنها ذکر می‌کند، عبادتی که رمز تسلیم در برابر فرمان حق و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است.

﴿۴- در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می‌کند، می‌فرماید: «آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند» (يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا). نه برای تظاهر و ریا قدم برمی‌دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده و انگیزه حرکت آنها در تمام زندگی همین است و بس. حتی تعبیر به «فَضْل» نشان می‌دهد که آنها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می‌دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می‌گویند خداوندا! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما.

﴿۵- در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آنها بحث کرده، می‌گوید: «شانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است» (سِيفَاهُمْ فِي

وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ).

« سیفا » در اصل به معنی علامت و هیئت است ، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن هرچند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه‌های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می‌شود .

به تعبیر دیگری « قیافه » آنها به خوبی نشان می‌دهد که آنها انسان‌هایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند ، نه تنها در صورت آنها ، که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است .

به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می‌افزاید: « این توصیف آنها (یاران محمد) در تورات است » (ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ) .

این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است .

سپس به توصیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی « انجیل » پرداخته ،

چنین می‌گوید: «توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد» (وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازْرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ).

«شَطْئاً» به معنی «جوانه» و «جوجه» است، جوانه‌هایی که از پایین ساقه و کنار ریشه‌ها بیرون می‌آید. «ازَر» از ماده «مُؤَاوَرَة» به معنی معاونت است. «إِسْتَغْلَظَ» از ماده «غَلِظَتْ» به معنی سفت و محکم شدن است. جمله «إِسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ» مفهومی این است که به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده، (توجه داشته باشید که «سوق» جمع «ساق» است). تعبیر «يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ» یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه‌های زیاد و محصول وافر رسیده که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می‌روند. جالب این‌که: در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و

یاران محمد ذکر شده است ، (جوانه زدن - کمک کردن برای پرورش - محکم شدن - برپای خود ایستادن - نمو چشمگیر اعجاب‌انگیز) .

درحقیقت اوصافی که در تورات برای آن‌ها ذکر شده ، اوصافی است که ابعاد وجود آن‌ها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت‌ظاهر بیان می‌کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آن‌ها در جنبه‌های مختلف است .

آری آن‌ها انسان‌هایی هستند با صفات والا که آنی از «حرکت» باز نمی‌ایستند ، همواره جوانه می‌زنند و جوانه‌ها پرورش می‌یابد و بارور می‌شود .

همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز خیل تازه‌ای بر جامعه اسلامی می‌افزایند .

سپس در دنباله آیه می‌افزاید : این اوصاف عالی ، این نمو و رشد سریع و این حرکت پر برکت ، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می‌آورد ، سبب خشم کفار می‌شود :

«این برای آن است که کافران را به خشم آورد» (لَيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ) . و در پایان آیه می‌فرماید :

« خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است » (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا).

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود ، بنابراین تکرار این دو وصف ، اشاره به تداوم آن است ، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد داده که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند و گرنه کسانی که یک روز در زمره دوستان و یاران او بودند و روز دیگر از او جدا شدند و راهی بر خلاف آن در پیش گرفتند ، هرگز مشمول چنین وعده‌ای نیستند .

جمله « وَالَّذِينَ مَعَهُ » (کسانی که با او هستند) مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر نیست ، چراکه منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از « مَعَهُ » به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است .

بنابراین ما هرگز نمی‌توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصران و همنشینان پیامبر استفاده کنیم .

ولی هرگاه خود را از پیشداوری‌ها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می‌سازد :

جمله «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست ، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» قرار گرفته که مفهومی شامل تمام کسانی است که تا دامنۀ قیامت به نیکی از آن‌ها پیروی می‌کنند . همان‌گونه که «تابعان» اگر یک‌روز در خطایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می‌شوند. عین این مطلب درباره «صحابه» نیز می‌آید ، زیرا آن‌ها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یک روز این عنوان از آن‌ها سلب شود از دایرۀ رضایت الهی بیرون خواهند رفت .

و به تعبیر دیگر، تعبیر به «احسان» هم در مورد «تابعان» است و هم در مورد «متبوعان» ، بنابراین هر کدام از این دو ، «خط احسان» را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود .

محبت متقابل اسلامی

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است، تأکید فراوانی بر روی اصل «رُحْمَاءُ بَيْنَهُمْ» دیده می‌شود.

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی‌کند، تنه‌ایش نمی‌گذارد، تهدیدش نمی‌کند و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند «رُحْمَاءُ بَيْنَهُمْ» نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید و حتی در غیاب آن‌ها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آن‌گونه که انصار در عصر رسول الله بودند.» (۱)

ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگی‌هایی که برای مؤمنان راستین و یاران رسول الله نقل می‌کند، فاصله گرفته‌اند، گاه آن‌چنان به

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۷۷ حدیث ۹۱.

جان هم می افتند و کینه توزی و خونریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام آن چنان نکردند . گاه با کفار آن چنان پیوند دوستی می بندند که گویی برادرانی از یک اصل و نسبند . نه خبری از آن رکوع و سجود است و نه آن نیت پاک و « اِبْتِغَاءِ فَضْلِ اللَّهِ » و نه آثار سجود در چهره نمایان و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن . و عجب این که هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می خوریم؟ باز «حمیت های جاهلیت» مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.

پایان سورة فتح

سورة حجرات

فضیلت تلاوت سورة «حجرات»

پیرامون فضیلت این سوره در حدیثی از پیامبر اسلام می‌خوانیم: «هرکس سوره "حجرات" را بخواند، به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده‌اند، ده حسنه به او داده می‌شود». (۱)
امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه فرموده‌اند: «هرکس سوره "حجرات" را در هر شب یا هر روز بخواند از زائران محمد خواهد بود». (۲)

بدیهی است این همه حسنات به عدد مطیعان و عاصیان در صورتی است که اعمال هریک از این دو را که در آیات این سوره منعکس است، دقیقاً در نظر بگیرد و در آن بیندیشد و مسیر خود را بر اولی منطبق و از دومی جدا سازد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایگر

﴿۱﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرد و پیشی
مگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و دانا است.

آداب حضور پیامبر

در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورهای انضباطی نازل شده که آن را شایسته
نام «سوره اخلاق» می‌کند.

منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر پیشی نگرفتن بر آنها است در
کارها و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر است.
مسئولیت انضباط «رهروان» در برابر «رهبران» آنها هم یک رهبر بزرگ الهی ایجاب

می‌کند که در هیچ کار و هیچ سخن و برنامه ، بر آن‌ها پیشی نگیرند و شتاب و عجله نکنند . البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار رهبر الهی نگذارند ، بلکه منظور جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آن‌ها است ، حتی نباید درباره مسائل بیش از اندازه لازم سؤال و گفتگو کرد ، باید گذاشت که رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح کند ، آن‌هم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی‌کند و نیز اگر کسی سؤالی از او می‌کند نباید دیگران پیشقدم شده ، پاسخ سؤال را عجولانه بگویند ، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است .

﴿ ۲ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد ، در حالی که نمی‌دانید .

جمله اول (لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...) اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر نکنید، که این خود یک نوع بی ادبی در محضر مبارک او است، پیامبر که جای خود دارد، این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است. اما جمله (لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ...) ممکن است تأکیدی بر همان معنی جمله اول باشد یا اشاره به مطلب تازه‌ای و آن ترک خطاب پیامبر گرامی با جمله «یا محمد» و تبدیل آن به «یا رسول الله» است.

بدیهی است اگر این گونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد، موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه.

در صورت اول علت حبط و نابودی اعمال روشن است، زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می شود.

و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد و نابود شدن ثواب بعضی از اعمال به خاطر بعضی از گناهان خاص، بی مانع

است ، همان‌گونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است و دلایل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد ، هرچند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه « حسنات » و « سیئات » ثابت نشده است ، اما در مورد بعضی از « حسنات » و « سیئات » مهم ، دلائلی نقلی وجود دارد و دلیلی هم از عقل برخلاف آن نیست .^(۱)

﴿ ۳ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ
لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ

آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می‌کنند ، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوی خالص نموده و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است .

۱- شرح بیشتر پیرامون مسأله "حبط" را در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۷۰ ، ذیل آیه ۲۱۷ سورة بقره مطالعه کنید .

«يَغْضُوبُونَ» از ماده «غَضَّ» (بر وزن حَظَّ) به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صدا است و نقطه مقابل آن خیره نگاه کردن و صدا را بلند نمودن است .
 «امْتَحَنَ» از ماده «امتحان» در اصل به معنی ذوب کردن طلا و گرفتن ناخالصی آن است، ولی بعداً در معنی آزمایش به کار رفته است ، مانند آیه مورد بحث ، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقوی است .

قابل توجه این که : در آیه قبل تعبیر به «نبی» شده و در این جا تعبیر به «رسول الله» و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر از خود چیزی ندارد ، او فرستاده خدا و پیام آور او است ، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است و رعایت ادب نسبت به او رعایت نسبت به خداوند است .

﴿۴﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
 (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدای زنند ، اکثرشان نمی فهمند .
 «حُجُرَات» جمع «حُجْرَة» در این جا اشاره به اطاق های متعدد است که در کنار مسجد

پیامبر برای همسران او تهیه شده بود و در اصل از ماده « حَجَر » به معنی منع است ، زیرا « حُجْرَة » مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است و تعبیر به « وراء » در این جا به معنی بیرون است، از هر طرف که باشد، زیرا در حجره های پیامبر به مسجد گشوده می شد و افراد نادان و عجول گاه در برابر در حجره می آمدند و فریاد یا محمد می زدند، قرآن آنها را از این کار نهی می کند .

این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت ادب نکند و با صدای بلند و نامؤدبانه ، همچون اعراب « بنی تمیم » پشت خانه پیامبر اکرم بیاید و فریاد زند : « يَا مُحَمَّدُ، يَا مُحَمَّدُ أُخْرِجْ إِلَيْنَا » و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدین وسیله ایذاء و آزار نماید .

اصولاً هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر می رود ، بر ادب او افزوده می شود ، زیرا « ارزش ها » و « ضدا ارزش ها » را بهتر درک می کند و به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بی خردی است ، یا به تعبیر دیگر بی ادبی کار حیوان و ادب کار انسان است.

تعبیر به «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (غالب آن‌هانی فهمند) یا به خاطر این است که «أَكْثَرُ» در زبان عرب‌گاه به معنی "همه" می‌آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می‌برند، که حتی اگر یک نفر مستثنی بوده باشد حق او ضایع نشود، گویی خداوند با این تعبیر می‌فرماید: «من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می‌کنم، پس شما چرا رعایت نمی‌کنید».

﴿۵﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
هر گاه آن‌ها صبر می‌کردند تا خود به سراغشان آبی برای آن‌ها بهتر بود و خداوند غفور و رحیم است.

درست است که عجله و شتاب‌گاه سبب می‌شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبایی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و آمرزش و اجر عظیم است و مسلماً این بر آن برتری دارد.
و از آن‌جا که افرادی ناآگاهانه قبلاً مرتکب چنین کاری شده بودند و با نزول این دستور

الهی طبعاً به وحشت می افتادند ، قرآن به آن ها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند ، مشمول رحمت خداوند می شوند ، لذا در پایان آیه می فرماید : « و خداوند غفور و رحیم است » (وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ) .

ادب برترین سرمایه است

در اسلام اهمیت زیادی به مسأله رعایت آداب و برخورد توأم با احترام و ادب با همه کس و هر گروه وارد شده است که به عنوان نمونه در این جا به چند حدیث اشاره می شود .
علی علیه السلام می فرماید : « الْأَدَبُ يُغْنِي عَنِ الْحَسَبِ : ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند » . (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است : « خَمْسٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيْهِ لَمْ يَكُنْ فِيْهِ كَثِيْرٌ مُّسْتَمْتَعٌ ، قَبْلَ وَ مَا هُنَّ يَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ ، قَالَ : الدِّيْنُ وَ الْعَقْلُ وَ الْحَيَاءُ وَ

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۷۵ ، صفح ۶۸ و ۶۷ .

حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْأَدَبِ: پنج چیز است که در هر کس نباشد، صفات و امتیازات قابل ملاحظه‌ای نخواهد داشت، عرض کردند: ای فرزند رسول الله آن‌ها چیست؟ فرمود: دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب». (۱)

به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می‌کنیم، می‌بینیم که دقیق‌ترین نکات مربوط به ادب را حتی با افراد کوچک رعایت می‌کردند. اصولاً دین مجموعه‌ای است از آداب: ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر و پیشوایان معصوم، ادب در مقابل استاد و معلم و پدر و مادر و عالم و دانشمند. حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می‌دهد خداوند با آن عظمت هنگامی که باندگان خود سخن می‌گوید آداب را کاملاً رعایت می‌کند. جایی که چنین است، تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است.

۱- «بحار الانوار»، جلد ۷۵، صفحه ۶۸ و ۶۷.

در حدیثی می‌خوانیم: « هنگامی که آیات آغاز سورة مؤمنون نازل شد و یک سلسله آداب اسلامی را به آن‌ها دستور داد، از جمله مسأله خشوع در نماز، پیامبر اسلام که قبلاً به هنگام نماز گاه به آسمان نظر می‌افکند، دیگر سر بر نمی‌داشت و دائماً به زمین نگاه می‌فرمود» (۱).

در مورد پیامبر خدا نیز این موضوع تا آن حد مهم است که قرآن صریحاً در آیات فوق می‌گوید صدا را بلندتر از صدای پیامبر کردن و در مقابل او جار و جنجال راه‌انداختن موجب حبس اعمال و از بین رفتن ثواب است. روشن است تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر کافی نیست، بلکه امور دیگری که از نظر سوء ادب همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز در محضرش ممنوع است و به اصطلاح فقهی در این‌جا باید «إِلْغَاءِ خُصُوصِيَّتِ» و «تَنْقِيحِ مَنَاطِ» کرد و اشباه و نظایر آن را به آن ملحق نمود.

۱- «تفسیر مجمع‌البیان، تفسیر فخر رازی»، ذیل آیه ۲ / مؤمنون.

حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده ، گفته‌اند مراحل پایین‌تر ، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می‌شود ، مسلمانان موظفند در برابر آن‌ها نیز آداب را رعایت کنند .

انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا

مسأله مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی‌رسد و اگر بخواهند کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند به‌طور خود سرانه عمل کنند ، شیرازه کارها به هم می‌ریزد ، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند . بسیاری از شکست‌ها و ناکامی‌ها که دامنگیر جمعیت‌ها و گروه‌ها و لشکرها شده از همین رهگذر بوده است و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر یا بعد از او چشیده‌اند که روشن‌ترین آن‌ها داستان شکست احد به خاطر بی‌انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود .

قرآن مجید این مسأله فوق‌العاده مهم را در عبارات کوتاه آیات فوق به صورت جامع و

جالب مطرح ساخته ، می فرماید : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» . وسعت مفهوم آیه چنانکه گفتیم به قدری زیاد است که هرگونه «تقدم» و «تأخر» و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می شود . با این حال در تاریخ زندگی پیامبر موارد زیادی دیده می شود که افرادی بر فرمان او پیشی گرفتند ، یا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپیچی نمودند و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند ، از جمله این که :

❧ ۱ - هنگامی که پیامبر برای فتح مکه حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) ماه مبارک رمضان بود ، جمعیت زیادی با حضرت بودند ، گروهی سواره و گروهی پیاده ، وقتی به منزلگاه «کراع الغمیم» رسیدند ، دستور دادند ظرف آبی آورند و حضرت روزه خود را افطار کرد ، همراهان نیز افطار کردند ، ولی عجیب این که جمعی از آنها بر پیامبر پیشی گرفتند و حاضر به افطار نشدند و بر روزه خود باقی ماندند ، پیامبر آنها را عَصَاة

یعنی «جمعیت گناهکاران» نامید. (۱)

❧ ۲ - داستان تخلف از لشکر «اسامه» در آستانه وفات پیامبر معروف است که حضرت به مسلمانان دستور داد که به فرماندهی «اسامه بن زید» برای جنگ با رومیان آماده شوند و به مهاجران و انصار فرمود با این لشکر حرکت کنند. شاید می‌خواست به هنگام رحلتش مسائلی که در امر خلافت واقع شد، تحقق نیابد و حتی تخلف‌کنندگان از لشکر اسامه را لعن فرمود، اما با این حال گروهی از حرکت سرباز زدند، به‌بهاغه این‌که در این شرایط خاص پیامبر را تنها نمی‌گذاریم. ❧ ۳ - داستان «قلم و دوات» در ساعات آخر عمر پیامبر گرامی اسلام نیز معروف و تکان‌دهنده است و بهترین است که ترجمه عبارت صحیح مسلم را در این جا بیاوریم. «هنگامی که وفات پیامبر نزدیک شد، گروهی در خانه نزد او بودند از جمله «عمر بن خطاب»، پیامبر

فرمودند : نامه‌ای بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید ، عمر گفت : بیماری بر پیامبر غلبه کرده (والعیاذ بالله سخنان ناموزون می‌گوید) قرآن نزد شماست و همین کتاب الهی ما را کافی است. در این هنگام در میان حاضران در خانه اختلاف افتاد ، بعضی گفتند بیاورید تا پیامبر نامه خود را بنویسد ، تا هرگز گمراه نشوید ، در حالی که بعضی دیگر سخن عمر را تکرار می‌کردند ، هنگامی که سخنان ناموزون و اختلاف بالا گرفت، پیامبر فرمود برخیزید و از من دور شوید .^(۱)

قابل توجه این که عین این حدیث را با مختصر تفاوتی «بخاری» نیز در «صحیح» خود آورده است .^(۲)

این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است که نیاز به تحلیل فراوان دارد و این جا جای شرح آن نیست ، ولی به هر حال یکی از روشن‌ترین موارد

۱- «صحیح مسلم»، جلد ۳، کتاب الوصیه، حدیث ۲۲، صفحه ۱۲۵۹ .

۲- «صحیح بخاری» ، جلد ۶ ، باب مرض النبی و وفاته ، صفحه ۱۱ .

تخلف از دستور پیامبر و مخالفت با آیه مورد بحث «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» محسوب می‌شود.

﴿٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

به اخبار فاسقان اعتنا نکنید

به همان اندازه که حجیت خبر واحد ثقه، به زندگی سامان می‌بخشد، تکیه بر اخبار غیرموثق بسیار خطرناک و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه‌ها است، مصائب فراوانی به بار می‌آورد، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می‌اندازد و انسان را به بیراهه و انحراف می‌کشاند و به تعبیر جالب قرآن درآیه مورد بحث سرانجام مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود. این نکته نیز قابل توجه است که ساختن خبرهای دروغین و تکیه بر اخبار غیرموثق

یکی از حربه‌های قدیمی نظام‌های جبار و استعماری است که به وسیله آن جوکاذبی ایجاد کرده و با فریب و اغفال مردم ناآگاه آن‌ها را گمراه می‌سازند و سرمایه‌های آن‌ها را به تاراج می‌برند. اگر مسلمانان دقیقاً به همین دستور الهی که در این آیه وارد شده عمل کنند و خبرهای فاسقین را بدون تحقیق و تبیین نپذیرند، از این بلاهای بزرگ مصون خواهند ماند. این نکته نیز قابل توجه است که مسئله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است، منتها گاهی این وثوق از ناحیه اعتماد به «شخص خبر دهنده» حاصل می‌شود و گاه از قرائن دیگری از بیرون، لذا در پاره‌ای از موارد با این که گوینده خبر فاسق است ما به خبر او اطمینان پیدا می‌کنیم.

بنابراین این وثوق و اعتماد از هر راهی حاصل شود، خواه از طریق عدالت و تقوا و صداقت گوینده باشد و یا از قرائن خارجی، برای ما معتبر است و سیره عقلا که مورد امضای شرع اسلام قرار گرفته، نیز بر همین اساس است. به همین دلیل در فقه اسلامی می‌بینیم بسیاری از اخباری که سند آن‌ها ضعیف است،

به خاطر این که مورد «عمل مشهور» قرار گرفته و آن ها از روی قرائنی به صحت خبر واقف شده اند ، معیار عمل قرار می گیرد و بر طبق آن فتوا می دهند . به عکس گاه اخباری نقل شده که گوینده آن شخص معتبری است ، ولی قرائنی از خارج ما را نسبت به آن خبر بدبین می سازد ، این جاست که چاره ای جز رها کردن آن نداریم ، هر چند گوینده آن شخص عادل و معتبری است .

بنابراین معیار در همه جا اعتماد به خود «خبر» است ، هر چند عدالت و صداقت راوی غالباً وسیله ای است برای این اعتماد ، اما یک قانون کلی نیست .

﴿۷﴾ **وَأَعْلَمُوا أَنَّ فَيْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ**

و بدانید رسول خدا در میان شما است ، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد ، ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دل های تان

زینت بخشیده و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است، کسانی که واجد این صفاتند، هدایت یافتگانند.

«لَعْنَتُمْ» از ماده «عَنْت» به معنی افتادن در کاری است که انسان از عواقب آن می ترسد و یا امری است مشقت بار و به همین جهت هنگامی که به استخوان شکسته فشاری برسد و تولید ناراحتی کند، «عَنْت» گفته می شود.

قرآن می گوید: «از خوشبختی شما این است که رسول خدا در میان شما است و رابطه او با عالم وحی برقرار است و هر گاه خط و خطوط انحرافی در میان شما پیدا شود، از این طریق شما را آگاه می سازد».

ولی او رهبر است، انتظار نداشته باشید که از شما اطاعت کند و دستور بگیرد، او نسبت به شما از هرکس مهربان تر است، برای تحمیل افکار خود به او فشار نیاورید که این به زیان شما است.

در دنباله آیه به یکی دیگر از مواهب بزرگ الهی به مؤمنان اشاره کرده، می فرماید:

«لکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آنرا در دلهایتان زینت بخشیده» (و لکن الله

حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ).

«و به عکس کفر و فسق و گناه را منور شما قرار داده است» (وَكَزَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ). در حقیقت این تعبیرات اشاره لطیفی است به قانون «لطف» آن‌هم «لطف تکوینی». توضیح این‌که: وقتی شخص حکیم کاری را می‌خواهد تحقق بخشد، زمینه‌های آن را از هر نظر فراهم می‌سازد، این اصل در مورد هدایت انسان‌ها نیز کاملاً صادق است. خدا می‌خواهد همه انسان‌ها بی‌آن‌که تحت برنامه جبر قرار گیرند، با میل و اراده خود راه حق را پیوند، لذا از یک سو ارسال رسل می‌کند و انبیا را با کتاب‌های آسمانی می‌فرستد و از سوی دیگر «ایمان» را محبوب انسان‌ها قرار می‌دهد، آتش عشق حق‌طلبی و حق‌جویی را در درون جان‌ها شعله‌ور می‌سازد و احساس نفرت و بیزاری از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دل‌ها می‌آفریند.

و به این ترتیب هر انسانی فطرتاً خواهان ایمان و پاکی و تقواست و بیزار از کفر و گناه. ولی کاملاً ممکن است در مراحل بعد این آب زلال که از آسمان خلقت در وجود

انسان‌ها ریخته شده ، بر اثر تماس با محیط‌های آلوده ، صفای خود را از دست دهد و بوی نفرت‌انگیز گناه و کفر و عصیان گیرد .

این موهبت فطری انسان‌ها را به پیروی از رسول خدا و تقدم نیافتن براو دعوت می‌کند. این نکته نیز لازم به یادآوری است که محتوای این آیه با مسأله « مشورت » هرگز منافات ندارد ، زیرا هدف از « شوری » این است که هر کس عقیده خود را بیان کند ، ولی نظر نهایی با شخص پیامبر است ، چنان‌که از آیه « شوری » نیز همین استفاده می‌شود . به تعبیر دیگر شوری مطلبی است و تحمیل فکر و عقیده کردن مطلب دیگر ، این آیه تحمیل فکر را نفی می‌کند نه مشورت را .

به هر حال، در پایان آیه به صورت یک قاعده کلی و عمومی می‌فرماید : « کسانی که واجد این صفاتند (ایمان در نظرشان محبوب و مزین و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است) ، هدایت یافتگانند » (أُولَئِكَ هُمُ الزَّاهِدُونَ). یعنی اگر این موهبت الهی (عشق به ایمان و نفرت از کفر و گناه) را حفظ کنید و این پاکی و صفای فطرت را آلوده نسازید ، رشد و هدایت

بی شک در انتظار شما است .

﴿ ۸ ﴾ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده و خداوند دانا و حکیم است .
آگاهی و حکمت او ایجاب می کند که عوامل رشد و سعادت را در شما بیافریند و آن را
با دعوت انبیا هماهنگ و تکمیل سازد و سرانجام شما را به سرمنزل مقصود برساند .
ظاهر این است که « فضل » و « نعمت » هر دو اشاره به یک واقعیت است و آن مواهبی
است که از ناحیه خداوند به بندگان اعطا می شود ، منتها « فضل » از این نظر بر آن اطلاق
می شود که خدا به آن نیاز ندارد و « نعمت » از این نظر که بندگان به آن محتاجند ، بنابراین به
منزله دو روی یک سکه اند .

بدون شک علم خداوند به نیاز بندگان و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات ،
ایجاب می کند که این نعمت های بزرگ معنوی ، یعنی محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و
عصیان را به آنها مرحمت کند .

« هدایت الهی » و « آزادی اراده »

آیات فوق ترسیم روشنی از دیدگاه اسلام در زمینه مسأله « جبر و اختیار » و « هدایت و اضلال » است ، زیرا این نکته را به خوبی آشکار می کند که کار خداوند فراهم آوردن زمینه های رشد و هدایت است .

از یک سو « رسول الله » را در میان مردم قرار می دهد و « قرآن » که برنامه هدایت و نور است ، نازل می کند و از سوی دیگر « عشق به ایمان » و « تنفر و بیزاری از کفر و عصیان » را به عنوان زمینه سازی در درون جان ها قرار می دهد ، ولی سرانجام تصمیم گیری را به خود آن ها واگذار کرده و تکالیف را در این زمینه تشریح می کند . طبق آیات فوق عشق به ایمان و تنفر از کفر ، در دل همه انسان ها بدون استثنا وجود دارد و اگر کسانی این زمینه ها را ندارند از ناحیه تربیت های غلط و اعمال خودشان است ، خدا در دل هیچ کس « حب عصیان » و « بغض ایمان » را نیافریده است .

﴿ ۹ ﴾ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى

الْأُخْرَىٰ فَفَاتُوا الَّتِي تَبْغَىٰ حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ
فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، در میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد، هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد.

مؤمنان برادر یکدیگرند

« اِقْتَتَلُوا » از ماده « قتال » به معنی جنگ است، ولی در این جا قرائن گواهی می دهد که هرگونه نزاع و درگیری را شامل می شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد. بلکه می توان گفت اگر زمینه های درگیری و نزاع فراهم شود، فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکش هایی که مقدمه نزاع های خونین است واقع گردد، اقدام به اصلاح طبق آیه لازم است، زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق القاء خصوصیت می توان استفاده کرد.

به هر حال ، این یک وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند و برای خود در این زمینه مسؤولیت قائل باشند ، نه به صورت تماشاچی ، مانند بعضی بی خبران بی تفاوت از کنار این صحنه ها بگذرند . این نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه ها است ، سپس وظیفه دوم را چنین بیان می کند : « و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم کرد و تسلیم پیشنهاد صلح نشد ، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد و گردن نهد » فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرِ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ . بدیهی است که اگر خون طایفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود بر گردن خود او است و به اصطلاح خونشان هدر است ، هر چند مسلمانند ، زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤمنین روی داده است .

به این ترتیب ، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود ، لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است و این در صورتی

است که مسأله از طرق مسالمت‌آمیز حل نشود .

سپس به بیان سومین دستور پرداخته ، می‌گوید : (فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ) . یعنی تنها به درهم‌شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند، بلکه این پیکار باید زمینه‌ساز صلح باشد و مقدمه‌ای برای ریشه‌کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه باگذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانایی کند، برمی‌خیزد و نزاع را از سر می‌گیرد . و از آن‌جا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از « دو طایفه متخاصم » متمایل می‌سازد و بی‌طرفی داوران را نقض می‌کند ، قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده که : « قَسَطُوا وَ نَفَىٰ هَرَّ كُونَهُ بَعْضُ رَا دَعَا تَ كُنْدَ كَه خَدَاوَنَد عَدَالَتِ بِشَه گان رَا دُوسَت دَا رَد » (وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) . ﴿ ۱۰ ﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ مؤمنان برادر یک‌دیگرند ، بنابراین میان دو برادر خود صلح برقرار سازید و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید .

همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می‌کنید ، باید در میان مؤمنان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید . چه تعبیر جالب و گیرایی ؟ که همه مؤمنان برادر یکدگرند و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده ، که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد . و از آنجا که در بسیاری از اوقات « روابط » در این گونه مسائل جانشین « ضوابط » می‌شود ، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می‌افزاید : « تقواى الهى پيشه کنید تا مشمول رحمت او شوید » (وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) .

و به این ترتیب یکی از مهم‌ترین مسؤولیت‌های اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می‌شود . اهمیت اخوت اسلامی و حقوق سی‌گانه مؤمن نسبت به برادران ایمانی جمله « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ » که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه‌دار اسلامی است ، شعاری بسیار گرا ، عمیق ، مؤثر و پرمعنی .

دیگران وقتی می‌خواهند زیاد اظهار علاقه به هم‌مسلمانان خود کنند از آنان به عنوان «رفیق» یاد می‌کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیک‌ترین پیوند دو انسان با یکدیگر آن هم پیوندی بر اساس مساوات و برابری، مطرح می‌کند و آن علاقه دو «برادر» نسبت به یکدیگر است. روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله و دارای هر زبان و هر سن و سال، با یکدیگر احساس عمیق برادری می‌کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند و دیگری در غرب.

در مراسم «حج» که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند، این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک، کاملاً محسوس است و صحنه‌ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی.

به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانان را به حکم یک خانواده می‌داند و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و

تعهد‌های متقابل نیز همه خواهر و برادرند .
 در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده و مخصوصاً جنبه‌های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پرمحتوای زیر را از نظر می‌گذارانیم :
 ❧ ۱- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است : «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ، لَا يَظْلِمُهُ ، وَ لَا يَخْذُلُهُ ، وَ لَا يُسَلِّمُهُ : مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی‌کند ، دست از یاریش بر نمی‌دارد و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد » . (۱)
 ❧ ۲- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده : « مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ مَثَلُ الْيَدَيْنِ يَغْسِلُ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى : دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می‌شوید ، (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند) . (۲)

۱- «المحجة البيضاء» ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۲ و ۳۱۹ .

۲- «المحجة البيضاء» ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۲ و ۳۱۹ .

﴿ ۳ - امام صادق علیه السلام می فرماید : « اَلْمُؤْمِنُ اَخُو الْمُؤْمِنِ ، كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ ، اِذَا اشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ اَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ اَزْوَاحُهَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ : مؤمن برادر مؤمن است و همگی به منزله اعضا یک پیکرند ، که اگر عضوی به درد آید ، دیگر عضوها را مانند قرار و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده است . » (۱)

﴿ ۴ - در پایان این بحث به روایتی اشاره می کنیم که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حقوق سی گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده که از جامع ترین روایات در این زمینه است : پیامبر اسلام فرمود : « مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که براثت ذمه از آن حاصل

نمی کند ، مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر مسلمان او :

۱ - لغزش های او را ببخشد . ۲ - در ناراحتی ها نسبت به او مهربان باشد .

۳ - اسرار او را پنهان دارد . ۴ - اشتباهات او را جبران کند .

- ۵- عذر او را بپذیرد . ۶- در برابر بدگویان ، از او دفاع کند .
 ۷- همواره خیر خواه او باشد . ۸- دوستی او را پاسداری کند .
 ۹- پیمان او را رعایت کند . ۱۰- در حال مرض از او عیادت کند .
 ۱۱- در حال مرگ ، به تشییع او حاضر شود .
 ۱۲- دعوت او را اجابت کند . ۱۳- هدیه او را بپذیرد .
 ۱۴- عطای او را جزا دهد . ۱۵- نعمت او را شکر گوید .
 ۱۶- در یاری او بکوشد . ۱۷- ناموس او را حفظ کند .
 ۱۸- حاجت او را برآورد . ۱۹- برای خواسته اش شفاعت کند .
 ۲۰- عطسه اش را تحیت گوید . ۲۱- گمشده اش را راهنمایی کند .
 ۲۲- سلامش را جواب دهد . ۲۳- گفته او را نیکو شمرد .
 ۲۴- انعام او را خوب قرار دهد . ۲۵- سوگندهایش را تصدیق کند .
 ۲۶- دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند .

۲۷- در یاری او بکوشد ، خواه ظالم باشد یا مظلوم : اما یاری او در حالی که ظالم باشد ، به این است که او را از ظلمش بازدارد و در حالی که مظلوم است ، به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند .

۲۸- او را در برابر حوادث ، تنها نگذارد .

۲۹- آنچه را از نیکی‌ها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد .

۳۰- آنچه از بدی‌ها برای خود نمی‌خواهد برای او نخواهد . (۱)

﴿ ۱۱ ﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْقُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزاء کنند ، شاید آن‌ها از این‌ها بهتر باشند و نه زنانی از زنان دیگر ، شاید آنان بهتر از اینان باشند

و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید و آن‌ها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند.

ممنوعیت استهزاء، بدگمانی، غیبت، تجسس و القاب زشت

در این جا مخاطب مؤمنانند، اعم از مردان و زنان، قرآن به همه هشدار می‌دهد که از این عمل زشت پرهیزند، چراکه سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتر بینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگ‌های خونین در طول تاریخ بوده است. و این «خود برتر بینی» بیشتر از ارزش‌های ظاهری و مادی سرچشمه می‌گیرد، مثلاً فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله‌ای سرشناس‌تر می‌شمرد و احیاناً این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است، او را وادار به سخریه می‌کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.

سپس در دومین مرحله می‌فرماید : « و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید »
(وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ).

« لَا تَلْمِزُوا » از ماده « لَمَزَ » به معنی عیب‌جویی و طعنه زدن است .
جالب این‌که قرآن در این آیه با تعبیر « أَنْفُسَكُمْ » به وحدت و
یکپارچگی مؤمنان اشاره کرده و اعلام می‌دارد که همه مؤمنان به منزله نفس
واحدی هستند و اگر از دیگری عیب‌جویی کنید ، در واقع از خودتان عیب‌جویی کرده‌اید .
و بالاخره در مرحله سوم می‌افزاید : « و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید »
(وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ).

بسیاری از افراد بی‌بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی
بگذارند و از این طریق آن‌ها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند و یا حیثاً از آنان انتقام گیرند
و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته، سپس توبه کرده و کاملاً پاک‌شده باز هم لقبی که بازگوکننده
وضع سابق باشد، براو بگذارند .

اسلام صریحاً از این عمل زشت نهی می‌کند و هر اسم و لقبی را که کوچک‌ترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است، ممنوع شمرده است.

﴿۱۲﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا يَجِبُ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ‌یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به‌یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است. منظور از «كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ» گمان‌های بد است که نسبت به گمان‌های خوب در میان مردم بیشتر است، لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه «حسن ظن و گمان خیر» نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است.

در این جا این سؤال مطرح می شود که گمان بد و خوب غالباً اختیاری نیست ، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود ، بنابراین چگونه می شود از آن نهی کرد ؟

۱ - منظور از این نهی ، نهی از ترتیب آثار است ، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد ، در عمل کوچک ترین اعتنایی به آن نکنید ، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید ، بنابراین آن چه گناه است « ترتیب اثر دادن به گمان بد » می باشد .

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم : «ثَلَاثٌ فِي الْمُؤْمِنِ لَا يُسْتَحْسَنُ، وَ لَهُ مِنْهُنَّ مَخْرَجٌ، فَمَخْرَجُهُ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ أَنْ لَا يُحَقِّقَهُ : سه چیز است که وجود آن در مؤمن پسندیده نیست و راه فرار دارد ، از جمله سوء ظن است که راه فرارش این است که به آن جامه عمل نپوشاند » . (۱)

۴-۲. انسان می‌تواند با تفکر روی مسائل مختلفی، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راه‌های حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد، در ذهن خود مجسم سازد و تدریجاً بر گمان بد غلبه کند.

بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد. لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن، تا دلیلی برخلاف آن قائم شود و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانان صادر شده گمان بد مبر، مادام که می‌توانی محمل نیکی برای آن بیابی، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام): «ضِعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيَكَ مَا يُقَلِّبُكَ مِنْهُ، وَ لَا تَطْلُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءٌ وَ أَنْتَ تَجِدُهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمُولًا».^(۱)

به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامع‌ترین و حساب شده‌ترین دستورها در زمینه

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، حدیث ۳.

روابط اجتماعی انسان‌ها است، که مسأله امنیت را به‌طور کامل در جامعه تضمین می‌کند. توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از «ظن» در این جا گمان‌های بی‌دلیل است، بنابراین در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد، از این حکم مستثنی است، مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود.

سپس در دستور بعد مسأله «نهی از تجسس» را مطرح کرده، می‌فرماید: «و هرگز درکار دیگران تجسس نکنید» (و لَا تَجَسَّسُوا).

«تجسس» و «تجسس» هر دو به معنی جستجوگری است، ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می‌آید و دومی غالباً در امر خیر، چنان‌که یعقوب به فرزندانش دستور می‌دهد: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ: ای فرزندان من، بروید و از «گمشده من» یوسف و برادرش جستجو کنید» (۸۷ / یوسف).

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که رازهای

خصوصی آن‌ها فاش شود .

و به تعبیر دیگر اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند ، بدیهی است اگر اجازه داده شود ، هر کس به جستجوگری دربارهٔ دیگران برخیزد ، حیثیت و آبروی مردم بر باد می‌رود و جهنمی به وجود می‌آید که همهٔ افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود .

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاه‌های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه‌ها نخواهد داشت ، ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه‌ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند .

و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجهٔ دو برنامهٔ قبل است ، می‌فرماید : « هیچ‌کدام از شما دیگری را غیبت نکند » (وَلَا يَغْتَابُ بَغْضًا) . و به این ترتیب گمان‌بد سرچشمهٔ تجسس و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی و آگاهی بر این امور سبب غیبت می‌شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است .

سپس برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند، آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته، می گوید: «آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد» (أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا) .

«و به یقین همه شما از این امر کراهت دارید» (فَكَرِهْتُمُوهُ). آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است و تعبیر به «مرده» به خاطر آن است که «غیبت» در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشان نیستند.

و این ناجوان مردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود روا دارد. آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است. پیغمبر گرامی در حدیثی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مَالَهُ وَ عِرْضَهُ، وَ أَنْ يُظَنَّ بِهِ السُّوءُ»: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده و

همچنین گمان بد درباره او بردن» (۱).

گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ، زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند و در دنیایی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنان‌که در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است: «مَنْ لَمْ يُحْسِنْ ظَنَّهُ اسْتَوْحَشَ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ: کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد» (۲).

تجسس در امور شخصی دیگران ممنوع و برای مصالح جامعه مجاز است

دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده و از آن‌جا که هیچ‌گونه قید و شرطی برای آن قائل نشده، نشان می‌دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای

۱- «المحجة البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۲۶۸.

۲- «غرر الحکم»، صفحه ۶۹۷.

افشای اسرار آن‌ها گناه است، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است، نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است و در زندگی اجتماعی تا آن‌جا که تأثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد، نیز این حکم صادق است. اما روشن است آن‌جا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند، مسأله شکل دیگری به خود می‌گیرد، لذا شخص پیغمبر مأمورانی برای جمع‌آوری اطلاعات قرار داده بود که از آن‌ها به عنوان «عیون» تعبیر می‌شود، تا آن‌چه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت، برای او گردآوری کنند. و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تأسیس کند و آن‌جا که بیم توطئه برضد جامعه و یابه خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس برخیزند و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند. ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود و

افرادی به بهانه مسأله «توطئه» و «اخلال امنیت» به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه‌های آنان را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی‌وقت به خانه آن‌ها هجوم آورند .

خلاصه این‌که مرز میان «تجسس» و «به‌دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه» بسیار دقیق و ظریف است و مسئولین اداره امور اجتماع ، باید دقیقاً مراقب این مرز باشند ، تا حرمت اسرار انسان‌ها حفظ شود و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد .

غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است

گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد ، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهم‌تر محسوب می‌شود و این‌جا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین‌تر است .

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ برباد نرود و حرمت اشخاص درهم نشکند و حیثیت آن‌ها را لکه‌دار نسازد و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند.

نکته دیگر این که «غیبت»، «بدبینی» می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد. می‌دانیم که اسلام برای مسئله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند، مورد علاقه اسلام است و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از این‌ها گذشته «غیبت» بذرکینه و عداوت رادر دل‌ها می‌پاشد و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شمرده شده،

به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است .

روزی پیامبر با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد : «يَا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بَلِسانِهِ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ ، وَ لَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ ، وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يُفْضِخْهُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ : ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب ، غیبت مسلمانان نکنید و از عیوب پنهانی آن‌ها جستجو ننمایید ، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند ، خداوند اسرار او را فاش می‌سازد و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند . » (۱)

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم ، امام صادق علیه السلام می‌فرماید : « مَنْ رَوَى عَلَى مُؤْمِنٍ رَوَايَةً يُرِيدُ بِهَا شَيْنَهُ ، وَ هَدَمَ مَرْوَتَهُ ، لَيْسَ قَطُّ مِنْ أَغْيَنِ النَّاسِ ، أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وَلَايَتِهِ إِلَى وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ ، فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ : کسی که به منظور عیب‌جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد ،

خداوند اور از ولایت خودش بیرون کرده به سوی ولایت شیطان می فرستد و اما شیطان هم اور انمی پذیرد»^(۱).
 تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که اسلام برای حفظ آبرو و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه و اعتماد متقابل و پیوند دل ها دارد و از آن بدتر این که غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعة فحشاء در سطح اجتماع ، چراکه وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود ، اهمیت و عظمت گناه از میان می رود و آلودگی به آن آسان می شود .

مفهوم غیبت

« غیبت » چنان که از اسمش پیدا است ، این است که در غیاب کسی سخنی گویند ، منتهی سخنی که عیبی از عیوب اورافاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۸ ، باب ۱۵۷ حدیث ۲ صفحه ۶۰۸ .

او باشد یا در سخنش و حتی در اموری که مربوط به او است، مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند این‌ها .

بنابراین اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند ، غیبت نخواهد بود ، مگر این‌که قصد مذمت و عیب‌جویی داشته باشد ، که در این صورت حرام است ، مثل این‌که در مقام مذمت بگوید ، آن مرد نابینا ، یا کوتاه قد ، یا سیاه‌رنگ ، یا کوسه .

به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد ، غیبت و حرام است و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد نیز حرام است ، خواه آن‌را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه .

این‌ها همه در صورتی است که این صفات واقعاً در طرف باشد ، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد ، داخل در عنوان «تهمت» خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْحَدَّةِ وَالْعَجَلَةِ فَلَا وَ الْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ مَا لَيْسَ فِيهِ: غَيْبٌ أَنْ اسْتَكْتَفَى بِهِ» (۱).
 درباره برادر مسلمانان چیزی را بگوئی که خداوند پنهان داشته و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگوئی که در او وجود ندارد. (۱)
 و از این جا روشن می‌شود، عذرهای عوامانه‌ای که بعضی برای غیبت می‌آورند مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می‌گوید: این غیبت نیست، بلکه صفت او است، درحالی‌که اگر صفتش نباشد، تهمت است نه غیبت.
 یا این که می‌گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می‌گویم، در حالی‌که گفتن آن پیش‌روی طرف، نه تنها از گناه غیبت نمی‌کاهد، بلکه به‌خاطر ایذاء، گناه سنگین‌تری را به‌بار می‌آورد.

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، باب الغیبة والبهت حدیث ۷.

علاج غیبت و توبه آن

«غیبت» مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجاً به صورت یک بیماری روانی درمی آید ، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد، احساس رضایت و خشنودی می کند و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است. این جا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می زند بپردازد ، انگیزه هایی همچون « بخل » و « حسد » و « کینه توزی » و « عداوت » و « خود برتر بینی » .

باید از طریق خودسازی و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که بیار می آورد و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگی ها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت بازدارد .

سپس در مقام توبه برآید و از آن جا که غیبت جنبه « حق الناس » دارد ، اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند ، از او عذرخواهی کند ، هر چند

به صورت سربسته باشد ، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی خبری از شما غیبت کرده‌ام ، مرا ببخش و شرح بیشتری ندهد، مبدا عامل فساد تازه‌ای شود . و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد ، یا از دنیا رفته است ، برای او استغفار کند و عمل نیک انجام دهد ، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد .

موارد استثناء غیبت

آخرین سخن درباره غیبت این‌که ، قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثنایی دارد ، از جمله این‌که گاه در مقام « مشورت » مثلاً برای انتخاب همسر ، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می‌کند ، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ، ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید ، مبدا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می‌گیرد ، حرام نیست . همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد ، یا برای

احقاق حق و تظلم صورت گیرد .

البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح « متجاهر به فسق » است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ، ایرادی ندارد ، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است . این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است ، گوش به غیبت دادن و در مجلس غیبت حضور یافتن ، آن نیز جزء محرمات است ، بلکه طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که ردّ غیبت کنند ، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود .

﴿ ۱۳ ﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ای مردم ، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم ، تا یکدیگر

را بشناسید، ولی گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست، خداوند دانا و خیر است.

تقوی بزرگ ترین ارزش انسانی

در این آیه مخاطب کل جامعه انسانی است و مهم ترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است، بیان می کند و میزان واقعی ارزش های انسانی را در برابر ارزش های کاذب و دروغین مشخص می سازد.

منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسان ها به «آدم» و «حواء» است، بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند، معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند و اگر خداوند برای هر قبیله و طایفه ای ویژگی هایی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است، چراکه این تفاوت ها سبب شناسایی است و بدون شناسایی افراد، نظم در جامعه انسانی حکم فرما نمی شود، چراکه هرگاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت. در این که میان «شعوب» (جمع «شُعْب» بر وزن صعب) به معنی «گروه عظیمی از

مردم» و «قبایل» جمع «قبیله» ، چه تفاوتی است ؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند ، اما بهترین تفسیر آن است که دایره شعوب گسترده‌تر از دایره قبایل است ، همانطور که «شُعَب» امروز بر یک «ملت» اطلاق می‌شود .

به هر حال قرآن مجید بعد از آن‌که بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می‌اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته ، می‌افزاید : «گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است» (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ) .

به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده و اصالت و واقعیت را به مسئله تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی می‌دهد و می‌گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحات مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست .

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهر اُمسلمان می‌شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می‌زنند ، معلوم نیست .

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور «تفاخر به آباء و اموال و اولاد» دور می‌زد ، یک

مشت دزد و غارتگر پرورش می‌یافت ، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اتَّقٰیكُمْ محصول آن انسان‌هایی همچون سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد بود. مهم‌در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام‌ارزشی آن و احیای این اصل اصیل اسلامی است.

حقیقت تقوی

قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را اتنهامعیار سنجش ارزش انسان‌هایی می‌شمرد. در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده ، می‌گوید : « وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی » (۱۹۷ / بقره) .

و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می‌شمرد : « وَ لِبَاسُ التَّقْوٰی ذٰلِكَ خَيْرٌ » (۲۶ / اعراف) .

و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را « تقوی » ذکر کرده و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را « اهل تقوی » می‌شمرد و می‌گوید : « هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰی وَ اَهْلُ الْمَعْفِرَةِ » (۵۶ / مدثر) .

قرآن «تقوی» را نور الهی می‌داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش می‌آفریند: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» (۲۸۲ / بقره).

و نیز «نیکی» و «تقوی» را قرین هم می‌شمرد: (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى) (۲ / مائده). و «عدالت» را قرین «تقوی» ذکر می‌کند: (إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى) (۸ / مائده). اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با این همه امتیازات چیست؟

قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی برمی‌دارد: در آیات متعددی جای تقوی را «قلب» می‌شمرد، از جمله می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى»: آن‌ها که صدای خود را در برابر رسول خدا پایین می‌آوردند و رعایت ادب می‌کنند، کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است «(۳ / حجرات)». قرآن «تقوی» را نقطه مقابل «فجور» ذکر کرده، چنان‌که در آیه ۸ سورة شمس می‌خوانیم: «فَالْهَمُّهَا فُجُورُهَا وَتَقْوِيهَا»: خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد».

قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد، بر اساس «تقوی» می‌شمرد، چنان‌که در آیه ۱۰۸ سوره توبه درباره مسجد «قبا» که منافقان مسجد «ضرار» را در مقابل آن ساختند، می‌فرماید: «لَمَسْجِدُ أُسُسٍ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ: مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد، شایسته‌تر است که در آن نماز بخوانی». از مجموع این آیات به خوبی استفاده می‌شود که «تقوی» همان احساس مسئولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از «فجور» و گناه بازمی‌دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید.

هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می‌گردیم نیز به همین نتیجه می‌رسیم، زیرا «تقوی» از «وقایه» به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است و منظور در این‌گونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است.

بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده‌اند :

۱- نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح .

۲- پرهیز از هرگونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت .

۳- خویشنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول می‌دارد و از حق منصرف می‌کند و این تقوای خواص ، بلکه خاص الخاص است .^(۱)

از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به‌خوبی روشن می‌شود .

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید : « ایمان یک درجه برتر از "اسلام" است و "تقوی" درجه‌ای است بالاتر از "ایمان" و "یقین" درجه‌ای برتر از "تقوی" است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از "یقین" تقسیم نشده است » .^(۲)

﴿ ۱۴ ﴾ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي

قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ

عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده‌ایم، بگو شما ایمان نیاورده‌اید ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، پاداش اعمال شما را به طور کامل می‌دهد، خداوند غفور و رحیم است.

فرق «اسلام» و «ایمان»

طبق این آیه تفاوت «اسلام» و «ایمان»، در این است که «اسلام» شکل ظاهری قانونی دارد و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، در سلک مسلمانان وارد می‌شود و احکام اسلام بر او جاری می‌گردد.

ولی «ایمان» یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او. «اسلام» ممکن است انگیزه‌های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه‌های مادی و منافع شخصی، ولی «ایمان» حتماً از انگیزه‌های معنوی، از علم و آگاهی، سرچشمه

می‌گیرد و همان است که میوهٔ حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می‌شود .
 این همان چیزی است که در عبارت گویایی از پیغمبر آمده است : « الْإِسْلَامُ
 غُلَاقَةُ ، وَالْإِيمَانُ فِي الْقَلْبِ : اسلام امر آشکاری است ، ولی جای ایمان دل است » .^(۱)
 و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم « اسلام » منحصر
 به اقرار لفظی شمرده شده ، در حالی که ایمان اقرار تَوَاضُع با عمل معرفی
 شده است (الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَعَمَلٌ ، وَالْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِالْعَمَلِ) .^(۲)
 ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند ، اما هر
 گاه جدا از هم ذکر شوند ، ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن
 اطلاق می‌شود ، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد .

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۹ ، صفحه ۱۳۸ .

۲- « کافی » ، جلد ۲ ، باب أَنَّ الْإِسْلَامَ يَحْقِنُ فِي الدَّمِّ ، حدیث ۱ و ۲ .

سپس درآیه مورد بحث می‌افزاید: «اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، ثواب اعمالتان را به طور کامل می‌دهد و چیزی از پاداش اعمال شمار افزون‌گذار نمی‌کند» (وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا). چرا که «خداوند غفور و رحیم است» (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

«لَا يَلِتْكُمْ» از ماده «لَتَّ» (بر وزن رَیَب) به معنی کم‌گذاشتن حق است. جمله‌های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال «ایمان» است، می‌گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است، اعمال شما ارزش می‌یابد و خداوند حتی کوچک‌ترین حسنات شما را می‌پذیرد و پاداش می‌دهد و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می‌بخشد که او غفور و رحیم است.

﴿۱۵﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک

و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند ، آنها را استگویانند .

آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است ، نشانه دوم جهاد با اموال و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جانها) است . به این ترتیب اسلام به سراغ روشن ترین نشانه‌ها رفته است : ایستادگی و ثبات قدم و عدم شک و تردید از یکسو و ایشار مال و جان از سوی دیگر . چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد ، در حالی که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی‌کند .

﴿۱۶﴾ قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

بگو : آیا خدا را از ایمان خود باخبر می‌سازید ، او تمام آنچه را در آسمان و زمین است ، می‌داند و خداوند از همه چیز آگاه است .

منت نگذارید که مسلمان شده‌اید

ذات پاکش همه‌جا حضور دارد و از رگ گردن به شما نزدیک‌تر و میان انسان و قلبش حائل می‌شود، با این حال نیازی به ادعای شما نیست، او راستگویان را از مدعیان کاذب به‌خوبی می‌شناسد و از اعماق جان‌شان باخبر است، حتی درجات شدت و ضعف ایمان آن‌ها را که گاه از خودشان نیز پوشیده است، نزد او روشن است، با این حال چرا اصرار دارید

که خدا را از ایمان خود باخبر سازید؟

﴿۱۷﴾ يٰمُنُوْنَ عَلَيْكَ اَنْ اَسْلَمُوْا قَلَّ لَا تَمْنُوْا عَلٰى اِسْلَامِكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ هَدٰىكُمْ

لِاِيْمَانٍ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ

آن‌ها بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند، بگو اسلام خود را بر من منت مگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می‌گذارد که شما را به‌سوی ایمان هدایت کرده، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید.

«مَنْت» از ماده «من» به معنی وزنۀ مخصوصی است که با آن وزن می‌کنند، سپس به هر

نعمت سنگین و گرانقدری اطلاق شده، منت بر دو گونه است: اگر جنبه عملی داشته باشد (به معنی بخشش نعمت گرانقدر) ممدوح است و منت‌های الهی از این قبیل است، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد، مانند منت بسیاری از انسان‌ها عملی است زشت و ناپسند. جالب این‌که در جمله اول می‌گوید: «آن‌ها بر تو منت می‌گذارند که "اسلام" را پذیرفته‌اند» و این تأکید دیگری است بر این‌که آن‌ها در ادعای ایمان صادق نیستند، بلکه ظاهراً اسلام را پذیرا شده‌اند.

ولی در ذیل آیه می‌گوید: «اگر در دعوی خود راست می‌گویی خداوند بر شما منت می‌گذارد که هدایتان به "ایمان" کرده است».

به هر حال این مسأله مهمی است که افراد کوتاه‌فکر غالباً تصورشان این است که با قبول ایمان و انجام عبادات و طاعات، خدمتی به ساحت قدس الهی یا پیامبر و اوصیای او کرده‌اند و به همین دلیل انتظار پاداش دارند. در حالی‌که اگر نور ایمان به قلب کسی بتابد و این توفیق نصیبش شود که

در سلک مؤمنان درآید ، بزرگ‌ترین لطف الهی شامل حال او شده است .
 « ایمان » قبل از هر چیز درک تازه‌ای از عالم هستی به انسان می‌دهد ، حجاب‌ها و
 پرده‌های خودخواهی و غرور را کنار می‌زند ، افق دید انسان را می‌گشاید و شکوه و عظمت بی‌مانند
 آفرینش را در نظر او مجسم می‌کند .

سپس نور و روشنایی بر عواطف او می‌پاشد و آن‌ها را پرورش می‌دهد ، ارزش‌های
 انسانی را در او زنده می‌کند ، استعداد های والای او را شکوفا می‌سازد ، علم ، قدرت ،
 شهامت ، ایثار ، فداکاری ، عفو ، گذشت و اخلاص به او می‌دهد و از موجودی ضعیف ،
 انسانی نیرومند و پرتیتر می‌سازد .

دست او را گرفته و از مدارج کمال بالا می‌برد و به اوج قلۀ افتخار
 می‌رساند ، او را هماهنگ با قوانین عالم هستی و عالم هستی را در تسخیر او قرار می‌دهد .
 آیا این نعمتی است که خداوند بر انسان ارزانی داشته یا متنی است که
 انسان بر پیامبر خدا بگذارد ؟

همچنین هریک از طاعات و عبادات ، گامی است به سوی تکامل: قلب را صفا می بخشد، شهوات را کنترل می کند، روح اخلاص را تقویت می نماید، به جامعه اسلامی وحدت و یکپارچگی و قوت و عظمت می بخشد .

اگر بینش انسان در مورد ایمان و اطاعت خدا چنین باشد، نه تنها خود را « طلبکار » نمی داند بلکه همیشه « مدیون » خدا و پیامبر و غرق احسان او می شمرد و عبادات را عاشقانه انجام می دهد .

﴿ ۱۸ ﴾ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند و نسبت به آنچه انجام می دهید ، بیناست .
 اصرار نداشته باشید که حتماً مؤمن هستید و نیازی به سوگند نیست ، او در زوایای قلب شما حضور دارد و از آنچه در آن می گذرد کاملاً باخبر است. او از تمام اسرار اعماق زمین و غیب آسمانها آگاه است ، بنابراین چگونه ممکن است از درون دل شما بی خبر باشد ؟
 پایان سورة حجرات

سورة ق

فضیلت تلاوت سورة «ق»

پیرامون فضیلت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم چنین نقل شده :
 « کسی که سورة "ق" را بخواند ، خداوند مشکلات و سكرات مرگ را بر او آسان می سازد » . (۱)
 و نیز در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است : « کسی که پیوسته در نمازهای فریضه و نافله سورة
 "ق" را بخواند ، خداوند روزی او را گسترده می کند و نامه اعمالش را به دست راستش می دهد و حساب
 او را در قیامت آسان می سازد » . (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بسم خداوند بخشنده بخشنده

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴿۱﴾
 ق ، سوگند به قرآن مجید .

منکران لجوج در کار خود سرگردانند

در این جا بار دیگر در آغاز این سوره به بعضی از «حروف مقطعه» برخورد می کنیم و آن حرف «ق» است و چنان که قبلاً نیز گفته ایم یکی از تفسیرهای قابل توجه «حروف مقطعه» این است که «قرآن» با آن همه عظمت از ماده ساده ای همچون حروف «الفا» تشکیل یافته و این نشان می دهد که ابداعگر و نازل کننده قرآن مجید علم و قدرت بی پایان داشته که از چنین ابزار ساده ای چنان ترکیب عالی آفریده است . از جمله اموری که گواهی می دهد ، ذکر این حرف از حروف مقطعه برای بیان عظمت قرآن است ، این که بلافاصله بعد از آن سوگند به قرآن مجید یاد کرده ، می فرماید : «قسم به قرآن مجید» (وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ) .

واژه «مَجِید» از ماده «مجد» به معنی شرافت گسترده است و از آن جا که قرآن ، عظمت و شرافتی بی پایان دارد ، کلمه «مَجِید» از هر نظر سزاوار آن است ، ظاهراً زیبا ، محتوایش عظیم ، دستورانش عالی و برنامه هایش آموزنده و حیات بخش است .

﴿ ۲ ﴾ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ
 آنها تعجب کردند که پیامبری انذارگر از میان خودشان آمده و کافران گفتند: این چیز
 عجیبی است.

این ایرادی است که قرآن بارها به آن و پاسخ آن اشاره کرده و تکرار آن نشان
 می‌دهد که از ایرادهای اصلی کفار بوده که همواره آن را تکرار می‌کردند.
 نه تنها پیامبر اسلام که به سایر پیامبران نیز همین ایراد را می‌گرفتند، گاه می‌گفتند:
 « مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ: این انسانی همانند
 شماست، از آنچه می‌خورید، می‌خورد و از آنچه می‌نوشید، می‌نوشد » (۳۳ / مؤمنون).
 و گاه می‌افزودند: « لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا: چرا فرشته‌ای همراه او نازل نشده تا همراه
 او انذار کند؟ » (۷ / فرقان).

ولی همه این‌ها بهانه‌هایی بود برای عدم تسلیم در برابر حق.
 قرآن در آیات مورد بحث پاسخی از این ایراد نمی‌گوید، چرا که بارها به آن پاسخ گفته

است ، که اگر فرضاً فرشته‌ای می‌فرستادیم آن را به صورت بشر قرار می‌دادیم ، یعنی رهبر و راهنمای انسان تنها می‌تواند انسان باشد ، تا از تمام دردها ، نیازها ، تمایلات ، خواسته‌ها و مسائل زندگی او باخبر باشد و از سوی دیگر بتواند در جنبه‌های عملی الگویی برای آن‌ها گردد و نگویند ، اگر او هم از جنس ما بود ، هرگز پاک و پاکیزه نمی‌ماند .

﴿ ۳ ﴾ **عَٰذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ**

آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم ، دوباره به زندگی بازمی‌گردیم ؟
این بازگشتی است بعید .

بعد از این ایراد به رسالت پیامبر و این‌که چگونه از جنس بشر است ، ایراد دیگری به محتوای دعوت او داشتند و انگشت روی مسأله‌ای می‌گذارند که برای آن‌ها از هر نظر عجیب و غریب بود . آن‌ها بازگشت مجدد به زندگی را مسأله‌ای دور از عقل می‌پنداشتند ، بلکه گاه آن را محال دانسته و ادعای آن را دلیل بر جنون گوینده‌اش می‌گرفتند ، چنان‌که در آیه ۷ و ۸ سبا می‌خوانیم : « کافران گفتند : آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می‌دهد

هنگامی که کاملاً از هم متلاشی شدید، بار دیگر به خلقت تازه‌ای برمی‌گردید، آیا افترا بر خدا بسته؟ یا چون دارد؟ ﴿۴﴾ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ ولی ما می‌دانیم آنچه را زمین از بدن آن‌ها می‌کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است.

قرآن مجید در این جا از چند راه به آن‌ها پاسخ می‌گوید: نخست: به علم بی‌پایان خدا اشاره می‌کند، اگر اشکال و ایراد شما به خاطر این است که استخوان‌های آدمی می‌پوسد و گوشت او خاک می‌شود و جزء زمین می‌گردد و ذراتی از آن نیز تبدیل به بخار و گازهای پراکنده در هوا می‌گردد، چه کسی می‌تواند آن‌ها را جمع‌آوری کند و اصلاً چه کسی از آن‌ها باخبر است؟ پاسخ معلوم است: خداوندی که علم او به تمام اشیاء احاطه دارد، تمام این ذرات را می‌شناسد و به هنگام لزوم همه را جمع‌آوری می‌کند، همان‌گونه که ذرات پراکنده آهن را در میان تلی از غبار با یک قطعه آهن ربایی توان جمع‌آوری کرد، جمع‌آوری ذرات پراکنده هوانسان برای خدا از این هم آسان‌تر است.

و اگر ایراد آن‌ها این است که حساب اعمال انسان را چه کسی برای معاد و رستخیز نگه می‌دارد، پاسخش این است که همه این‌ها در لوح محفوظ ثبت است و اصولاً چیزی در این عالم گم نمی‌شود، حتی اعمال شما باقی می‌ماند، هر چند تغییر شکل می‌دهد. «کتاب حفیظ» به معنی کتابی است که حافظ اعمال تمام انسان‌ها و غیر آن‌است و اشاره به «لوح محفوظ» است که شرح آن ذیل آیه ۳۹ سورة رعد جلددهم تفسیرنمونه صفحه ۲۴۱ ذکر شده است.

﴿ ۵ ﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ
 آن‌ها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند، لذا پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند.

«مَرِيجٍ» از ماده «مرج» (بر وزن حرج) به معنی امر «مختلط و مشوش و مشتبه» است و لذا به زمینی که گیاهان مختلف و فراوان در آن روییده «مَرَج» (مرتج) گفته می‌شود. در این آیه به پاسخ دیگری می‌پردازد که بیشتر جنبه روانی دارد، یعنی آن‌ها آگاهانه

منکر حق شده‌اند و گرنه گرد و غباری بر چهره حق نیست و چنان‌که در آیات بعد می‌آید ،
 آن‌ها صحنه معاد را با چشم خود مکرر در این دنیا می‌بینند و جای شک و تردید ندارند .
 لذا در پایان آیه می‌افزاید : « چون آن‌ها در مقام تکذیب بر آمده‌اند ، پیوسته ضد
 و نقیض می‌گویند ، در کار خود متجربند و در امور مختلط گرفتارند » (فَهَمْ فِي أَثَرٍ مُّرِیِّجٍ) .
 گاه پیامبر را مجنون می‌خوانند و گاه کاهن و گاه شاعر . گاه می‌گویند : « سخنان او
 "اساطیر الاولین" است » . گاه می‌گویند : « بشری به او تعلیم می‌دهد » . گاه نفوذ
 کلماتش را نوعی « سحر » می‌دانند و گاه مدعی می‌شوند ما هم مثل آن می‌توانیم بیاوریم .
 این پراکنده‌گویی‌ها نشان می‌دهد که حق را دریافته‌اند و به دنبال بهانه‌جویی هستند و لذا
 هرگز روی یک حرف نمی‌ایستند .

﴿ ٦ ﴾ أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ
 آیا آن‌ها به آسمانی که بالای سرشان است نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم ؟
 و چگونه به وسیله ستارگان زینت بخشیده‌ایم ؟ و هیچ شکاف و ناموزونی در آن نیست .

لحظه‌ای به آسمان بنگرید

منظور از نگاه کردن در این‌جا نگاهی توأم با اندیشه و تفکر است که انسان را به قدرت عظیم خالق این آسمان پهناور و شگفتی‌هایش آشنا سازد، که هم عظمت خیره‌کننده‌ای دارد و هم زیبایی‌های فراوان و هم استحکام و نظم و حساب. جمله **وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ** (هیچ شکافی در آن نیست) یا به معنی عدم وجود نقص و عیب و ناموزونی است، چنان‌که بعضی از مفسران گفته‌اند و یا به معنی عدم وجود شکاف در خصوص آسمانی است که اطراف زمین را احاطه کرده و جو زمین نامیده می‌شود و به گفته قرآن «سقف محفوظی» است (۳۲ / انبیاء)، که راه را بر سنگ‌های آسمانی که به‌طور مداوم با سرعت سرسام‌آوری به سوی زمین می‌آید، می‌بندد و قبل از وصول به سطح زمین آن‌ها را آتش می‌زند و خاکستر می‌کند و همچنین از اشعه‌های کیهانی زیانبخش ممانعت به عمل می‌آورد.

وگرنه آسمان به معنی محل ستارگان، یک فضای خالی است که این

کرات در آن شناورند .

وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَابْتَنَّا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ
و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه‌های عظیمی افکندیم و از هر نوع گیاه
بهجت‌انگیز رویاندیم .

آری آفرینش زمین از یک‌سو ، گسترش آن (بیرون آمدن از زیر آب) از سوی دیگر ،
پیدایش کوه‌ها که ریشه‌های آن به هم پیوسته و همچون زرهی زمین را در برابر
فشارهای درونی و برونی و جزر و مدهای حاصل از جاذبه ماه و خورشید حفظ می‌کند ،
از سوی سوم و پیدایش انواع گیاهان با آن‌همه عجایب و زیبایی‌ها از سوی چهارم ، همگی
دلیل بر قدرت بی‌پایان‌اوست .

تعبیر به « مِنْ كُلِّ زَوْجٍ » اشاره به مسأله زوجیت در عالم گیاهان است که در موقع نزول
این آیات هرگز به عنوان یک اصل کلی کشف نشده بود و بعد از قرن‌ها علم و دانش
بشر پرده از روی آن برداشت و یا به معنی اصناف و انواع مختلف گیاهان است ، چراکه

تنوع در عالم گیاهان فوق العاده زیاد و حیرت انگیز است .

﴿ ۸ ﴾ تَبْصِرَةٌ وَتُكْرِىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ

تا وسیله بینایی و بیداری برای هر بنده توبه کاری باشد .

آری کسی که قدرت بر آفرینش آسمان ها با آن همه عظمت و زیبایی و زمین با این همه نعمت و جمال و نظم و حساب دارد ، چگونه نمی تواند مردگان را بار دیگر لباس حیات ببوشاند و قیامتی برپا کند؟ آیا این قدرت عظیم خیره کننده دلیل روشنی بر امکان معاد نیست ؟

﴿ ۹ ﴾ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ

و از آسمان آبی پربرکت فرستادیم و به وسیله آن باغ ها و دانه هایی را که درو می کنند ، رویاندیم .

« جَنَّات » در این جا اشاره به باغ های میوه است و « حَبَّ الْحَصِيدِ » (دانه های قابل درو) اشاره به حبوباتی همچون جو ، گندم و مانند آن است که مواد اصلی غذای انسان ها را تشکیل می دهد .

﴿ ۱۰ ﴾ وَالنَّخْلَ بِاسِيقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ

و نخل‌های بلند قامت که میوه‌های متراکم دارند .

« باسیقات » جمع « باسقه » به معنی مرتفع و بلند است و « طَلْعٌ » به ثمره درخت خرما در آغاز ظهورش گفته می‌شود و « نَضِيدٌ » به معنی متراکم است ، مخصوصاً خوشه درخت خرما هنگامی که در درون غلاف قرار دارد، کاملاً روی یکدیگر سوار و متراکم است و زمانی که از غلاف بیرون می‌آید بسیار اعجاب‌انگیز است .

﴿ ۱۱ ﴾ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مِّتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ

همه این‌ها به منظور بخشیدن روزی به بندگان است و به وسیله باران زمین مرده را زنده کردیم ، آری زنده شدن مردگان نیز همین‌گونه است .

و به این ترتیب ضمن یادآوری نعمت‌های عظیمش به بندگان و تحریک حس شکرگزاری آن‌ها در مسیر شناخت او ، به آن‌ها یادآور می‌شود که شما نمونه معاد را همه سال در برابر چشمان خود در همین جهان می‌بینید ، زمین‌های مرده و خشک و خالی از

هرگونه آثار زندگی ، بر اثر نزول قطرات باران به حرکت درمی آیند و غوغای رستاخیز را سرمی دهند ، از هر گوشه ، گیاهی می روید و « وَخَذَهُ لِأَشْرَیْكَ لَهُ » می گوید . این جنبش عظیم و حرکت به سوی حیات و زندگی در عالم گیاهان بیانگر این واقعیت است که آفریدگار عالم می تواند موجودات مرده را بار دیگر حیات بخشد ، چراکه « وقوع » چیزی اقوی دلیل بر « امکان » آن است .

﴿ ۱۲ ﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ

پیش از آنها قوم نوح و اصحاب الرس (قومی که در یمامه زندگی می کردند و پیامبری به نام حنظله داشتند) و قوم ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند .

ای پیامبر تنها تو نیستی که گرفتار دشمنی

« قوم ثمود » همان قوم صالح پیامبر بزرگ خدا است ، که در سرزمین « حجر » در شمال حجاز زندگی داشتند و در مورد « أَصْحَابُ الرَّسِّ » ، میان مفسران گفتگو است ، بسیاری عقیده دارند که آنها طایفه ای بودند که در سرزمین « یمامه » می زیستند و پیامبری به نام

حفظه داشتند که او را تکذیب کردند و سرانجام در چاهش افکندند (توجه داشته باشید یکی از معانی «رس» چاه است و معنی دیگرش اثر مختصری است که از چیزی باقی می ماند ، زیرا خاطرات کمی از این قوم در تاریخ باقی مانده است) .

برای دلداری پیامبر می فرماید : « فقط تو نیستی که این گروه کافر تکذیب کردند و هم محتوای دعوت را ، خصوصاً درباره معاد » .

﴿ ۱۳ ﴾ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ وَ اِخْوَانُ لُوطٍ

و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط

منظور از برادران «لوط» همان قوم «لوط» است ، چراکه قرآن از این پیامبران بزرگ به عنوان برادر یاد می کند .

﴿ ۱۴ ﴾ وَ اصْحَابُ الْاَیْکَةِ وَ قَوْمُ ثُبَعٍ کُلُّ کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِیدِ

و اصحاب الایکه (قوم شعیب) و قوم تبع (که درسزمین یمن زندگی می کردند) ، هریک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنها تحقق یافت .

«أَيُّكُم» به معنی درختان فراوان و درهم پیچیده و یا به تعبیر دیگر بیشه مانند است و اصحاب الایکه گروهی از قوم شعب هستند که در غیر شهر «مدین» زندگی می کردند ، شهری که دارای درختان بسیار بود .

و منظور از « قَوْمٌ تُبَعُّ » گروهی از مردم یمن است ، زیرا «تُبَعُّ» لقبی است برای پادشاهان یمن ، به اعتبار این که مردم از آنها تبعیت می کردند و ظاهر تعبیر قرآن در این جا و در یک آیه دیگر (۳۷ / دخان) ، خصوص یکی از پادشاهان یمن است که در بعضی روایات نام او «اسعد ابوکرب» ذکر شده و جمعی معتقدند که او مرد مؤمنی بود و مردم را به پیروی از دعوت انبیا فرا می خواند ، هر چند با او مخالفت کردند .^(۱) سپس به تمام این اقوام هشتگانه اشاره کرده ، می گوید : «هر یک از آنها فرستادگان الهی را

۱- شرح بیشتر درباره «قوم تبع» را در تفسیر نمونه ، جلد ۲۱ ، ذیل ۳۷ / دخان ، مطالعه فرمایید .

تکذیب کردند و وعده عذاب خداوند درباره آنها تحقق یافت .

این که می گوید : آنها « رسولان الهی » را تکذیب کردند ، در حالی که هر یک از آنها فقط پیامبر خود را تکذیب نمودند ، به خاطر آن است که ، تکذیب یکی از پیامبران ، تکذیب بقیه نیز محسوب می شود ، چراکه محتوای دعوت همه یکی است .

به هر حال این اقوام هم پیامبرانشان را تکذیب کردند و هم توحید و معاد را ، سرانجام به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند ، بعضی گرفتار طوفان شدند ، بعضی سیلاب و بعضی دیگر صاعقه و بعضی زلزله و یا غیر آن و سرانجام میوه تلخ تکذیب را چشیدند .

مطمئن باش اگر این قوم کافر که در برابر تو قرار دارند ، به این وضع ادامه دهند ، این ها نیز سرنوشتی بهتر از آنان نخواهند داشت .

﴿ ۱۵ ﴾ أَفَعِیْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستخیز باشیم) ولی آنها (با این همه دلایل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند .

در حقیقت آن‌ها بر اثر هوای نفس و تعصب و لجاجت گرفتار تناقضند، از یک سو خالق انسان‌ها را در آغاز خداوند می‌دانند که همه را از خاک آفریده، اما از سوی دیگر وقتی به مسأله آفرینش مجدد انسان‌ها از خاک می‌رسند، آن‌را مطلبی عجیب و باورنکردنی می‌شمرند، در حالی که هر دو مثل یکدیگرند «وَحُكْمُ الْأَمْثَالِ فِي مَا يَجُوزُ فِي مَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ». و به این ترتیب در این آیات و آیات گذشته از چهار راه مختلف برای مسأله معاد استدلال می‌کند: از طریق علم خدا و از طریق قدرت او و سپس از طریق تکرار صحنه‌های معاد در جهان گیاهان و سرانجام از طریق توجه به آفرینش نخستین.

﴿١٦﴾ **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**

ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم و مابه او از رگ قلبش نزدیک‌تریم. «تُوَسْوِسُ» از ماده «وسوسة» به معنی افکار نامطلوبی است که از دل انسان می‌گذرد و اصل آن از کلمه «وسواس» گرفته شده که به معنی صدای زینت‌آلات و

همچنین پیام و صدای مخفی است .

منظور در این جا این است که وقتی خداوند از خطورات قلبی آن‌ها و وسوسه‌های زودگذری که از فکر آن‌ها می‌گذرد آگاه است، مسلماً از تمام عقاید و اعمال و گفتار آن‌ها باخبر می‌باشد و حساب همه را برای روز حساب نگه می‌دارد .

جمله « وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ » ممکن است اشاره به این نکته باشد که خالق بشر محال است از جزئیات وجود او بی‌خبر بماند .

آری او خالق است و خلقتش دائم و مستمر و ما در جمیع حالات وابسته به وجود او هستیم ، با این حال چگونه ممکن است او از ظاهر و باطن ما بی‌خبر باشد . و در ذیل آیه برای روشن تر ساختن مطلب می‌افزاید : « و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم » (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) .

چه تعبیر جالب و تکان‌دهنده‌ای، حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به طور مرتب از یک سو وارد قلب و از یک سو خارج کرده به تمام اعضا می‌رساند ، که اگر یک لحظه

در عمل آن وقفه رخ دهد فوراً مرگ به سراغ انسان می آید .

خداوند از رگ قلب ما نیز به ما نزدیک تر است .

﴿ ۱۷ ﴾ اِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ

به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند ،

اعمال او را دریافت می دارند .

« تَلَقَّی » به معنی دریافت و اخذ و ضبط است و « مُتَلَقَّیَانِ » دو فرشته ای

هستند که مأمور ثبت اعمال انسان ها می باشند .

« قَعِيدٌ » از ماده « قَعُودٌ » به معنی نشسته است و در این جا منظور ملازم و مراقب است و

به تعبیر دیگر مفهوم آیه این نیست که این دو فرشته در سمت راست و چپ انسان نشسته اند ،

زیرا انسان گاه نشسته است و گاه در حال راه رفتن ، بلکه این تعبیر کنایه از آن است که این

دو همواره با انسانند و مترصد اعمال او می باشند .

یعنی علاوه بر احاطه علمی خداوند به ظاهر و باطن انسان ، دو فرشته نیز مأمور حفظ و

نگاهداری حساب اعمال اویند که از طرف راست و چپ از او مراقبت می‌کنند ، پیوسته با او هستند و لحظه‌ای جدا نمی‌شوند ، تا از این طریق اتمام حجت بیشتری شود و تأکیدی بر مسأله نگاهداری حساب اعمال باشد .

قابل توجه این‌که در روایات اسلامی آمده است که فرشته سمت راست ، نویسنده حسنات است و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات و فرشته اول فرمانده فرشته دوم است ، هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد ، فرشته سمت راست ده برابر می‌نویسد و هنگامی که عمل بدی از او سرزند و فرشته سمت چپ می‌خواهد آن را بنویسد ، فرشته اول می‌گوید : «عجله مکن» ، لذا او هفت ساعت به تأخیر می‌اندازد ، اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی‌نویسد و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می‌نویسد .^(۱)

در روایت دیگری آمده است که پیامبر فرمود : « هر مسلمانی بیمار می‌شود ، خداوند به

فرشتگان حافظ اعمال او می‌گیرید : مادام که او بیمار است ، اعمالی را که در حال صحت انجام می‌داده برای او بنویسید ، سپس پیامبر افزودند : « مَنْ مَرِضَ أَوْ سَافَرَ كَتَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مَا كَانَ يَفْعَلُ صَاحِبًا مُّقِيمًا : کسی که بیمار شود یا مسافرت کند ، خداوند همان اعمالی را که در حال صحت و در حضر انجام می‌داد، برای او می‌نویسد . » (۱)

و این‌ها همه اشاره‌های پرمعنایی به توسعه الطاف خداوندی است .
 ﴿۱۸﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ
 هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی‌کند مگر این‌که نزد آن فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت است .

کمترین سخنان شما را هم می‌نویسند

« رَقِيب » به معنی « مراقب » و « عَتِيد » از ماده عِتَاد به معنی ذخیره کردن است و سپس به

معنی کسی است که مہیای انجام کار است ، لذا بہ اسبی کہ مہیای دویدن است «فَرَسٌ عَتِيدٌ» می گویند و بہ کسی کہ چیزی را ذخیرہ و نگہداری می کند نیز «عَتِيدٌ» گفتہ می شود (از مادۂ "عِتَاد" بر وزن جہاد بہ معنی ذخیرہ کردن) .

غالب مفسران معتقدند کہ «رَقِيبٌ» و «عَتِيدٌ» همان دو فرشتہ ای ہستند کہ در آیۂ قبل بہ عنوان «مُتَلَقِّیان» از آن ہا یاد شدہ است ، فرشتہ سمت راست نامش «رَقِيبٌ» و فرشتہ سمت چپ نامش «عَتِيدٌ» است ، گرچہ آیۂ مورد بحث صراحتی در این مطلب ندارد ، ولی با ملاحظۂ مجموع آیات چنین تفسیری بعید بہ نظر نمی رسد .

﴿١٩﴾ وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ

و سرانجام سکرات مرگ بہ حق فرا می رسد (و بہ انسان گفتہ می شود) این همان چیزی است کہ از آن می گریختی .

«سَکَرٌ» در اصل بہ معنی مسدود کردن راہ آب است و سَکَرٌ بہ معنی محل مسدود آمدہ و از آن جا کہ در حال مستی گویی سدی میان انسان و عقلش ایجاد می شود بہ آن «سُکْرٌ» گفتہ

شده است .

« سکره مرگ » حالتی است شبیه به « مستی » که بر اثر فرا رسیدن مقدمات مرگ ، به صورت هیجان و انقلاب فوق العاده ای به انسان دست می دهد و گاه بر عقل او چیره می گردد و او را در اضطراب و نا آرامی شدیدی فرو می برد . چگونه چنین نباشد ، در حالی که مرگ یک مرحله انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با جهانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود ، قطع کند و در عالمی گام بگذارد که برای او کاملاً تازه و اسرار آمیز است ، به خصوص این که در لحظه مرگ انسان درک و دید تازه ای پیدا می کند ، بی ثباتی این جهان را با چشم خود می بیند و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می کند . این جاست که وحشتی عظیم سرتاپای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه به مستی به او دست می دهد ولی « مست » نیست . حتی انبیا و مردان خدا که در لحظه مرگ از آرامش کاملی برخوردارند از مشکلات و شدائد این لحظه انتقالی بی نصیب نیستند ، چنان که در حالات پیامبر آمده است که در

لحظات آخر عمر مبارکش دست خود را در ظرف آبی می‌کرد و به صورت می‌کشید و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گفت و می‌فرمود: «إِنَّ لِّلْمُؤْتِ سَكْرَاتٍ: مرگ سکرانی دارد».^(۱) سپس قرآن ادامه می‌دهد: «به کسی که در حال سکران مرگ است گفته می‌شود این همان چیزی است که ناخوش داشتی و از آن می‌گریختی» (ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ).

«تَحِيد» از ماده «حَیْد» به معنی عدول کردن از چیزی و فرار کردن از آن است. آری مرگ واقعیتی است که غالب افراد از آن می‌گریزند، به خاطر این‌که آن را «فنا» می‌دانند، نه دریچه‌ای به عالم «بقا»، یا به خاطر علایق و پیوندهای شدیدی که با دنیا و مواهب مادی دارند نمی‌توانند از آن دل برکنند و یا به خاطر تاریکی نامه اعمالشان. هرچه هست از آن گریزانند، اما چه سود که این سرنوشتی است که در انتظار همگان است و شتری است که بر درخانه همه کس خوابیده و احدی را توان فرار از آن نیست، همه سرانجام

۱- «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۱۱۸.

در کام مرگ فرو می‌روند و به آن‌ها گفته می‌شود ، این همان است که از آن فرار می‌کردید .
گوینده این سخن ممکن است خدا باشد ، یا فرشتگان الهی و یا
وجدان‌های بیدار و یا همه این‌ها .

﴿ ۲۰ ﴾ وَ نُفِّخْ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعْدِ

و در صور دمیده می‌شود ، آن‌روز ، روز تحقق وعده وحشتناک است .
« نُفِّخْ » در اصل به معنی « دمیدن » و « نفخه » به معنی « یک‌بار دمیدن » است و « صور »
به معنی « شیپور » است که معمولاً به وسیله آن دستورهایی به سربازان برای جمع شدن یا
حاضر باش و یا استراحت و خواب می‌دهند و استعمال آن در مورد « صور اسرافیل »
یک نوع کنایه و تشبیه است ، مبسوط آن در جلد نوزدهم تفسیر نمونه صفحه ۵۳۷ به بعد
(ذیل آیه ۶۸ سورة زمر) آمده است .

منظور از « نفخ صور » در این جا همان « نفخ دوم » است ، زیرا چنان‌که قبلاً نیز گفته‌ایم ،
دوبار در « صور » دمیده می‌شود ، نفخه اول که آنرا نفخه « قَرَع » یا « صَغَق » می‌گویند ،

نفخه‌ای است که در پایان جهان صورت می‌گیرد و همه انسان‌ها با شنیدن آن می‌میرند و نظام عالم دنیا متلاشی می‌شود و نفخه دوم که نفخه «قیام» و «جمع» و «حضور» است ، نفخه‌ای است که در آغاز «رستاخیز» انجام می‌گیرد و با آن ، همه انسان‌ها زنده می‌شوند و از قبرها برخاسته ، برای حساب و جزا در محضر عدل الهی حاضر می‌شوند . به هر حال با توجه به ذیل آیه جمله « ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعْدِ : امروز روز وعده عذاب است » روشن می‌شود که منظور از «نفخه صور» در این جا همان نفخه دوم و رستاخیز است .

﴿ ۲۱ ﴾ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ

و هر انسانی وارد محشر می‌گردد در حالی که همراه او سوق‌دهنده و گواهی است . « سائِق » او را به سوی دادگاه عدل الهی می‌راند و « شهید » بر اعمال او گواهی می‌دهد . درست همچون دادگاه‌های این جهان که مأموری همراه با شخص متهم است و شاهدی بر اعمال او ، شهادت می‌دهد .

فرشته اول درحقیقت مانع از «فرار» است و فرشته دوم مانع از «انکار» و به این ترتیب هر

انسانی در آن روز گرفتار اعمال خویش است و راه گریزی از جزاء و کیفر آنها وجود ندارد .
 ﴿۲۲﴾ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ
 (به او خطاب می شود) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم
 تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است .

قیامت و چشم های تیزبین

آری پرده های جهان ماده : آمال و آرزوها ، عشق و علاقه به دنیا ، زن و فرزند و مال و مقام ، هوس های سرکش و حسادت ها ، تعصب و جهل و لجاجت ، به تواجزه نمی داد که امروز را از همان زمان بنگری ، با این که نشانه های معاد و رستاخیز روشن بود و دلایل آن آشکار . امروز گرد و غبار غفلت فرو نشسته ، حجاب های جهل و تعصب و لجاج کنار رفته ، پرده های شهوات و آمال و آرزوها دریده شده ، حتی آنچه در پرده غیب مستور بوده ، ظاهر گشته است ، چراکه امروز « یَوْمَ الْبُرُوز » و « یَوْمَ الشُّهُود » و « یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِر » است . به همین دلیل چشمی تیزبین پیدا کرده ای و به خوبی می توانی حقایق را درک کنی .

توجه به این نکته نیز لازم است که «حدید» در اصل به معنی «آهن» و نیز به معنی چاقو یا شمشیر تیز است ، سپس به تیزی و تیزفهمی ، اطلاق شده است ، همان‌گونه که «برنده» صفت شمشیر و کارد است ، اما در فارسی به زبان گویا و نطق فصیح نیز برنده اطلاق می‌شود و از این‌جا روشن می‌شود که منظور از «بَصَرُ» در این‌جا چشم ظاهر نیست ، بلکه همان چشم عقل و دل است .

حقیقت مرگ

غالباً تصور می‌کنند ، مرگ یک امر عدمی و به معنی فنا است ، ولی این برداشت هرگز با آنچه در قرآن مجید آمده و دلایل عقلی به آن رهنمون می‌شود ، موافق نیست . «مرگ» از نظر قرآن یکامر وجودی است ، یكانتقال و عبور از جهانی به جهان دیگر است و لذا در بسیاری از آیات قرآن از «مرگ» تعبیر به «تُوْفًی» شده که به معنی بازگرفتن و دریافت روح از تن به وسیله فرشتگان است .

تعبیر آیات فوق « وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ : شدائد مرگ به حق به سراغ انسان می‌آید ،

نیز اشاره به همین معنی است ، در بعضی از آیات مرگ را صریحاً مخلوق خدا شمرده :
« الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ » (۲ / ملک) .

در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی درباره حقیقت مرگ آمده است .
در حدیثی می خوانیم که از علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام سؤال کردند :
« مَا الْمَوْتُ : مرگ چیست ؟ »

در پاسخ فرمودند : « بر ای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و پر حشرات است و گشودن غل و زنجیرهای سنگین و تبدیل آن به فاخرترین لباس ها و خوشبوترین عطرها و راهوارترین مرکب ها و مناسب ترین منزل ها است . »
« و بر ای کافر مانند کندن لباسی است فاخر و انتقال از منزل های مورد علاقه و تبدیل آن به چرک ترین و خشن ترین لباس ها و وحشتناک ترین منزل ها و بزرگترین عذاب . »

از امام محمد بن علی علیه السلام نیز همین سؤال شد فرمود : « هُوَ النَّوْمُ الَّذِي يَأْتِيكُمْ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَّا أَنَّهُ طَوِيلٌ مُدَّتُهُ ، لَا يَنْتَبِهُ مِنْهُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ : مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید ، جز این که

مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی‌شود تا روز قیامت». (۱)

در مباحث مربوط به برزخ گفته‌ایم که حالت اشخاص در برزخ متفاوت است: بعضی گویی به خواب فرو می‌روند و بعضی (همچون شهیدان راه خدا و مؤمنان قوی‌الایمان) غرق انواع نعمت‌ها می‌شوند و جمعی از جباران و اشقیاء غرق عذاب الهی.

امام حسین بن علی سید الشهداء علیه السلام نیز در کربلا و روز عاشورا و به هنگام شدت گرفتن جنگ تعبیر لطیفی در مورد حقیقت مرگ برای یارانش ارائه فرمود: «شکیبایی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار، مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی‌ها و رنج‌ها به باغ‌های وسیع بهشت و نعمت‌های جاودان منتقل می‌کند، کدامیک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟ و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند، پدرم از رسول خدا

۱- «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۱۵۵.

نقل فرمود که دینازندان مؤمن و بهشت کافراست و مرگ بل آن‌ها به باغ‌های بهشت و بل این‌ها به جهنم است»^(۱)
مرگ «حق» است

نه فقط در آیات مورد بحث ، « سكرات موت » به عنوان « حق » معرفی شده ، بلکه در آیات متعدد دیگر روی حق بودن مرگ تکیه شده است ، در آیه ۹۹ سورة « حجر » می‌خوانیم: « وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ »: پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سراغ تو آید» . (در سورة مدثر آیه ۴۷ نیز تعبیری شبیه آن دیده می‌شود) « حَتَّى آتَيْنَا الْيَقِينُ »: تا آمد ما را یقین ، یعنی مرگ » .

این‌ها همه به‌خاطر آن است که انسان هر چیز را انکار کند ، نمی‌تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام مرگ در خانه همه ما را می‌کوبد و همه را با خود می‌برد . توجه به حقانیت مرگ هشداری است برای همه انسان‌ها که بیشتر و بهتر بیندیشند و از

۱- « معانی الاخبار » ، صفحه ۲۱۹ ، باب مَعْنَى الْمَوْتِ ، حدیث ۳ .

راهی که در پیش دارند باخبر شوند و خود را برای آن آماده سازند .

﴿ ۲۳ ﴾ وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ

فرشته‌همنشین او می‌گوید این نامه اعمال او است که نزد من حاضر و آماده است .
منظور از «قرین» فرشته‌ای است که در دنیا همراه انسان و مأمور ضبط اعمال او است و در دادگاه عدل الهی گواهی می‌دهد .

آیات گذشته که می‌گفت : «هرکس وارد عرصه محشر می‌شود ، با او "سائق" و "شهیدی" است» ، نیز گواه بر این معنی است ، به علاوه لحن خود آیه و آیه بعد نیز تناسب با همین معنی دارد .

﴿ ۲۴ ﴾ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ

(خداوند فرمان می‌دهد :) در جهنم بیفکند هر کافر متکبر و لجوج را .
« کَفَّار » به معنی کسی است که بسیار در کفر اصرار می‌ورزد و این منتهی به عناد می‌شود .
« عَنِيد » از ماده «عُنُود» به معنی تکبر و خودپسندی و عدم تسلیم در برابر حق است .

﴿ ۲۵ ﴾ مَنَاعُ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ

آن کسی که شدیداً مانع خیر است، متجاوز است و در شک و تردید (حتی دیگران را به تردید می افکند).

« مَنَاع » به حکم این که صیغه مبالغه است، به کسی گفته می شود که بسیار از چیزی منع می کند، بنابراین « مَنَاعُ لِلْخَيْرِ » کسی است که به هر صورت مخالف هر کار خیر است. « مُعْتَدٌ » به معنی متجاوز است، خواه متجاوز به حقوق دیگران باشد یا از حدود احکام الهی تجاوز کند.

« مُرِيبٌ » از ماده « رَیْب » به معنی شخصی است که در شک است، شکی توأم با بدبینی و یا دیگران را با گفتار و عمل خود به شک می اندازد و باعث گمراهی آن ها می شود.

﴿ ۲۶ ﴾ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ

آن کسی که معبود دیگری با خدا قرار داده (آری) او را در عذاب شدید بیفکند. در آیات ۲۳ تا ۲۶ شش وصف برای این گروه دوزخی بیان شده است که پنج

وصف اول در حقیقت علت و معلول یکدیگرند و وصف ششم توضیحی است برای ریشه اصلی همه این اوصاف، زیرا: «کَفَّار» به معنی کسی که بسیار در کفر اصرار می‌ورزد و این متتهی به عناد می‌شود.

شخص معاند نیز اصرار بر منع خیرات دارد و چنین کسی طبعاً متجاوز به حقوق دیگران و حدود الهی است.

افراد متجاوز اصرار دارند که دیگران را نیز به شک و تردید بیفکنند و ایمان را از آن‌ها سلب کنند.

به این ترتیب اوصاف پنج‌گانه «کَفَّار»، «عَنِید»، «مَنَّاعٌ لِلْخَيْرِ»، «مُعْتَدٌ» و «مُزِیْب» پیوند ناگسستنی با هم دارند و لازم و ملزوم یکدیگرند.^(۱)

در ششمین وصف یعنی «الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» ریشه اصلی تمام این انحرافات که

شرک است آمده ، چراکه با دقت روشن می شود که شرک عامل همه این بدبختی ها است .
 ﴿۲۷﴾ قَالَ قَرِيبُهُ رَبُّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ
 و همنشین از شیاطین می گوید : پروردگارا من او را به طغیان و انداشتم ، لکن او خود در
 گمراهی دور و درازی بود .

این آیه پرده از روی ماجرای دیگری از سرنوشت این گروه کافر و لجوج برمی دارد و
 آن مخاصمه و جر و بحثی است که با شیطان در قیامت دارند ، آن ها تمام گناهان خویش را
 به گردن شیاطین اغواگر می افکنند ، ولی شیطان قرین او می گوید : « پروردگارا من او را به طغیان
 و انداشتم و به اجبار در این راه نیاوردم ، او خودش بامیل و اراده خویش این راه را برگزید و در ضلال و
 گمراهی دور و درازی بود » (قَالَ قَرِيبُهُ رَبُّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ) .
 این تعبیر شبیه چیزی است که در آیه ۲۲ سورة ابراهیم آمده است که شیطان برای تبرئه
 خویش می گوید : « وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ
 لُومُوا أَنْفُسَكُمْ : من هیچ گونه سلطه ای بر شما نداشتم جز این که دعوتتان کردم و شما نیز پذیرفتید ، بنابراین مرا

سرزنش نکنید، خود را سرزنش کنید».

البته شیطان نمی‌خواهد نقش خود را در اغوای انسان به کلی انکار کند، بلکه می‌خواهد این امر را ثابت‌کند که اجباری در کار نبوده و انسان با میل و رغبت خویش و سوسه‌های او را پذیرفته، بنابراین تضادی با آیه «لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ: من همه آنها را اغوا می‌کنم» (۸۲/ص) ندارد. ﴿۲۸﴾ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ خداوند می‌گوید: نزد من جدال و مخاصمه نکنید، من قبلاً به شما اتمام حجت کرده‌ام. اشاره به این است که از یک سو به شیطان گفته‌ام: «إِذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُوراً: برو، هر کس از انسان‌ها از تو پیروی کند جهنم جزای او و هر همه شما است» (۶۳/اسراء). و از سوی دیگر به انسان‌ها نیز اخطار کرده‌ام: «لَا تُلْنَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ: به‌طور مسلم دوزخ را از تو و از پیروانت پر خواهم کرد» (۸۵/ص). این تهدیدها و وعیدها در سایر آیات قرآن نیز آمده و همگی حاکی از این است که خدا هم به انسان‌ها و هم به شیاطین اتمام حجت کرده و آنها را از اغواگری و اغواپذیری بر حذر داشته‌است.

﴿ ۲۹ ﴾ مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ

سخن من تغییرناپذیر است و من هرگز به بندگانم ستم نخواهم کرد .
 منظور از « قَوْل » در این جا همان تهدیدها و وعیدها است که خداوند در آیات مختلف به آن اشاره کرده و نمونه‌هایی از آن را در بالا آوردیم .
 تعبیر به « ظَلَّام » به صورت « صیغهٔ مبالغه » (بسیار ظلم‌کننده) با این که خداوند کمترین ظلمی روا نمی‌دارد ، ممکن است اشاره به این باشد که مقام علم و قدرت و عدل خداوند چنان است که اگر ستم کوچکی به کسی کند ، بزرگ و بسیار خواهد بود و مصداق « ظَلَّام » خواهد شد، بنابراین او از هرگونه ستمی برکنار است .
 این تعبیر دلیل بر اختیار و آزادی ارادهٔ بندگان است ، نه شیطان مجبور است شیطنت کند و نه کافران مجبورند راه کفر و عناد و راه شیطان را پیش گیرند و نه سرنوشت قطعی و خارج از اراده برای کسی مقرر شده است .
 در این جا این سؤال پیش می‌آید که چگونه می‌فرماید: « سخن من تغییرناپذیر است » در حالی که

جمعی مشمول عفو اومی شوند ؟

پاسخ این است که عفو نیز طبق برنامه حساب شده‌ای است و فرع بر این است که انسان عملی انجام داده باشد که در عین مجرم بودن ، قابلیت و شایستگی عفو را داشته باشد ، این خود یکی از سنت‌های الهی است که آن‌ها را که شایسته عفوند مشمول عفو خویش قرار دهد و این نیز تغییرناپذیر است .

﴿ ۳۰ ﴾ یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ
به‌خاطر بیاورید روزی را که به جهنم می‌گوییم آیا پر شده‌ای ؟ و او می‌گوید آیا افزون
بر این هم وجود دارد ؟

طلب فزونی دلیل بر پر نشدن نمی‌باشد ، زیرا «اولاً» : ممکن است ظرفی مثلاً پر از غذا باشد ، باز هم کسی تمنا کند که روی آن انباشته شود و متراکم گردد ، «ثانیاً» : این تقاضا ممکن است به معنی تقاضای تضییق مکان بر دوزخیان و مجازات دردناک‌تر باشد ، یا تمنای وسعت یافتن و سپس نفرات بیشتری را به خود پذیرفتن .

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که دوزخیان بسیارند و جهنم منظره هولناک و وحشتناکی دارد و تهدید الهی جدی است و به گونه‌ای است که فکر درباره آن لرزه بر اندام هر انسانی می‌افکند و هشدار می‌دهد، نکند یکی از آن نفرات تو باشی و همین اندیشه می‌تواند او را در برابر گناهان بزرگ و کوچک کنترل کند.

سؤال دیگر این‌که چگونه دوزخ که موجود فاقد شعوری است مخاطب واقع می‌شود و پاسخ می‌گوید؟

این یک‌نوع تشبیه و بیان زبان حال است، یعنی خداوند به لسان «تکوین» از جهنم سؤال می‌کند و او هم به «زبان حال» پاسخ می‌گوید و نظیر این تعبیر در زبان‌های مختلف فراوان است.

﴿۳۱﴾ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ

(در آن روز) بهشت به پرهیزکاران نزدیک می‌شود و فاصله‌ای از آن‌ها ندارد.

«أُزْلِفَتْ» از ماده «زُلْفَى» (بر وزن کبری) به معنی قرب و نزدیکی است.

جالب این که نمی‌گویند پرهیزگاران را به بهشت نزدیک می‌کنند ، بلکه می‌گویند بهشت را به آن‌ها نزدیک می‌کنند ، این مطلبی است که در شرایط این دنیا قابل تصور نیست ، اما از آن‌جا که اصول حاکم بر سرای آخرت اصولی است که با شرایط این جهان بسیار متفاوت است ، به هیچ وجه جای تعجب نیست که خداوند برای نهایت اکرام و احترام به مؤمنان پرهیزکار به جای آن‌که آن‌ها را به سوی بهشت برد ، بهشت را به سوی آن‌ها می‌آورد . مفهوم آیه این است که این مسأله در قیامت واقع می‌شود ، هر چند تعبیر به فعل ماضی (اُزْلِفَتْ) شده است ، زیرا حوادث مسلمی که در آینده رخ می‌دهد در بسیاری از تعبیرات به صورت فعل ماضی بیان می‌شود .

﴿ ۳۲ ﴾ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِیْظٍ

این چیزی است که به شما وعده داده می‌شود و برای کسانی است که به سوی خدا باز می‌گردند و پیمان‌ها و احکام او را حفظ می‌کنند .

در این جا به دو وصف از اوصاف بهشتیان اشاره شده « اَوَّاب » و « حَفِیْظ » .

« اَوَّاب » از ماده « اوب » (بر وزن ذوب) به معنی بازگشت است ، که ممکن است به معنی توبه از گناهان کوچک و بزرگ باشد و یا بازگشت به طاعت او و با توجه به این که « صِغَةُ مبالغه » است ، نشان می دهد که بهشتیان پرهیزکارانی هستند که هر عاملی بخواهد آن ها را از اطاعت خدا دور سازد ، فوراً متوجه می شوند و به طاعت او بازمی گردند و از تقصیرات و غفلت های خود توبه می کنند تا به مقام نفس مطمئنه برسند .

« حَفِیْظ » به معنی محافظ و نگاهدارنده است . « آیا منظور حفظ عهد و پیمان های الهی است که از انسان ها گرفته که اطاعت او کند و عبادت شیطان ننماید » . (۶۰ / یس) و یا حفظ قوانین و حدود الهی ؟ و یا به خاطر سپردن گناهان و یادآوری آن برای توبه و جبران ؟ یا همه این ها ؟ با توجه به این که این حکم به صورت مطلق ذکر شده ، تفسیر اخیر که جامعیت دارد مناسب تر به نظر می رسد .

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِیْمَ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ ﴿۳۳﴾

آن کس که از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی پر انابه در محضر او حاضر شود .

تعبیر به ترسیدن از خدا در نهان ، اشاره به این است که آنها با این که خدا را هرگز با چشم نمی بینند ، از لابلای آثارش و از طریق استدلال و برهان به او ایمان می آورند ، ایمانی توأم با احساس مسؤولیت کامل .

این احتمال نیز وجود دارد که منظور ، پنهان از چشم مردم است آنها نه فقط در حضور جمع که در تنهایی و خلوت نیز مرتکب گناهی نمی شوند . این خوف و خشیت سبب می شود که قلب آنها « مُنِیب » باشد ، دائماً متوجه خدا گردد و به طاعت او اقبال کند و از هر گناه و لغزشی توبه نماید و این حال را تا پایان عمر ادامه دهد و با همین حالت وارد عرصه محشر گردد .

﴿ ۳۴ ﴾ اَدْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُوْدِ

(به آنها می گویند) به سلامت وارد بهشت شوید ، امروز روز جاودانی است . سلامت از هر گونه بدی و ناراحتی و آفت و بلا و کیفر و عذاب ، سلامت کامل از نظر جسم و جان آن هم برای زمانی جاودانی .

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾

هر چه بخواهند در آن جا برای آن ها هست و نزد ما نعمت های اضافی دیگری است (که به فکر هیچ کس نمی رسد).

تعبیری از این زنده تر و رساتر و دل انگیزتر تصور نمی شود ، نخست می گوید : «بهشتیان هر چه بخواهند (با وسعت معنی این جمله) از انواع مواهب بدون استثناء ، در اختیارشان قرار می گیرد و افزون بر این نعمت ها و مواهبی است که هرگز به فکر هیچ انسانی نرسیده و از خاطر هیچ کس خطور نکرده ، اما خداوند رحمان و رحیم که پرهیزکاران بهشتی را مشمول الطاف خاصش کرده ، از آن نعمت ها نیز بهره مند می سازد و به این ترتیب نعمت های بهشتی ابعاد فوق العاده گسترده ای را که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست ، پیدامی کند. ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که موازنه ای میان پاداش الهی و اعمال مؤمنان نیست ، بلکه از آن افزون و بسیار برتر و بالاتر است و در این مرحله همه جا با فضل او روبرو هستیم و در کيفرش با عدل او .

﴿۳۶﴾ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ

چه بسیار اقوامی را که قبل از آن‌ها هلاک کردیم ، اقوامی که از آن‌ها قوی تر بودند و شهرها (و کشورها) را گشودند ، آواره فرار وجود دارد؟

«قرن» و «اقتران» در اصل به معنی نزدیک شدن دو چیز یا اشیایی با یکدیگر است و به جماعتی که در یک زمان زندگی می‌کنند «قرن» گفته می‌شود و جمع آن «قرون» است ، سپس همین لفظ بر بخشی از زمان اطلاق شده که گاه آن را سی سال و گاه صد سال گفته‌اند . بنابراین هلاک کردن «قرن‌ها» به معنی هلاک کردن «اقوام پیشین» است . «بَطْش» به معنی برگرفتن چیزی است با قوت و قدرت و گاه به معنی جنگ و ستیز آمده است .

«نَقَّبُوا» از ماده «نقب» به معنی سوراخی است که در دیوار یا پوست ایجاد می‌کنند . این «واژه» هنگامی که به صورت فعل به کار رود به معنی سیر و حرکت و به اصطلاح شکافتن راه و پیشروی می‌آید و به معنی کشورگشایی و نفوذ در مناطق مختلف نیز آمده است .

«مَحْصِص» از ماده «حَصَص» به معنی انحراف و عدول از چیزی است و به همین مناسبت به معنی فرار از مشکلات و هزیمت در میدان جنگ نیز آمده است .
 آیه به کفار لجوج معاصر پیامبر هشدار می دهد که سری به تاریخ گذشتگان بزنند و آثار آنها را بر صفحات تاریخ و صفحه روی زمین بنگرند ، ببینند خداوند با اقوام سرکشی که پیش از آنها بودند چه کرد ؟ اقوامی که از آنها پر جمعیت تر و پر قدرت تر بودند ، آنگاه به آینده خود بیندیشند .

جمله «هَلْ مِنْ مَّحْصِصٍ : آیه آیه گریزی وجود دارد ؟» ممکن است از زبان اقوام پیشین باشد که به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب این مطلب را از هم سؤال می کردند و یا از سوی پروردگار نسبت به کفار لجوج معاصر پیامبر اسلام ، یعنی آیا اینها می توانند از سرنوشت دردناکی که اقوام متمرّد پیشین داشتند ، فرار کنند ؟
 ﴿۳۷﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ
 در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد ، یا گوش فرا دهد و حضور یابد .

منظور از «قلب» در این جا و در دیگر آیات قرآن که بحث از درک مسائل می‌کند ، همان «عقل» و شعور و ادراک است .

در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز در تفسیر همین آیه آمده است که : «منظور از قلب همان عقل است» .^(۱)

ریشه این لغت (قلب) در اصل به معنی تغییر و تحول و به اصطلاح قلب و انقلاب است و از آن جا که فکر و عقل انسان دائماً در حال دگرگونی است ، به آن «قلب» گفته شده است و به همین دلیل در آیات قرآن روی مسأله سکینه و آرامش دل و یا اطمینان قلب تکیه شده است : «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ : او کسی است که آرامش را در دل مؤمنین ، نازل کرد» (۴ / فتح) ، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ : آگاه باشید یاد خدا مایه آرامش دلها است» (۲۸ / رعد) ، آری این موجود ناآرام را تنها یاد خدا آرامش می‌بخشد .

۱- «اصول کافی» ، جلد ۱ «کتاب العقل والجهل» حدیث ۱۱ .

«الْقَى السَّمْعَ» (گوش را شنید) کنایه از گوش دادن و نهایت دقت در استماع است، شبیه تعبیری که در فارسی داریم، می‌گوییم: «گوش مانند تو است» یعنی به خوبی به سخنان گوش می‌دهیم. «شهادت» در این جابه‌معنی کسی است که حضور قلب دارد و به اصطلاح دلش در مجلس است و با دقت مطالب را پی‌گیری می‌کند.

و به این ترتیب، مجموع آیه چنین معنی می‌دهد که دو گروه می‌توانند از این مواعظ پند و اندرز گیرند، نخست آن‌ها که دارای ذکاوت و عقل و هوش‌اند و خود مستقلاً می‌توانند مسائل را تحلیل کنند و دیگر کسانی که در این حد نیستند اما می‌توانند «مستمع» خوبی برای دانشمندان باشند و با حضور قلب به سخنان آن‌ها گوش فرا دهند و حقایق را از طریق ارشاد و راهنمایی آن‌ها فرا گیرند.

﴿٣٨﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن‌هاست در شش روز (شش دوران) آفریدیم و

هیچ‌گونه رنج و تعبی به ما نرسید (با این حال چگونه زنده کردن مردگان برای ما مشکل است؟).

آفریدگار آسمان‌ها و زمین قادر بر احیای مردگان است

«لُغُوب» به معنی تعب و خستگی است .

کسی که قادر است بی هیچ‌گونه تعب و رنج این آسمان و زمین با عظمت و این همه کرات و کواکب و کهکشان‌ها را ایجاد کند ، توانایی دارد که انسان را بعد از مردن بار دیگر به حیات بازگرداند و لباس زندگی در اندامش بپوشاند .

موضوع خلقت آسمان‌ها و زمین در «شش روز» کراراً در آیات قرآن آمده است . کلمه «یَوْم» در لغت عرب و معادل آن «روز» در لغت فارسی و یا در سایر لغات در بسیاری از موارد به معنی دوران استعمال می‌شود، نه به معنی بیست و چهار ساعت و یا دوازده ساعت ، فی‌المثل می‌گوییم : «یک روز مردم در سایه پیامبر زندگی می‌کردند و روز دیگر جباران بنی‌امیه و بنی‌عباس بر مردم مسلط شدند» .

پیداست «روز» در این تعبیرات به معنی «دوران» است ، خواه یک‌سال باشد یا صد

سال یا هزاران سال یا میلیون‌ها سال . مثلاً می‌گوییم یک‌روز کره زمین یک‌پارچه آتش بود ، روز دیگر سرد شد و آماده حیات ، تمام این تعبیرات اشاره به دوران‌ها است . بنابراین از آیه فوق استفاده می‌شود که خداوند آسمان‌ها و زمین و تمامی موجودات آن‌ها را بدون هیچ‌گونه رنج و رحمتی در شش دوران آفریده است . ﴿۳۹﴾ **فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ** در برابر آنچه آن‌ها می‌گویند شکیا باش و تسبیح و حمد پروردگارت را قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب به جا آور .

چراکه تنها با نیروی صبر و استقامت می‌توان بر این مشکلات پیروز شد و توطئه‌های دشمن را درهم شکست و نسبت‌های ناروای آن‌ها را در مسیر حق تحمل کرد و بهترین پشتوانه یاد خدا و ارتباط با مبدأ علم و قدرت جهان‌آفرین است .

﴿۴۰﴾ **وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ ادْبَارَ النُّجُودِ** و در بخشی از شب او را تسبیح کن و بعد از سجده‌ها .

در آیه مورد بحث «أَذْبَارُ» جمع «دُبَر» به معنی پشت می باشد ، بنابراین «أَذْبَارُ السُّجُود» به معنی نافله بعد از سجده ها است و «إِذْبَارُ النُّجُوم» به معنی هنگام پشت کردن ستارگان است که به معنی نافله صبح است .

این یاد مداوم و تسبیح مستمر همچون قطره های حیات بخش باران بر سرزمین قلب و جان تو می ریزد و آنرا سیراب می کند، دائماً به تونشاط و حیات می بخشد و به استقامت در مقابل مخالفان لجوج دعوت می کند .

منظور از تسبیح خداوند در این مواقع چهارگانه (قبل از طلوع آفتاب ، قبل از غروب ، در شب و بعد از سجده ها) اشاره به نمازهای پنجگانه روزانه و بعضی از نوافل پرفضیلت است ، به این ترتیب که «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» اشاره به نماز صبح است ، زیرا آخر وقت آن طلوع آفتاب می باشد .

و «قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ» اشاره به نماز ظهر و عصر است ، چراکه آخر وقت هر دو غروب آفتاب است .

« وَ مِنَ اللَّيْلِ » نماز مغرب و عشا را بیان می کند ، « وَ أَذْبَارَ السُّجُودِ » نظر به نافله های مغرب دارد که بعد از مغرب بجا آورده می شود .

﴿ ۴۱ ﴾ وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ

گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکان نزدیک ندا می دهد .

﴿ ۴۲ ﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ

روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می شنوند ، آن روز ، روز خروج است .

مخاطب در « اسْتَمِعْ » (گوش فراه) گرچه شخص پیامبر است ،

ولی مسلماً مقصود همه انسان ها هستند .

و منظور « گوش فرا دادن » یا انتظار کشیدن است ، زیرا کسانی که در انتظار حادثه ای به

سر می برند که با صدای وحشتناکی شروع می شود ، دائماً گوش فرا می دهند و منتظرند و یا

منظور گوش فرا دادن به این سخن الهی است و معنی چنین می شود : « این سخن را

بشنو که پروردگارت درباره صیحه رستاخیز می گوید » .

اما این منادی کیست ؟ به احتمال قوی همان « اسرافیل » است که در « صور » می دمدم و در آیات قرآن نه با نام ، بلکه با تعبیرات دیگری به او اشاره شده است .
تعبیر به «مَكَانٍ قَرِيبٍ» اشاره به این است که این صدای صیحه دوم (صیحه قیام و حشر)، آنچنان در فضا پخش می شود که گویی بیخ گوش همه است و همه آنرا یکسان از نزدیک می شنوند ، امروز ما با وسایل مختلف می توانیم سخن گوینده ای را که در یک نقطه دوردست از جهان سخن می گوید همگی از نزدیک بشنویم ، گویی در کنار دست ما نشسته و با ما سخن می گوید ، ولی آنروز بدون نیاز به این وسایل همه صدای منادی حق را که فریاد رستاخیز برمی کشد ، در نزدیکی خود می شنوند .
به هر حال این صیحه ، صیحه نخستین که برای پایان گرفتن جهان است ، نیست بلکه صیحه دوم یعنی همان صیحه قیام و حشر است و در حقیقت آیه دوم توضیح و تفسیری است برای آیه اول ، می گوید : آنروز که صیحه را به حق می شنوند روز خروج از قبرها و از میان خاک های زمین است .

﴿۴۳﴾ اِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَ اِلَيْنَا الْمَصِيْرُ

ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و بازگشت تنها به سوی ما است .
 منظور از احیاء همان زنده کردن نخستین در دنیا است و منظور از میراندن در پایان
 عمر است و جمله « اِلَيْنَا الْمَصِيْر » اشاره به زنده شدن در رستاخیز است .
 در حقیقت آیه اشاره به این نکته می‌کند که همانگونه که مرگ و حیات نخستین به
 دست ما است ، بازگرداندن به زندگی و قیام قیامت نیز به دست ما و به سوی ما است .
 ﴿۴۴﴾ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيْرٌ
 روزی که زمین از روی آنها شکافته می‌شود و به سرعت (از قبرها) خارج می‌گردند و
 این جمع کردن برای ما آسان است .

«حَشْرٌ» به معنی جمع و گردآوری از هر سو است .

روشن است خداوندی که آفریننده آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است ، حشر
 و نشور مردگان برای او کار ساده‌ای می‌باشد . اصولاً مشکل و آسان برای کسی است که

قدرتش محدود است، آن کسی که قدرتش نامحدود است همه چیز برای او یکسان و آسان است.

جالب این که در بعضی از روایات می خوانیم : « اولین کسی که زنده می شود و از قبر خارج گشته ، وارد صحنه محشر می شود پیامبر است و علی علیه السلام همراه او است » . (۱)

﴿ ۴۵ ﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ
ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم و تو مأمور به اجبار آنها نیستی ، بنابراین به وسیله قرآن کسانی را که از عذاب من می ترسند ، متذکر ساز .
در آخرین آیه این سوره بار دیگر به پیامبرش در مقابل مخالفان سرسخت و لجوج تسلی و دلداری می دهد .

اشاره به این که قرآن برای انذار و بیدار ساختن افراد مؤمن کافی است ، هر صفحه ای از آن یادآور قیامت و آیات مختلفش بازگوکننده سرنوشت پیشینیان

و توصیف‌هایش از مواهب بهشتی و عذاب‌های دوزخی و حوادثی که در آستانه رستاخیز و در دادگاه عدل الهی واقع می‌شود، بهترین پند و اندرز برای همگان است. به‌راستی یادآوری آن صحنه که زمین‌ها از هم شکافته می‌شود و خاک‌ها جان می‌گیرند، لباس حیات در تن می‌پوشند و به حرکت در می‌آیند و از قبرها خارج می‌شوند، در حالی که وحشت و اضطراب سرتاپای همه را فرا گرفته و به سوی دادگاه عدل الهی رانده می‌شوند، صحنه تکان‌دهنده‌ای است.

به‌خصوص این‌که گاهی یک قبر با گذشت زمان قبور انسان‌های مختلفی شده و افراد بسیاری را در خود جای داده است، که بعضی صالح و بعضی ناصالح و بعضی مؤمن و بعضی کافر بوده‌اند.

پایان سورة ق

سورة ذاریات

فضیلت تلاوت سورة « ذاریات »

پیرامون فضیلت این سوره در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است :
 « هرکس سوره "ذاریات" را در روز یا شب بخواند ، خداوند وضع زندگی و معیشت او را اصلاح می کند ، روزی وسیعی به او می دهد و قبر او را با چراغی روشن می سازد که تا روز قیامت می درخشد » . (۱)

تنها لقلقة زبان برای رسیدن به این همه پاداش عظیم کافی نیست ، بلکه هدف تلاوتی است که اندیشه برانگیز و عمل آفرین باشد .

ضمناً نام گذاری سوره به « ذاریات » ، به تناسب نخستین آیه این سوره است .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

﴿۱﴾ وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا

سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت درمی آورند (و گرد و غبار و بذره‌های گیاهان را).

﴿۲﴾ فَأَلْخَامِلَاتٍ وُقُورًا

و سپس سوگند به ابرهایی که بار سنگینی (از باران) با خود حمل می کنند.

﴿۳﴾ فَأَلْجَارِيَاتِ يُسْرًا

و سپس سوگند به کشتی‌هایی که به آسانی به حرکت درمی آیند.

﴿۴﴾ فَأَلْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا

و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند.

سوگند به طوفان‌ها و ابرهای باران‌زا

« ذاریات » جمع « ذاریه » به معنی بادهایی است که اشیاء را به پرواز درمی آورد.

«وَقَر» به معنی بار سنگین است و نیز به معنی سنگینی گوش آمده است، «وقار» نیز به معنی سنگینی حرکات و آرامش و حلم است. «جاریات» جمع «جاریه» به معنی کشتی است و به معنی نهرهای آب جاری نیز آمده، (فِیْهَا عَثْنٌ جَارِيَةٌ - ۱۲ / غاشیه) و همچنین به معنی خورشید به خاطر حرکتش در آسمان و نیز به دختر نوجوان نیز «جاریه» گفته می‌شود، چراکه نشاط جوانی در تمام وجودش جریان دارد.

در حدیثی که بسیاری از مفسران در ذیل همین آیه آورده‌اند می‌خوانیم: «إِنَّ الْكَوَّاءَ» روزی از علی علیه السلام در حالی که بر منبر خطبه می‌خواند سؤال کرد: «منظور از ذاریات ذَرَوُا چیست؟»

فرمود: «بادها است». عرض کرد: «فَالْخِمْلَاتِ وَقَرًا» فرمود: «ابرها است». عرض کرد: «فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا» فرمود: «کشتی‌ها است» عرض کرد: «فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا» فرمود: «منظور فرشتگان است».

در این جا این سؤال پیش می آید که اگر منظور فرشتگان است ، فرشتگان چه اموری را تقسیم می کنند ؟ در پاسخ می گوییم : این تقسیم کار ممکن است مربوط به کل تدبیر این عالم باشد که گروه هایی از فرشتگان الهی به فرمان او تدبیر امور آن را بر عهده دارند و نیز ممکن است مربوط به تقسیم ارزاق و یا تقسیم قطرات باران بر مناطق روی زمین باشد .

۵ ﴿ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴾

(آری سوگند به همه این ها) که آنچه به شما وعده داده شده قطعاً راست است .

۶ ﴿ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴾

و بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است .
« دین » در این جا به معنی جزاء است ، همانطور که در « مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ » آمده و اصولاً یکی از نام های قیامت « يَوْمِ الدِّينِ » (روز جزا) است و از آن روشن می شود که منظور از وعده های واقع شدنی در این جا وعده های مربوط به قیامت و حساب و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و سایر امور مربوط به معاد است ، بنابراین جمله اول تمام وعده های قیامت

را شامل می‌شود و جمله دوم تأکیدی است بر مسأله جزا .
 سوگندهایی که در آغاز این سوره آمده ، پیوند و تناسب روشنی با نتیجه این قسم‌ها دارد ، چراکه حرکت ابرها و نزول باران‌ها و در نتیجه زنده شدن زمین‌های مرده ، خود صحنه‌ای از قیامت و معاد را در این دنیا نشان می‌دهد .

﴿ ٧ ﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ

قسم به آسمان که دارای چین و شکن‌های زیباست .

سوگند به آسمان و چین و شکن‌های زیبایش

« حُبُّكَ » جمع حُبَّاك از ریشه اصلی « حَبَّكَ » (بر وزن كَبِكَ) به معنی بستن و محکم کردن است و در این جا به معنی چین و شکن‌های زیبایی است که در میان امواج ، ابرهای آسمان ، رمل‌های بیابان و موهای سر پیدا می‌شود .

و اما تطبیق این معنی بر آسمان یا به خاطر اشکال مختلف توده‌های ستارگان و صورت‌های فلکی (مجموعه‌هایی از ستارگان ثابت را که شکل خاصی به

خود گرفته ، صورت فلکی می نامند) .
 یا به خاطر موج های جالبی است که در ابرهای آسمانی پیدامی شود و گاه به قدری زیبا است
 که مدت ها چشم های انسان را متوجه خود می سازد .
 و یا توده های عظیم کهکشان ها است که همچون پیچ و خم های موهای مجعد بر صفحه
 آسمان ظاهر می شود ، مخصوصاً عکس های جالبی که دانشمندان وسیله تلسکوپ ها از این
 کهکشان ها برداشته اند ، کاملاً موهای مجعد و پیچیده را تداعی می کند .
 بنابراین معنی ، قرآن به آسمان و این کهکشان های عظیم که در آن روز چشم تیزبین علم و
 دانش بشر هنوز به آن نیفتاده بود، سوگند یاد می کند .
 این نکته نیز قابل توجه است که ریشه اصلی « حُبُّكَ » می تواند اشاره به استحکام آسمان ها
 و پیوند محکم کرات بایکدیگر مانند سیارات منظومه شمسی باقرص خورشید نیز بوده ، باشد .
 اِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾
 که شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید .

این آیه به جواب قسم ، یعنی مطلبی که به خاطر آن سوگند یاد شده است ، می پردازد و اشاره می کند که پیوسته ضد و نقیض می گوید و همین تناقض گویی دلیل بر بی پایه بودن سخنان شما است .

در مورد معاد ، گاه می گوید : ما اصلاً باور نمی کنیم که استخوان های پوسیده زنده شوند و گاه می گوید : ما در این باره شک و تردید داریم و گاه می افزاید : پدران و نیاکان ما را بیاورید تا گواهی دهند بعد از مرگ ، قیامت و رستاخیزی در کار است ، تا قبول کنیم . و در مورد پیامبر اسلام گاه می گوید : دیوانه است ، گاه شاعرش می خوانید ، گاه ساحرش می نامید ، گاهی می گوید معلم و استادی دارد که این سخنان را به او تعلیم می دهد . همچنین در مورد قرآن ، گاه آن را « اساطیر الاولین » (افسانه ها و خرافات پیشینیان) می نامید ، گاهی شعرش می خوانید و گاه سحر و گاه دروغ . سوگند به چین و شکن های آسمان ها که سخنان شما پر از تناقض و پیچ و خم است و اگر پایه و مایه ای داشتید ، لااقل روی یک مطلب می ایستادید و هر روز سراغ مطلبی نمی رفتید .

﴿ ۹ ﴾ يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنَافِكُ

کسانی از ایمان به آن (روز جزا) منحرف می شوند که از قبول حق سرباز می زنند .
«افک» در اصل به معنی منصرف ساختن و بازگرداندن از چیزی است ، لذا به «دروغ» که جنبه انحرافی دارد، «افک» گفته می شود، همان گونه که بادهای مختلف را «مُؤْتَفِكَات» می گویند .
ولی با توجه به این که در آیات قبل سخن از رستاخیز در میان بوده ، معلوم است که منظور اصلی ، انحراف از این عقیده است و نیز از آن جا که در آیه گذشته سخن از گفتگوهای ضد و نقیض کافران در میان بود ، معلوم می شود که منظور در این جا کسانی است که از منطق و دلیل روشن منحرف می شوند .

بنابر این مجموع آیه چنین معنی می دهد: کسانی از ایمان به معاد منحرف می شوند که از مسیر دلیل عقل و منطق و حق طلبی منحرف گشته اند .

﴿ ۱۰ ﴾ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ

کشته شوند دروغگویان (و مرگ بر آنها) .

«خَرَّاص» از ماده «خَرَص» در اصل به معنی هر سخنی است که از روی گمان و تخمین گفته شود و از آنجا که چنین سخنانی غالباً دروغ از آب درمی آید، این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته است. به این ترتیب «خَرَّاصون» کسانی هستند که حرف های بی پایه و بی سر و ته می زنند و منظور در این جا - به قرینه آیات بعد - آنهایی هستند که درباره قیامت با سخنان بی پایه و دور از منطق قضاوت کنند.

بعضی نیز «قَتَلَ» را در این جا به معنی لعن و طرد و محرومیت از رحمت خدا تفسیر کرده اند. و از این جا می توان این حکم کلی را نیز استفاده کرد که اصولاً قضاوت هایی که مدرک روشنی ندارد و بر پایه حدس و تخمین و گمان های بی اساس است، کاری گمراه کننده و مستحق نفرین و عذاب است.

﴿۱۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ

همان ها که در جهل و غفلت فرو رفته اند.

«غَمْرَة» در اصل به معنی آب فراوانی است که محلی را بپوشاند، سپس به جهالت و

نادانی عمیقی که کسی را فراگیرد ، اطلاق شده است .
 « نَسَاهُونَ » از ماده « سهو » به معنی هر گونه غفلت است ، بعضی گفته اند نخستین مرتبه
 جهل « سهو و اشتباه » است ، سپس « غفلت » و بعد از آن « غمره » می باشد .
 بنابراین آن ها از مرحله سهو شروع می کنند ، بعد به غفلت و بی خبری می انجامد و در
 ادامه راه به طور کامل در « جهل » فرو می روند و جمع میان این دو تعبیر - سهو و غمره - در
 آیه فوق ممکن است اشاره به آغاز و انجام این حرکت باشد .
 به این ترتیب منظور از خراصون ، کسانی است که غرق جهل و نادانی خویشند و برای
 فرار از زیر بار حق ، هر روز بهانه و سخن بی اساسی را عنوان می کنند .
 ﴿ ١٢ 〉 يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَأْتِي الْوَعْدِ
 و پیوسته سؤال می کنند روز جزا چه موقع است .
 تعبیر به یسئلون به صورت « فعل مضارع » دلیل بر این است که این سؤال را مرتب
 مطرح می کنند ، در حالی که اصولاً باید وقت قیام قیامت ، مخفی و مکتوم باشد ، تا هر کس

در هر زمان احتمال وقوع آنرا بدهد و اثر تربیتی ایمان به قیامت که خودسازی و آمادگی مداوم است ، حاصل گردد .

این سخن به آن می ماند که بیماری از طبیب مرتباً سؤال کند: پایان عمر من چه روزی خواهد بود ؟ هر کس ، این سؤال را بی اساس می داند و می گوید : مهم این است که بدانی مرگ حق است تا خود را درمان کنی ، مبادا گرفتار « مرگ زودرس » شوی . ولی آن ها هدفی جز استهزاء یا بهانه جویی نداشتند ، نه این که راستی می خواستند ، تاریخ قیام قیامت را پیدا کنند .

﴿ ۱۳ ﴾ یَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ

(آری) همان روزی است که آن ها را بر آتش می سوزانند .

﴿ ۱۴ ﴾ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

بچشید عذاب خود را ، این همان چیزی است که درباره آن عجله داشتید .

« فِتْنَةٌ » در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره است ، تا طلای خوب و خالص از

ناخالص شناخته شود و به همین مناسبت به معنی هرگونه آزمایش و امتحان استعمال می‌شود و به معنی «دخول انسان در آتش» نیز آمده است و گاه به معنی بلا و عذاب و ناراحتی، چنان‌که آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی است.

﴿۱۵﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ

پرهیزکاران در باغ‌های بهشت و در میان چشمه‌ها قرار دارند.

پاداش سحر خیزان نیکوکار

کلمه «فی» در مورد «جَنَّات» مفهومش روشن است، زیرا پرهیزکاران در درون بهشتند، ولی در مورد «عُيُون» (چشمه‌ها) به این معنی نیست که در درون خود چشمه می‌باشند، بلکه در لابلای چشمه‌سارها قرار دارند.

درست است که باغ طبیعتاً دارای نه‌رهای آب است، اما لطفش در این است که چشمه‌ها از درون خود باغ بجوشند و درختان را دائماً مشروب کند، این امتیازی است که باغ‌های بهشت دارد، نه یک نوع چشمه، که انواع مختلفی از چشمه‌ها در آن موجود است.

﴿۱۶﴾ اخذینَ مَا اَتَهُمْ رَبُّهُمْ اِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِیْنَ

و آنچه پروردگارشان به آنها مرحمت کرده، دریافت می دارند، زیرا آنها پیش از آن (در سرای دنیا) از نیکوکاران بودند.

آنها با نهایت میل و اشتیاق و کمال رضا و رغبت و خشنودی، این مواهب الهی را پذیرا می شوند، این پاداش های عظیم بی جهت نیست، «آنها پیش از این در سرای نیکوکاران بودند». احسان و نیکوکار که در این جا آمده، معنی وسیع تری دارد که هم اطاعت خدا را شامل می شود و هم انواع نیکی ها به خلق خدا.

این که راستی می خواستند، تاریخ قیام را پیدا کنند.

﴿۱۷﴾ كَانُوا قَلِيلاً مِّنَ اللَّیْلِ مَا يَهْجَعُونَ

آنها کمی از شب ها را می خوابیدند.

«یَهْجَعُونَ» از ماده «هَجَع» به معنی خواب شبانه است.

همه شب بخشی را بیدار بودند و به عبادت و نماز شب می پرداختند و شب هایی را که

تماماً در خواب باشند و عبادت شبانه از آنها به کلی فوت شود ، کم بوده است .
این تفسیر در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است ، آن جاکه می فرماید: «كَانُوا أَقْلُ اللَّيَالِي يَفُوتُهُمْ لَا يَقُومُونَ فِيهَا» .^(۱)

﴿ ۱۸ ﴾ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

و در سحرگاهان استغفار می کردند .

« اَسْحَار » جمع « سَحَر » در اصل به معنی « پوشیده و پنهان بودن » است و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حاکم است ، « سحر » نامیده شده است .
واژه « سَحَر » نیز به چیزی گفته می شود که چهره حقایق را می پوشاند و یا اسرار آن از دیگران پوشیده است .

بسیاری معتقدند منظور از استغفار در این جا همان « نماز شب » است ، از این جهت که

«قنوت نماز وتر» مشتمل بر استغفار است .

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « كَانُوا يَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ فِي الْوُتْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً فِي السَّحَرِ: نیکوکاران بهشتی در نماز وتر به هنگام سحر هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش می کردند » .^(۱)

﴿ ۱۹ ﴾ وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلْسَائِلِ وَ الْمَحْرُومِ

و در اموال آن ها حتی برای سائل و محروم بود .

نظیر این معنی در سوره معارج آیه ۲۴ و ۲۵ آمده است ، می فرماید : « وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلْسَائِلِ وَ الْمَحْرُومِ » .

«فاضل مقداد» در «کنز العرفان» تصریح می کند که منظور از «حَقٌّ مَّعْلُومٌ» حتی است که خود آن ها در اموالشان قرار می دهند و خویشان را موظف به آن می دانند .^(۲)

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- «کنز العرفان» ، جلد ۱ ، صفحه ۲۲۶ .

در روایاتی که از منابع اهل بیت رسیده، نیز تأکید شده که منظور از «حق معلوم» چیزی غیر از خمس و زکات و سایر حقوق واجب شرعی است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ولی خداوند متعال در اموال ثروتمندان حقوقی غیر از زکات قرار داده، از جمله این که فرموده است: در اموال آنها حق معلومی برای سائل و محروم است، بنابراین "حق معلوم" غیر از زکات است و آن چیزی است که انسان شخصاً بر خود لازم می‌کند که از مالش بپردازد ... برای هر روز و یا اگر بخواهد در هر جمعه و یا در هر ماه ...» (۱).

در این که میان «سائل» و «محروم» چه تفاوتی است؟ جمعی گفته‌اند: «سائل» کسی است که از مردم تقاضای کمک می‌کند، ولی «محروم» شخص آبرومندی است که برای معیشت خود نهایت تلاش و کوشش را به خرج می‌دهد، اما دستش به جایی نمی‌رسد و کسب و کار و زندگیش به هم پیچیده است و با این حال خویشن‌داری

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۶، صفحه ۲۷.

کرده، از کسی تقاضای کمک نمی‌کند.

این همان کسی است که از او تعبیر به «مُخَارَفٌ» می‌شود، زیرا در تفسیر محارف در کتب لغت و روایات اسلامی آمده است: «او کسی است که هر قدر تلاش می‌کند، در آمدی به دست نمی‌آورد، گویی راه‌های زندگی به رویش بسته شده است».

به هر حال این تعبیر اشاره به این نکته است که هرگز منتظر نشینید نیازمندان نزد شما آیند و تقاضای کمک کنند، بر شماست که جستجو کنید و افراد آبرومند محروم را که به گفته قرآن (۲۷۳/بقره): «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ: افراد بی‌خبر آن‌ها را از شدت خویشین‌داری غنی می‌پندارند»، پیدا کنید و به آن‌ها کمک نموده، گره مشکلاتشان را بکشاید و آبرویشان را حفظ نمایید و این دستور مهمی است که برای حفظ حیثیت مسلمانان محروم بسیار مهم است.

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند

با این‌که نماز شب از نمازهای نافله و مستحب است، ولی کراً در قرآن مجید به آن اشاره شده و این نشانه اهمیت فوق‌العاده آن می‌باشد، تا آن‌جا که قرآن آن را

وسيلة وصول به «مقام محمود» (۷۹ / سورة اسراء) و «مایه روشنی چشم» (چنانکه در آیه ۱۷ سورة الم سجده آمده) شمرده است .

در روایات اسلامی نیز فوق‌العاده روی این راز و نیاز شبانه و بیداری در سحرگاهان تکیه شده است .

در یکجا پیامبر آن را کفاره گناهان می‌شمرد و می‌فرماید : « يَا عَلِيُّ ثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ ، مِنْهَا التَّهَجُّدُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ : سه چیز است که کفاره گناهان است ، یکی از آنها تهجد در شب است ، در حالی که مردم در خوابند » .^(۱)

در حدیث دیگری آمده که پیامبر فرمود : « الرَّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا : دو رکعت نماز در دل شب از دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوب‌تر است » .^(۲)

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۷۳ .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۱۷ ، صفحه ۱۴۶ و ۱۴۸ .

﴿ ۲۰ ﴾ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ

و در زمین آیاتی برای طالبان یقین است .

حجم زمین ، فاصله آن با خورشید ، حرکت آن به دور خود و حرکت آن به دور آفتاب و نیروی جاذبه و دافعه‌ای که از آن حجم و این حرکت به وجود می‌آید و کاملاً متعادل و معادل یکدیگر است و هماهنگی تمام این‌ها با هم تا شرایط حیات را بر صفحه زمین فراهم سازد، همه از آیات بزرگ خدا است .

موادی که زمین را تشکیل داده و منابع مختلفی که در سطح و زیرزمین برای حیات و زندگی آماده شده ، هر یک نشانه‌ای از نشانه‌های او است . بد نیست در این‌جا به گوشه‌ای از سخنان یکی از دانشمندان معروف جهان که در این زمینه مطالعات زیادی دارد، گوش فرا دهیم .

« کرسی مورسین » می‌گوید : « در تنظیم عوامل طبیعی منتهای دقت و ریزه‌کاری به کار رفته است ، مثلاً اگر قشر خارجی کره زمین ده پا ضخیم‌تر از آن چه هست ، می‌بود اکسیژن -

یعنی ماده اصلی حیات - وجود پیدا نمی‌کرد ، یا هرگاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود آن وقت کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می‌شد و دیگر امکان هیچ‌گونه زندگی نباتی و یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی‌ماند .

«غلظت هوای محیط زمین به اندازه‌ای است که اشعه کیهانی را تامیزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می‌دهد و کلیه میکروب‌های مضر را در همان فضا معدوم می‌سازد و ویتامین‌های مفید را ایجاد می‌نماید» .

« یا وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین برآمده و در هوا منتشر شده است و غالب آن‌ها هم گازهای سمی هستند ، معهذا هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد ، باقی مانده است » .

« دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد می‌نماید و تعادل را حفظ می‌کند ، همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذایی و باران و اعتدال هوا و نباتات و بالاخره

وجود خود انسان از منبع فیض آن سرچشمه می‌گیرد» .

﴿ ۲۱ ﴾ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفْئَالًا تُبْصِرُونَ

و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی‌بینید؟

در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ: کسی که خویش را بشناسد، خدای خویش را باز شناخته است» (۱)

﴿ ۲۲ ﴾ وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ

روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می‌شود .
گسترده‌گی مفهوم رزق هم باران را شامل می‌شود ، هم نور آفتاب را که از آسمان
به سوی ما می‌آید و نقش آن در حیات و زندگی فوق‌العاده حساس است و همچنین
هوا را که مایه حیات همه موجودات زنده است .

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۶۰۳ ، ماده « نفس » .

و اما جمله « مَا تُوعَدُونَ » (آنچه به شما وعده داده می شود) می تواند تأکیدی بر مسأله رزق و وعده الهی در این زمینه بوده ، باشد و یا به معنی بهشت موعود ، چراکه در آیه ۱۵ سورة « والنجم » می خوانیم : « عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ : بِهِشت موعود نزد سدرة المنتهی در آسمانهاست » و یا اشاره به هرگونه خیر و برکت و یا عذابی است که از آسمان نازل می گردد و یا ناظر به همه این مفاهیم است ، چراکه جمله « مَا تُوعَدُونَ » مفهومش وسیع و گسترده است . چیزی که مانع بصیرت آدمی می شود و او را از مطالعه اسرار آفرینش ، اسرار زمین و شگفتی های وجود خودش باز می دارد ، همان حرص برای روزی است ، خداوند در آیه اخیر به انسان اطمینان می دهد که روزی او تضمین شده است ، تا بتواند با خیال راحت به شگفتی های جهان هستی بنگرد و جمله « أَفَلَا تُبْصِرُونَ » در مورد او تحقق یابد . ﴿ ۲۳ ﴾ فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلِ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ

سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان گونه که شما سخن می گوید.

کار به جایی رسیده است که خداوند با آن عظمت و قدرتش برای اطمینان دادن به بندگان شکاک و دیرباور و ضعیف‌النفس و حریص ، سوگند یاد می‌کند که آن چه به شما در زمینه رزق و روزی و وعده‌های ثواب و عقاب قیامت وعده داده شده ، همه حق است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست .

تعبیر به « مِثْلُ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ » (همان گونه که سخن می‌گویید) تعبیر لطیف و حساب شده‌ای است که از محسوس‌ترین اشیاء سخن می‌گوید ، چراکه گاهی خطا در باصره یا سامعه انسان واقع می‌شود ، اما در سخن گفتن چنین خطایی راه ندارد ، که انسان احساس کند سخن گفته ، در حالی که سخن نگفته باشد ، لذا قرآن می‌گوید : « همان اندازه که سخن گفتن شما برایتان محسوس است و واقعیت دارد ، رزق و روزی و وعده‌های الهی نیز همین گونه است » .

بهره‌گیری از نشانه‌های حق آمادگی لازم دارد

هنگامی که آیات قرآن سخن از اسرار آفرینش و نشانه‌های خدا در عالم هستی می‌گوید ، گاه می‌فرماید : « این‌ها نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌شنوند » (لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ) (۶۷ / یونس) .

و گاه می گوید : « برای آنهایی که تفکر می کنند » (لَقَوْمٌ يَتَفَكَّرُونَ) (۳ / رعد) .
 گاه می فرماید : « برای کسانی که تعقل می کنند » (لَقَوْمٌ يَفْقَهُونَ) (۴ / رعد) .
 گاه می گوید : « برای کسانی که بسیار شکیبا و شکرگزارند » (لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) (۵ / ابراهیم) .
 گاه می فرماید : « برای کسانی که ایمان دارند » (لَقَوْمٌ يُؤْمِنُونَ) (۷۹ / نحل) .
 گاه می گوید : « برای همه صاحبان مغز » (لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى) (۵۴ / طه) .
 گاه می فرماید : « برای آنها که هوش سرشار دارند » (لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) (۷۵ / حجر) .
 و بالاخره گاهی می گوید : « برای دانشمندان » (لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ) (۲۲ / روم) .
 این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که برای استفاده و بهره گیری از آیات بی شمار و
 نشانه های بسیار که برای وجود پاک او در سراسر عالم آفرینش وجود دارد ، زمینه آماده ای
 لازم است ، چشمی بینا ، گوشی شنوا ، فکری بیدار و دلی هشیار و روحی آماده پذیرش و
 تشنه حقایق لازم است و گرنه ممکن است انسان سال ها در لابلای این آیات زندگی کند ،
 اما همچون حیوانات جز اصطبل و علف نشناسد .

بحثی پیرامون رزق و روزی و راه‌های افزایش آن

در احادیث اسلامی تعبیّرات جالبی در این زمینه دیده می‌شود.

در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم: «إِنَّ الرِّزْقَ لَا يَجْرُهُ حِرْصٌ حَرِیصٍ، وَ لَا يَصْرِفُهُ كَرْهٌ كَارِهٍ: روزی از سوی خداوند مقدر شده، نه حرص حریص آن را جلب می‌کند و نه اکراه افراد آن را منع می‌نماید». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرده بود، فرمود: «وَ إِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَأَلْحِزْصُ لِمَاذَا؟ ...: هر گاه رزق قسمت شده است، حرص برای چیست ...؟». (۲)

هدف از این بیانات این نیست که جلو تلاش را بگیرد بلکه افراد حریص را با توجه به مقدر بودن رزق از حرصشان باز می‌دارد.

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶.

این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی امور زیادی به عنوان وسیله جذب روزی یا موانع آن معرفی شده که هر یک به نوبه خود سازنده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَالَّذِي بَعَثَ جَدِّي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرْزُقُ الْعَبْدَ عَلَى قَدَرِ الْمُرُوءَةِ، وَإِنَّ الْمَعُونَةَ تُنْزَلُ عَلَى قَدَرِ شِدَّةِ الْبَلَاءِ: سوگند به کسی که جدم را به حق به نبوت مبعوث کرده است که خداوند متعال انسان را به قدر مروت و شخصیتش روزی می دهد و کمک پروردگار متناسب با شدت بلا و حادثه است.» (۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «كَفَّ الْأَذَى وَ قَلَّ الصَّخَبُ يَزِيدَانِ فِي الرِّزْقِ: ترك آزار مردم و جار و جنجال، روزی را افزایش می دهد.» (۲)

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۲۵ (حدیث ۳۱).

۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷).

از پیامبر اسلام نیز نقل شده است که فرمود: «التَّوْحِيدُ يَصِفُ الدِّينَ وَاسْتَنْزِلَ الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ: تَوْحِيدَ نِمْیِ از دین است و روزی را از طریق انفاق در راه خدا بر خود نازل کن».^(۱) و همچنین امور دیگری مانند تمیز کردن اطراف خانه و شستشو و تمیز کردن ظروف، از اسباب افزایش روزی معرفی شده است.

﴿۲۴﴾ هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ

آیا خبر مهمان‌های بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟

جریان میهمانان ابراهیم علیه السلام

از این آیات به بعد گوشه‌هایی از سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین برای تأکید و تأیید مطالب گذشته مطرح می‌شود و نخستین فراز آن سرگذشت فرشتگانی است که برای عذاب قوم لوط در شکل آدمیان بر ابراهیم علیه السلام ظاهر شدند و او را بشارت به تولد فرزندی دادند،

۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۱۲۶ (حدیث ۳۵ و ۳۷).

با این که ابراهیم به سن پیری رسیده بود و همسرش نیز مسن و نازا بود .
از یک سو عطا کردن این فرزند برومند در این سن و سال به این پدر و مادر پیر و
فرتوت، تأکیدی است برای آنچه دربارهٔ مقدر بودن سایر روزی ها ، که در آیات گذشته آمد.
و از سوی دیگر دلیلی است بر قدرت و توانایی حق و آیتی است از آیات خداشناسی که در
آیات گذشته از آن بحث شده است .

و از سوی سوم بشارتی است برای اقوام با ایمان که مشمول حمایت حق هستند ،
همان گونه که آیات بعد که سخن از عذاب هولناک قوم لوط می گوید ، هشدار و تهدیدی
است برای مجرمان بی ایمان .

نخست روی سخن را به پیامبر کرده ، می فرماید : « آيا داستان و خبر مهمان های
بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است » (هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثٌ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ) .
﴿ ۲۵ ﴾ **إِنْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ**
در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو، او گفت: سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته اید.

بعضی گفته‌اند ابراهیم علیه السلام مسأله ناشناخته بودن آن‌ها را در درون دل گفت ، نه به صورت آشکار (چراکه این سخن با مسأله احترام مهمان سازگار نیست) .

ولی این معمول است که گاهی میزبان در عین احترام به میهمان می‌گوید : « ولی من نمی‌دانم شما را کجا دیده‌ام و به نظرم زیاد آشنا نیستید » ، بنابراین می‌توان ظاهر آیه را حفظ کرد که ابراهیم این سخن را آشکارا گفته است ، هر چند احتمال اول نیز بعید به نظر نمی‌رسد ، به خصوص این‌که پاسخی از ناحیه میهمانان در معرفی خود در این جا دیده نمی‌شود و اگر ابراهیم چنین سخنی را آشکارا گفته بود ، لابد آن‌ها پاسخی به آن می‌دادند .

﴿ ۲۶ ﴾ فَزَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ

و به دنبال آن پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه (و بریانی را بر ای آن‌ها) آورد .
 « زَاغَ » از « رَوَّغَ » (بر وزن شَوَّقَ) به معنی حرکت کردن توأم با یک نقشه پنهانی است .
 « عِجْلٌ » به معنی گوساله است ، این واژه در اصل از ماده « عَجَلَةٌ » گرفته شده ، زیرا این حیوان در این سن و سال حرکات عجولانه‌ای دارد که وقتی بزرگ شد ، به کلی آن را کنار می‌گذارد .

« سَمِین » به معنی فربه است و انتخاب چنین گوساله‌ای برای احترام به میهمانان و استفاده بیشتر اطرافیان بوده است .

چرا ابراهیم چنین کرد؟ برای این که ممکن بود اگر میهمانان متوجه شوند ، مانع از چنین پذیرایی پرهزینه‌ای گردند. اما چرا ابراهیم برای میهمان‌های معدود که به گفته بعضی سه نفر و حداکثر دوازده نفر بودند ^(۱) ، غذای فراوان و مفصل تهیه کرد، این به خاطر آن است که معمولاً اشخاص سخاوتمند، هرگاه میهمانی برای آن‌ها فرارسد تنها به اندازه میهمانان غذا تهیه نمی‌کنند، بلکه غذایی فراهم می‌سازند که علاوه بر میهمانان ، تمام کسانی که برای آنان کار می‌کنند در آن شریک و سهم باشند و حتی همسایگان و نزدیکان و اطرافیان دیگر را هم در نظر می‌گیرند ، بنابراین هرگز چنین غذای اضافی اسراف محسوب نمی‌شود و این معنی امروز هم در میان بسیاری از عشایر و آن‌ها که به شکل سنتی سابق زندگی می‌کنند ، دیده می‌شود .

۱- «روح البیان» و «حاشیة تفسیر صافی» ، ذیل آیات مورد بحث .

﴿۲۷﴾ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ

و آن را نزدیک آن‌ها گذارد (ولی با تعجب دید دست به سوی غذا نمی‌برند) گفت:

آیا شما غذا نمی‌خورید؟

﴿۲۸﴾ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ

و از این کار احساس وحشت کرد، گفتند: نترس (ما رسولان پروردگار توایم) و او را بشارت به تولد پسری دانا و هوشیار دادند.

«ایچاس» از ماده «وَجَس» در اصل به معنی صدای مخفی است، به همین مناسبت «ایچاس» به معنی احساس پنهانی و درونی آمده، گویی انسان صدایی را از درون خود می‌شنود و هنگامی که با «خِيفَة» همراه شود به معنی احساس ترس است. زیرا در آن زمان - و امروز هم در میان بسیاری از اقوام که پای‌بند به اخلاق سنتی هستند - هرگاه کسی از غذای دیگری بخورد به او آزاری نمی‌رساند و خیانتی نمی‌کند و آن‌جا که نمک‌خورند، نمک‌دان رانمی‌شکنند و لذا اگر میهمان دست به غذا نبرد، این گمان پیدامی‌شد که او برای کار خطرناکی آمده است. این ضرب‌المثل نیز در عرب معروف است که می‌گویند: «مَنْ لَمْ

يَا كُلُّ طَعَامِكَ لَمْ يَحْفَظْ ذِمَامَكَ : کسی که غذای تو را نخورد به پیمان تو وفا نخواهد کرد .

در این جا میهمانان به او گفتند : «نترس» و به او اطمینان خاطر دادند . سپس می افزاید : « وَبَشِّرْهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ » . بدیهی است فرزند به هنگام تولد «عالم» نیست ، اما ممکن است استعدادی در او باشد که در آینده عالم و دانشمند بزرگی شود و منظور در این جا همین است . زنی که در آیات بعد سخن از او به میان می آید ، همسر ابراهیم علیه السلام «ساره» و این فرزند «اسحاق» است ، زیرا آیه ۷۱ سورة هود می گوید : «فَبَشِّرْناها بِإِسْحَاقَ» .

﴿ ۲۹ ﴾ فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ

در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که (از خوشحالی و تعجب) فریاد می کشید و به صورت خود می زد و گفت (آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیرزنی نازا هستم؟
واژه «صَرَّة» از ماده «صَرَّ» در اصل به معنی بستن است و به فریاد شدید و همچنین جمعیت متراکم نیز گفته می شود، چراکه دارای شدت و به هم پیوستگی است ، به بادهای شدید و سرد «صَرَصَر» می گویند، چراکه انسان هارا به هم می پیچد و در آیه مورد بحث به همان معنی فریاد شدید است .
«صَكَّتْ» از ماده «صَكَّ» به معنی زدن شدید، یا به صورت زدن است و منظور در این جا

این است که همسر ابراهیم علیه السلام هنگامی که نوید تولد فرزندى را شنید ، همان‌گونه که عادت زنان است ، دست‌ها را از شدت تعجب و حیا به‌صورت زد . طبق گفته بعضی از مفسران و همچنین سفر تکوین تورات ، همسر ابراهیم علیه السلام در آن وقت نود سال یا بیشتر داشت و خود ابراهیم حدود یک‌صد سال یا بیشتر .

﴿ ۳۰ ﴾ قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ

گفتند پروردگارت چنین گفته است و او حکیم و داناست .

گرچه تو پیرزن فرتوتی هستی و شوهرت نیز چنین است ، اما هنگامی که فرمان پروردگار تو صادر شود و اراده‌اش به چیزی تعلق گیرد ، بدون تردید تحقق می‌یابد . تعبیر به «حکیم» و «علیم» اشاره به این است که نیاز ندارد تواز سن پیری و نازایی خودت یا کهن سال بودن همسرت خبر دهی ، خدا همه این‌ها را می‌داند و اگر تاکنون به شما فرزندی نداده و در اواخر عمر مرحمت می‌کند ، آن‌هم حکمتی دارد .

پایان جزء بیست و ششم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیہ مرجع عالیقدر حضرت آیۃ اللہ العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیہ حضرت آیت اللہ خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
ویژگی ها و مزایای کتاب «تفسیر جوان»	۱۰
فضیلت تلاوت سورۃ «احقاف»	۱۱
آفرینش این جهان، بر اساس حق است	۱۳
گمراه ترین مردم	۱۶
بگو من پیامبر نوظهوری نیستم	۱۹
شرط پیروزی، ایمان و استقامت است	۲۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
ای انسان به پدر و مادر نیکی کن!	۲۸
انسان بهشتی از دیدگاه قرآن	۳۹
پایمال‌کنندگان حقوق پدر و مادر	۴۱
زهد پیشوایان بزرگ	۴۸
قوم عاد و تندباد مرگبار	۵۴
مرگی برخاسته از عوامل حیات در انتظار همه مجرمین	۵۶
شما هرگز از قوم عاد قوی‌تر نیستید	۵۹
طایفه جن ایمان می‌آورند	۶۳

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
روش تبلیغی مؤثر	۶۸
بهترین دلیل عظمت قرآن، محتوای آن است	۶۹
همچون پیامبران اولوالعزم شکیا باش	۷۳
پیامبران اولوالعزم چه کسانی بودند؟	۷۴
پیامبر اسلام، اسطوره صبر و استقامت بود	۷۸
فضیلت تلاوت سوره «محمد»	۸۱
مؤمنان، پیرو حقند و کافران، پیرو باطل	۸۵
در میدان نبرد، قاطعیت لازم است	۸۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اهداف جنگ در اسلام	۹۳
احکام اُسْرای جنگی	۹۵
بردگی در اسلام	۹۹
طرح اسلام برای آزادی بردگان	۱۰۳
مقام والای شهیدان	۱۱۷
اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند	۱۲۲
توصیف دیگری از بهشت	۱۳۶
نشانه‌های رستاخیز ظاهر شده است	۱۴۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اشراط الساعة چیست؟	۱۴۱
منافقین از نام جهاد نیز وحشت دارند	۱۵۲
چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند؟	۱۵۹
قرآن کتاب اندیشه و عمل است	۱۵۹
منافقین را از لحن گفتارشان می‌توان شناخت	۱۶۸
عوامل چهارگانه نابودی ثواب عمل	۱۷۳
آن‌ها که در حال کفر بمانند، هرگز بخشوده نخواهند شد	۱۷۷
صلح بی‌جا و ذلت‌بار	۱۷۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اگر سربچی کنید، خداوند رسالت پاسداری از دین خود را به گروه دیگری می‌دهد.....	۱۸۳
فضیلت تلاوت سوره « فتح ».....	۱۸۸
فتح المبین.....	۱۸۹
داستان صلح حدیبیه.....	۱۹۰
پیامدهای هفت‌گانه سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه.....	۱۹۶
نتایج بزرگ فتح المبین.....	۱۹۹
پاسخ به چند سؤال مهم در مورد آیه ۲ سوره فتح.....	۱۹۹
منظور از « ما تقدّم » و « ما تأخّر » در آیه ۲ سوره فتح چیست؟.....	۲۰۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
نزول سکینه و آرامش بر دل‌های مؤمنان	۲۰۷
دستاوردهای چهارگانه ایمان	۲۱۰
سلسله مراتب هفت‌گانه ایمان	۲۱۲
دو وسیله مهم آرامش	۲۱۳
نتیجه دیگر فتح المبین	۲۱۴
انواع سه‌گانه سوء ظن	۲۱۸
تحکیم موقعیت پیامبر و وظائف مردم در برابر او	۲۲۱
گواهان پنج‌گانه که شاهد اعمال انسان‌ها هستند	۲۲۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
عذر تراشی متخلفان	۲۲۹
توجیه گناه، یک بیماری عمومی است	۲۳۴
متخلفان فرصت طلب	۲۳۶
خشنودی خدا از شرکت کنندگان در بیعت رضوان	۲۴۱
پاداش چهارگانه مؤمنین پس از بیعت رضوان	۲۴۲
بیعت و خصوصیات آن	۲۴۵
فتح خیبر دستاورد دیگر صلح حدیبیه	۲۴۸
ماجرای غزوة خیبر	۲۵۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اگر در حدیث جنگی روی می داد مشرکین شکست می خوردند	۲۵۴
تعصب و حمیت جاهلیت بزرگترین عامل گمراهی کفار	۲۶۳
حمیت جاهلیت چیست ؟	۲۶۵
رؤیای صادقانه پیامبر	۲۶۷
صفات پنج گانه یاران پیامبر	۲۷۱
محببت متقابل اسلام می	۲۷۹
فضیلت تلاوت سوره « حجرات »	۲۸۱
آداب حضور پیامبر	۲۸۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
ادب برترین سرمایه است.....	۲۸۹
انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا.....	۲۹۲
به اخبار فاسقان اعتنا نکنید.....	۲۹۶
« هدایت الهی » و « آزادی اراده ».....	۳۰۳
مؤمنان برادر یکدیگرند.....	۳۰۴
اهمیت اخوت اسلامی و حقوق سی‌گانه مؤمن نسبت به برادران ایمانی.....	۳۰۷
ممنوعیت استهزاء، بدگمانی، غیبت، تجسس و القاب زشت.....	۳۱۳
تجسس در امور شخصی دیگران ممنوع و برای مصالح جامعه مجاز است.....	۳۲۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
غیبت از بزرگ‌ترین گناهان است	۳۲۳
مفهوم غیبت	۳۲۶
علاج غیبت و توبه آن	۳۲۹
موارد استثناء غیبت	۳۳۰
تقوی بزرگ‌ترین ارزش انسانی	۳۳۲
حقیقت تقوی	۳۳۴
فرق «اسلام» و «ایمان»	۳۳۸
منت‌نگذارید که مسلمان شده‌اید	۳۴۲
فضیلت تلاوت سوره «ق»	۳۴۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
منکران لجوج در کار خود سرگردانند.....	۳۴۷
لحظه‌ای به آسمان بنگریــــد.....	۳۵۳
ای پیامبر تنها تو نیستی که گرفتار دشمنی.....	۳۵۷
کمترین سخنان شما را هم می‌نویسند.....	۳۶۵
قیامت و چشم‌های تیزیــــن.....	۳۷۱
حقیقت مــــرگ.....	۳۷۲
مــــرگ « حــــق » اســــت.....	۳۷۵
آفریدگار آسمان‌ها و زمین قادر بر احیای مردگان است.....	۳۹۲
فضیلت تلاوت ســــوره « ذاریات ».....	۴۰۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سوگند به طوفان‌ها و ابرهای باران‌زا	۴۰۱
سوگند به آسمان و چین و شکن‌های زیبایش	۴۰۴
پاداش سحرخیزان نیکوکار	۴۱۱
شب‌خیز که عاشقان به شب‌راز کنند	۴۱۶
بهره‌گیری از نشانه‌های حق آمادگی لازم دارد	۴۲۲
بحثی پیرامون رزق و روزی و راه‌های افزایش آن	۴۲۴
جریان میهمانان ابراهیم علیه السلام	۴۲۶

